

استفادهٔ ابزارى از دين اسلام در افغانستان

نصيرمهريـن

شاهنامه کتاب

استفاده ابزاری از دین در افغانستان

از قلم نصیر مهرین

مارچ ۲۰۱۶

برگ آرای و چاپ: انتشارات شاهمامه

www.shahmama.com



حق چاپ محفوظ است.

با آن که برایم درد انگیز است که زمینهٔ چاپ این کتاب در
داخل کشور میسر نشد، اما با توجه به احتمال عواقب ناخوشایندی
که از آن چند بار یادآوری شده است، دندان بر روی لب نهادم
. با آن هم می دانم که فضای مجازی سفنم را به گوش عزیزانی
می رساند که مفاطب من استند.

ن.مهرین

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

فهرست

- ۷ - سبب های نگارش این کتاب - - - - -
- ۱۳ - مرگ فرخنده پیروزی ناحق و پیروزی چهل برخرد - - - - -
- ۱۴ - ذهنیت فرخنده کش باید محکوم شود - - - - -
- ۱۵ - آیا فرخنده کشی های دیگر در راه نیست؟ - - - - -
- ۱۸ - «مار اگر خندان شود، جز مار نیست» - - - - -
- ۲۰ - درحاشیهٔ تسبیح گردانی محمد اشرف غنی احمدزی - - - - -
- ۲۶ - تأملی بر ادعای «شاه، سایهٔ خدا» - - - - -
- ۲۸ - چند مثال از مدعیان سایهٔ خدا - - - - -
- ۲۹ - امیرتیمور - - - - -
- ۳۱ - جهانسوز - - - - -
- ۳۲ - چرا سرداردوست محمد خان، امیرنامیده شد؟ - - - - -
- ۳۶ - استفاده های سؤ امیر عبدالرحمان از دین ومذهب - - - - -
- ۴۲ - امیرحبیب الله «سایهٔ رحمن ورحیم» ؟ - - - - -
- ۴۸ - آیا امیر حبیب الله خان شایستگی اطاعت را داشت؟ - - - - -
- ۵۶ - آیا امان الله خان ضد اسلام بود؟ - - - - -
- ۶۱ - نمونه یی از بحران گستری در پناه دین - - - - -
- ۶۷ - با عنایت الله خان وچند تن دیگر - - - - -
- ۷۰ - محمد نادرشاه، از «خداداده گان» قرآن زده! - - - - -
- ۷۵ - انگیزه تأسیس «جمعیت العلمای افغانستان» و نقش آن - - - - -
- ۷۷ - اعدام عبدالرحمان لودین و همنوایی روحانیون معتبر - - - - -
- ۷۹ - نگاهی به رسالهٔ «احکام الاسلام» - - - - -
- ۸۲ - چرا ملاها از خدمت عسکری معاف شدند - - - - -
- ۸۳ - اعمال ستم مذهبی در پناه دین - - - - -
- ۸۵ - پیش گویی محمد نادرشاه ازمرگش! - - - - -
- ۸۶ - ادعای پائین شدن ملانک در تشیع جنازهٔ محمد نادرخان - - - - -

- روحانیون معتبر مقام اداری و امتیازات به دست آوردند - - - - - ۸۷
- استفاده روحانیون معتبر از مریدها - - - - - ۹۰
- جناب حضرت صبغت الله مجددی از ایام کودکی دارنده قدرت امر به جن ها؟! - - - ۹۳
- بروز محدودیت ها برای روحانیون معتبر - - - - - ۹۶
- ۱- داؤدخان و روحانیون معتبر - - - - - ۹۷
- ۲- کودتای ۲۶ سرطان و روحانیون معتبر - - - - - ۹۹
- ۳- نارضایتی اجتماعی - - - - - ۱۰۱
- ۴- جامعه تحول دیده گان - - - - - ۱۰۲
- ۵- عامل مزایای شهری - - - - - ۱۰۲
- ۶- خلق، پرچم وشعله جاوید - - - - - ۱۰۳
- ۷- « سازمان جوانان مسلمان» (اخوانی ها) و روحانیون معتبر - - - - - ۱۰۴
- تأملی کوتاه پیرامون امتیازات مادی «خداداده گان» - - - - - ۱۰۸
- تغذیه از خرافات - - - - - ۱۱۱
- پس از کودتای ۷ ثور - - - - - ۱۱۶

سبب های نگارش این کتاب

شایسته است که در آغاز پیرامون گزینش عنوان استفادهٔ ابزاری از دین اسلام که در جای عنوان پیشین (با «خدا داده گان» ستیزه کنید!) نشست، اندکی بگوییم و بعد از سبب های نگارش موضوعاتی که در این برگها می آیند.

هنگام بازخوانی نبشته های انتشار یافته در تارنماها و گرفتن تصمیم که در یک کتاب جمع شوند؛ متوجه شدم که پذیرفتن نام پیشین، گونه یی از دغدغهٔ خاطر را برایم ایجاد نموده است. برای رهایی از آن، به چند دوست مراجعه نمودم، همچنان آن نیاز را از راه برگهٔ (فیس بوک) خویش برای نظر خواهی ابراز داشتم. دوستان با پیشنهادات و نظریات لطف آمیز خویش، بر من منت نهادند. با نگاهی به نام های پیشنهادی دریافتم که عنوان استفادهٔ ابزاری از دین اسلام، نه تنها با محتوی اثر هم خوانی دارد، بلکه نظریات آن دوستانی را نیز بازتاب می دهد که از ضرورت ریاستیزی با نگهداشت عنوان پیشین و یا عنوان دیگری سخن گفته اند. در این پیوند، سپاس ویژهٔ خویش را برای فرهیختگان ارجمند جناب استاد لطیف ناظمی و جناب دکتر عبدالغفور آرزو ابراز می دارم.

اما پیرامون موضوع کلی این کتاب یادآور شوم که شاید بتواند گوشه یی از رخسار دل آزار ریا کاری یابره برداری های سؤ از باورها و مقدسات مردم را نشان بدهد. در حالی که چهرهٔ ریاکاری در اشکال کوناگون آن بزرگتر از آنست که در این کتاب کوچک تصویر شود.

اما آنچه که در اینجا طرف توجه ما بوده است: بر بنیاد اطلاعات دردست داشته، بسا از امیران و سلاطین، پادشاهان و قدرتمندان و قدرت طلبانی که دینداری خویش را ابراز داشته اند، اعمال خود را ناشی از لزوم دید خداوند گفته اند. به سخن دیگر، در توجیه هرچه انجام داده اند، سخن شان این بوده است که خداوند آن را لازم دیده است. و دلیل هرچه را در اختیار آورده اند، این بوده است، که داد خداوند است. به این ترتیب ما توجیه

دینی استبداد، دولتمداری با دین ریایی، حکمروایی در پرتو دین ریایی، استفاده ابزاری از دین اسلام و مانند آنها را می‌نگریم.

دولتمردان ریاکارچه خود ویا به وسیله «وعاظ السلاطین»، به مخاطبان که اکثریت آنها مردمان مظلوم و محروم و دل پاک نیز بوده اند، گفته اند، که گردن تسلیم به لزوم دید قدرت مند بگذارند، زیرا که:

با خدا داده گان ستیزه مکن کآن خدا داده را خدا داده

از چنین موقفی، آن شاهان و امیران و سلاطین در سجع سکه و مهر خویش نیز همواره چنین ذهنیتی را در معرض استفاده نهاده اند.

انسان های قدرتمند با این گونه موقف و القای ذهنیت تسلیمی و خفت و خواری برای اکثریت مردم، کوشیده اند نتایج افعال و اعمال و رویدادهایی را که از نقش و کارکرد عوامل زمینی و حوزة اراده و اختیار ایشان سرزده است، جنبه تقدس آمیز بدهند.

و این گروه از انسان ها همواره و عاظ السلاطین را استخدام کرده اند. مستخدمین آنها نیز برهر زشتی و پلشتی لباس توجیه گرانه و مقدس مآبانه پوشانده؛ و آن را لزوم دید خداوند گفته اند.

بعضی از آن قدرت مندان که پیشینیان و زنده هایی را نیز شامل می شود، با وجودی که با عبادت نیز میانه خوبی نداشتند و ندارند، در وقت کنار رفتن از قدرت و از کار افتاده گی، مانند سردار محمد هاشم خان قهار مشهور، به خداوند پناه برده اند. (۱)

دیدن زشتی های دل آزار پیشینه و دریافت عامل سیاسی-زمینی اعمال نکوهیده، نهادن آنها در میزان سنجش های خرد و عقل وارسته، سخنی را برای گفتن شکل می دهد، که دعاوی انسان های استفاده جو از نام خدا را نباید پذیرفت؛ بلکه فریاد کرد که:

چرا پای خداوند را در میان می آورید؟

عقل و خرد و تجارب بشریت حکم می کند که با صراحت هنگام فریاد بر ادعای «خداداده گان»، برای جمعیت انبوه مخاطبان گفت، که: ایشان ریا کاران استند. و ما در

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

تاریخ خویش ریاکاران پیشینه و کنونی را داریم که بنیادهای طرز تلقی ایشان از فرضیه های ریا آمیز الهام گرفته و دارندهٔ تلقینات غلط و زیانبار برای مردم و جامعهٔ ما اند.

مصیبت دردانگیزتر در آن است که بخش قابل ملاحظهٔ مردم را گیرافتاده در دام پذیرش ریا کاری می بینیم و ریاکارانی که به اقشار تهیدست جامعه تعلق دارند، نیز از این دام بهره می گیرند.

با توجه به ابعاد این غمناکهٔ تحمیق زا، ما با یک چالش بزرگ اجتماعی مواجه هستیم. تصور می شود که یکی از ابعاد تلاش های روشنگرانه، بازکردن برگهای کتاب قطور ریاکاری و نهادن انگشت انتقاد بر آن باشد. اگر این ریا کاری ها افشاً و بازشناسی نشوند، و هنوز هم نفس سینه نقاد، در زیر سایهٔ ترسی محبوس بماند و در نتیجه، زبان و قلم خاموشانه و ترسیده، گنگ و لال، بی رنگ و بی خاصیت؛ عادت روزمره گی پیشه کنند، عیب و سرزنش سزاوار آن در استقبال ما خواهند نشست.

اگر قرار بر آن باشد که به سوی آن استفاده جویان سنتی ویا تکنوکرات هایی که چند سال پسین از راه رسیده و با ریاکاری مشغول استند؛ جبهه نگر نیست و تبسم نمود؛ باید این را هم پذیرفت که با لب فرو بستن، جفایی در حق مردم و نیاز روشنگری شده است.

چند سخن دیگر نیز در این راستا سزاوار یادآوری است:

می دانیم که انگشت گذاشتن بر چنان استفاده جویی ها در جامعهٔ ما، با واکنش ها و محتاخشونت های گوناگون استفاده جویان روبه رو می شود. اما چه باید کرد؟ به ویژه قلمزانی که عهد نموده اند، واقعیت ها را بگویند، آیا در افشاً و توضیح ابعاد چنین اعمال قلم را بچرخانند و یا خاموشی را در پیش گیرند؟ برداشت نگارنده این است که خاموشی در این حوزه نیز جفای بزرگی در حق مردم و نیازهای مختلف جامعهٔ ما است. پس باید چنان تابویی را شکست و ابعاد ناهنجاری های مزمن ناشی از سوء استفاده را نشان داد. به ویژه قلمزنان پاکدستی که ریگ آرزوهای قدرت جویانه در کفش های سترهٔ خویش ندارند، به افشاً ذهنیت ها و رفتارهای غلط برای مردم بپردازند. و اگر پای گزینهٔ ستیزه کنید، را در برابر این استفاده های سو در میان می آورم، بیش از همه نکات بالا، یا کاربرد.

معلوم و صد بار معلوم است که استفاده جویان از مقدسات مردم، همواره یک سلاح آماده و شناخته شده بی را در دست دارند که تکفیر منتقد و معترض برچنان استفاده جویی ها است. لازم است که این سلاح آنها نیز بهتر و بیشتر در معرض شناسایی قرار بگیرد.

بسیار نیاز داریم تا در زمینه اشاعه این فرهنگ بکوشیم که برای جلوگیری از نادرست انگاری و کج برداشتی و جلوگیری از ایجاد سوء تفاهم، انتقاد و اعتراض شنیداری، یا نوشتاری و یا دیداری را تحمل نمود، و دید که گوینده و یا نویسنده چه گفته است، تحمل کرد که نویسنده چه می گوید و چه نوشته است. نه اینکه دست به تهدید زد و مهر و شمشیر آماده تکفیر و قتل به زودی از جیب و دست بیرون آورد و زبان و گردن برید. به دیگر سخن، انسانها را باید به «بیردی گفتن گذاشت». در این پیوند شاید روایت دلسوزانه الله بیردی را همه نشنیده باشند. آن حکایت را می آوریم:

گویند، ناشناسی را پرسیدند که نام ات چیست؟ پاسخ داد که نام من، الله . . .

آن چند تن براو شوریدند و با مشت و لگد بر سرش کوبیدند. بیچاره فریاد می زد که چرا می زنید.

گفتند، تو نام ات را الله گذاشته ای؟

گفت : به لحاظ خدا، شما که مرا به بیردی گفتن نگذاشتید. نام من، الله بیردی است. الله بیردی !

هنگامی که سوء استفاده های شناخته شده تاریخ کشور واز جمله چند دهه پسین از مقدسات مردم را در نظر می آوریم، و یا سخنی طی دیدار ها و نشست ها از آنها می رود؛ و کسانی از اطلاعات خویش می گویند؛ توجه ما به نیاز گفتن سوء استفاده ها برای مردم بیشتری شود. احساس می کنیم که آن صحنه ها و رویداد ها را باید از پیش چشمان مردمان حاضر گذر داد.

افزون بر آن، از آنجایی که می نگریم این سوء استفاده ها از دین و مقدسات مردم با آن تاریخ دراز، نقد نه دیده و یا کمتر دیده است، ناگزیر می شویم پیشینه کمتر شناخته شده اش را باز بیاوریم.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

آنچه در برگهای این کتاب کوچک می آید، جوانی از چنان سؤ استفاده ها و عوام فریبی ها را طرف توجه و اعتراض قرار داده است.

شایان یادآوری است که در طی دیدارخویش، آنانی را در نظر داریم که تدین و باورمندی به دین و مذهب را دستاویز سود جویی، قدرت طلبی، تحمیق مردم و بهره کشی آنان قرار داده اند. به سخن دیگر آن توجیه غلط یا مظهر نیت کذایی را که قدرت مندان شرارت و تبهکاری خویش را به ارادهٔ خداوند پیوند می دهد، نشان داده و به نکوهش گرفته ایم. با وضوح کامل روشن است که نمونه هایی را فراموش نمی کنیم که با حفظ اعتقادات و عزیز داشتن مقدسات دینی و مذهبی، پیوندی با سؤ استفاده ها نداشته اند. چه از گذشته ها و چه در اوضاع کنونی، مثال های زیادی در این زمینه وجود دارد.

متأسف هستیم که در کتاب کوچکی که پیش روی شما قرار دارد، برایم میسر نبوده است که همه چهره های پیشینه و کنونی از کارکرد سؤ استفاده ها را نشان بدهم. گمانی هم ندارم که تصویر جامع و کامل از چهرهٔ استفاده جویی های وریا کاری ها از صلاحیت و توان من فاصله دارد. قسمت هایی را که بار نارسایی و خام بودن را بیشتر حمل می نمود، با داشتن امید تکمیل شدن و یا پرداختن به گونهٔ مشترک همراه با عزیزان دیگر از این سلسله برداشتم. دو نبشتهٔ مورد نظر و حایز اهمیت یکی «نقش استعمار، و مهاجمان در حوزهٔ استفادهٔ ابزاری از دین اسلام» و دیگری «نگاهی به ازدواج های تحمیلی دوشیزه گان افغانستان با پولداران عرب و سرنوشت آنها» از آن جمله اند. برای آماده نمودن این دو نبشته به منابعی بسنده ننمودم که تا حال در اختیار نگارنده اند. رویکرد «مصلحت آمیز» بعضی افراد سیاسی به دین اسلام، به ویژه پس از کودتای ثور و حضورقوای شوروی، درحالی که خود فاقد باورمندی به آن بوده اند، نیز می تواند، متمم بحث های مورد نظر در یک بررسی جامع باشد.

اما نبشته های فشرده پی را در اینجا افزودم که در پیوند با مرگ فجیع فرخنده، انتشار یافته اند.

این سلسله نوشته ها زیرعنوان « با خدا داده گان » ستیزه کنید! در جراید و چندین

تارنما به نشر رسیده اند. از وئبلاگ خوشه (آلمان)، از نشریه اندیشه نو (تورنتو- کانادا)، از دوهفته نامه افق (آسترالیا)، از تارنمای آریایی (سویدن)، از روزنامه اطلاعات افغانستان (کابل)، از تارنمای خراسان زمین و بقیه نشریانی که در انتشار آن یاری رسانیده اند، ابراز امتنان دارم. همچنان از بانوی فرهنگ گستر و مسوول بنیاد نشریاتی شاهمامه، بانومنیژه نادری که زحمات برگ آریایی و چاپ این کتاب نیز را برعهده گرفت، بسیار سپاسگزار هستم.

نصیرمهرین

هامبورگ. جرمنی

بیستم دلو سال ۱۳۹۴ خورشیدی

۱- میر غلام محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم. ص ۲۱۳.

شادروان غبار طی تحلیل جالبی از مرحله پایانی زنده گی سردار محمد هاشم خان می نویسد که: «... خصوصاً که او تحت تهدید کهولت و بیماریها نیز قرار داشت از همه صعبتر که اوموقف خود را در اواخر عمر دقیقاً درک می کرد و میدانست که ملت در باره او چه میگویند و با چه دیده ثی باو و اعمالش نگاه میکنند. بعید نیست که چنین محاکمات درونی سابق این شد که او مثل یک مجرمی درپایه دار، متوسل بدعا در نزد خدا گردد. پس اینمرد کم سواد درایام پیری و بیکاری تازه شروع کرد بخواندن «تفسیر دری حسینی» زیرا او عربی نمیدانست... از آن بعد این شخص نزد کسانی که درکابل و جلال آباد بدیدنش میرفتند، از مفاد تفسیر حسینی بصورت یک زاهد تارک دنیا، اظهار علم واطلاع میکرد...»

مرگ فرخنده

پیروزی تهمت ناحق و پیروزی جهل بر خرد

کشتن شکنجه آمیز، وحشیانه و بی مانند فرخنده، که بازتاب های بسیاری داشت، اگر نیاز ژرف تر نگاه کردن ها را در میان آورد، نگاه ها را به سوی تشخیص و شناخت بسا عناصر موجود و کار ساز در جامعه، معطوف می کند. یکی از موضوعاتی که می تواند در پیوند با آن طرف توجه قرار بگیرد، موضوع جهل شناسی و دریافت ویژه گی های جهل و کارکرد آن است. اگر لاف و گزاف دیرینه و امروزیته قومی و ملی را که همواره برای مردم و جامعه ما آسیب زا بوده است، با سرزنش شایسته و نقد آمیز استقبال نمائیم و حضور ناهنجاری های گوناگون را پنهان ننمائیم، در حوزه جهل شناسی و نیاز جهالت ستیزی نیز دستاوردی توانیم داشت.

قتل فجیع و بازتاب یافته فرخنده مظلوم، قتل ها و رفتارهای که حتا دارنده ابعاد این قتل نبوده و برای تعداد وسیعی ناشناخته اند، حاکی از آن می باشند که سایه جهل در جامعه ما بسیار فراخ دامن است. چنین است که می پذیریم جامعه ما تا دست یابی به هنجارها و ارزش های خردورزانه و عقلانی، راه درازی در پیش روی دارد.

آنانی که سایه شوم جهالت و نبود فرهنگ شکیبایی حد اقل را در این تهمت مرگ آور و مصیب زا باز یافته اند، خوب است که اتخاذ راه خردورزی، گسست از راه های شتابزده صدور حکم، و قانون شناسی را هرچه بیشتر با توضیحات مداوم گوشزد نمایند. انگیزه درست مبارزه با سوء استفاده مروج و معمول از دین و مذهب، طی جای یابی چنین فرهنگی در اذهان می تواند به سامان بنشیند.

تهمتی برخاسته از انگیزه شوم که با وقاحت، جان مظلومی را ستاند، خبر از پیروزی جهل و بی تفاوتی ها در برابر حقوق بشری دارد. پس لازم است که موضوع مرگ بسیار اسفبار و خون ریخته شده فرخنده را، پیش و بیش از همه برای غلبه فرهنگ خرد بر جهل در نظر آوریم.

ذهنیت فرخنده کش باید محکوم شود

گمانی ندارم که تعدادی از مقصرین قتل فرخنده مظلوم را به پای محکمه می کشانند. دلیلی را که برای این ادعای تحکم آمیز می آورم این است که فشار دادخواهانه ایجاد شده است. اما، تردید دارم که محکمه پاسخگو به مصلحت و مطالبات آمیخته با احساسات، پای چنان محکومیتی را درمیان بیاورد که فرخنده های دیگر قربانی نشوند.

خوب است که برای تحقق محکومیت لازم، ذهنیتی بازشناسی شود که چنان خشونت هار و وحشیانه را بار آورد. ذهنیت بی توجه به حرمت انسانی بیداد می کند. در جامعه ما، رعایت کرامت انسانی آسیب بسیار دیده است. خشونت پذیری و خشونت گستری میدان فراختری یافته است. این است که محکمه علنی مقصران همراه با بحث ها و نتیجه گیری ها از خواستگاه ذهنی و فرهنگی کاربرد خشونت تأثیر پرورش دهنده برجای می نهد. ورنه، طرح چند پرسش و دادن پاسخ مبتنی بر تائید سهمگیری در قتل؛ و سپس اعلام شتابزده جزا، کاری را به تنهایی از پیش نتواند ببرد. زیرا مبلغان و مدافعان چنان قتل ها که با همان ذهنیت فرخنده کشی به سر می برند، اندک نیستند. باید دست به ریشه آن ذهنیت تبهکارانه، ویرانگر و آسیب زا برد و آن را در معرض شناسایی و نکوهش قرار داد.

آیا فرخنده کشی های دیگر در راه نیست؟

جمعی فرخنده را کشتند، زیرا یک تن از افرادی که از قبیل سؤ استفاده از دین، پول و نان می آورد، آنها را برانگیخت که فرخنده قرآن را سوختانده است. نعرهٔ تکبیر وهیجان آنها فضا را فرا گرفت و صدور حکم هردم موجود وآماده یا سزای مرگ، در ددمنشانه ترین چهره اش از طرف کسانی اجرا شد، که نه ورق سوخته یی از قران مجید را دیده بودند و نه دودی را. پرسشی هم در چنان مورد، محلی از اعراب نیافت، که نمی یابد.

اما نتیجهٔ تأمل و فرونگریستن بر مدارک وشواهد نشانمان می دهد که فرخندهٔ مظلوم نه تنها قرآن نسوخته است، بلکه این ایجادانگیزهٔ بسیجنده، رفتار حیوانی، پیروزی برانگیزنده، نبود حضور نیروی مانع شونده یا نیروی امنیتی وحتا همیاری خاموشانه با جلادان است که خواستگاه شناسی را مطرح می نماید.

از جزئیات این که چه سخنانی میان فرخنده و دکاندارتعوید فروش ومقیم در مسجد شاه دوشمشیر» گذشته است، هنوزآگاهی همه جانبه و جامع ندارم، اما فریادهای او که گوش سخن نیوش نمی یافت، حاکی از آن اند، که جمعیت فریب خور را مخاطب قرار می دهد که قرآن نسوخته است. در این راستا هم شایان یادآوری است، حتا کم نبوده اند آنانی که اگر چنان اتهام را نیز برای اندک زمانی پذیرفتند، از محکومیت رفتار وحشیانه علیه فرخنده سخن گفتند. زیرا صلاحیت صدورحکم در حیطة آنها نیست. حاشیه وار یادآورشوم که قرآن سوزی را شاهد بوده ایم، نمونه یی از آن قتل والی پیشین لوگر از طرف تروریست ها با همیاری شبکهٔ نفوذی آنها در مسجد بود، که حکومتی های طرفدار طالبان، بر روی آن پرده کشیده اند.

اکنون مسأله یی که بیشتر به ابعاد نگرانی ها می افزاید این است که جامعهٔ ما بستر مساعد رویش چنان عوامل برانگیزنده است. بر بنیاد چنین برداشتی، کشتن فرخنده منحصر به فرد تلقی نمی شود، بلکه گونه هایی از فرخنده کشی در چشم انداز قرار می گیرد؛ زیرا:

توسل سودجویانه به دین و مذهب و بهره‌گیری از آنها در کشورما از طرف چنین عناصر، زمینه‌های بسیار دارد. بهره‌گیری از آنها تحمل و استدلال و کاربرد عقل و خرد را برمی‌تابد.

عصر و عامل بر انگیزنده، با توجه به سطح نازل و زمینه‌های مساعد و موجود فریب خوری، پیروزی خویش را همواره در چشم انداز می‌یابد.

نقش و کارکرد چنین انگیزه و رفتار، زمانی موفقیت آمیز تر به نظر می‌رسد که دستگاه دولتی را فسادی تعفن آمیز در برگرفته است. تغذیه عناصری در سطح آن تعویذده و امثالش از چنین دستگاه کار دشواری نیست.

نفوذ عناصر همفکر و موافق با آن تعویذده دکاندار در دستگاه‌های دولتی و منجمله نهاد‌های امنیتی کشور، مشوق تداوم فعالیت‌های زیانبار بهره‌جویانه و مصونیت آمیز آنها است. وقتی ایازنیازی ملای مسجد وزیرمحمد اکبرخان کابل، زلمی زابلی سناتور و سیمین حسن‌زاده معین وزارت اطلاعات و فرهنگ، حشمت ستانکزی و . . . در واقع به دفاع قاتلان پرداختند، ابعاد مصیبت و زمینه‌های مساعد احتمال فرخنده‌کشی بیشتر را در چشم انداز قرار می‌دهد.

در شبکه‌های تلویزیونی وطنی، بسیار به ندرت می‌توان شاهد برنامه‌هایی بود که به چنین مهمی در گستره رسانه‌ی، هنری و فرهنگی توجه نمایند. برخلاف برخی برنامه‌های مبتذل حتا فرصت استفاده بهره‌گیران از دین و مذهب رافراهم می‌آورند و برخی اگر از موضوع آگاهی دارند، با خود سانسوری و رفتار محافظه‌کارانه به روزمره‌گی می‌پردازند. و این درخالی است که بسا رسانه‌ها را تبلیغات عناصر بیگانه با خرد ورزی، نا آشنا با قانونمداری در قبضه خویش در آورده و گوش‌ها و چشم‌ها را می‌آزارند.

آنانی که در مراسم جنازه، فاتحه و درکل در مساجد کشور سرگرم سخنرانی‌ها هستند، مانعی را در برابر خویش نمی‌بینند. زیرا هیچ کس حق نداشته و ندارد که باری دست بلند کند و بگوید که: ملا صاحب این سخنان شما بنابر این دلایل درست نیستند. آنها بر بنیاد روال کارعادت کرده اند که در جاده یکطرفه برانند. اعتراض بر سخنان نادرست ملاهای

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

کشور و افشاً استفاده از دین و عقاید و مقدسات مردم، با واکنش شدید و عاجل مواجه شده، سلاح تکفیر معترضین و منتقدین را به کار می‌گیرند. این سلاح پیشینه اکنون کاربرد بسیار یافته است. چه بسا کسانی هم قربانی می‌شوند و یا از ترس لب در دهان فرو می‌بندند.

سردمداران حکومتی نه تنها از دین و مذهب بهره می‌گیرند، بلکه رجوع بیشتر به آن، خاطرخواهی قشر طفیلی کشور را الزام می‌نمایند.

افراد نیروی امنیتی منفعل، نظاره گر را هم دیدیم اما کمتر به زمینه‌ها و عوامل پرورشی آنها و این که چنان پرورش یافته‌اند که با دیدن جسدی در آتش نیز به آن نگاه بی تفاوت کنند، توجه کرده ایم.

و سر انجام این را نیز بیفزایم که :

با توجه به سیاست تسلیم طلبانه‌ی بی که در قبال طالبان در پیش گرفته شده است، بعید به نظر می‌رسد که حکومت کنونی نیز بر آن هنجارهای نکوهیده و زشتی انگشت بگذارد که در هیأت باورها و کارکردهای طالبان حضور دارد.

گمانی نیست که موضوع قتل فرخندهٔ مظلوم، جدی تر گذرگاه بازاندیشی پیرامون نقش آن عناصری را در اجتماع می‌گشاید که با فریب و فریب کاری، مردم آمادهٔ فریب خوری را به یاری می‌طلبند. همچنان نقش شخصیت‌ها و نهاد‌هایی را فراز می‌آورد که با وجود دشواری‌های موجود به تکاپو برای گسترش فرهنگ؛ ارزش‌ها و هنجاری‌های تمدن آمیز ادامه می‌دهند. اعتراض برناگواری‌ها، نقد بی‌روکراسی، نقد بی‌توجهی به قانون و مفاسد گوناگون؛ مکمل کار پرده‌مانهٔ فرهنگی تواند بود. امیدی که بتواند از تداوم فرخنده کشی جلوگیری نماید.

مطالبهٔ مشخصی که برای محکمهٔ قاتلان فرخنده در میان است، زمانی به درستی به سامان می‌نشیند که همه عوامل ذهنی، فرهنگی و شکل دهندهٔ اقدام آنها طرف محکومیت باشد. ورنه حتا با اعدام آنها نیز جامعهٔ ما دستاوردی را شاهد نتواند باشد.

«هارا اگر خندان شود، جز هار نیست»

(در حاشیه تقلا های ملا نیازی)

واکنش هایی که در پیوند با قتل فجیع وبی مانند فرخنده تبارز یافت، نشاندهنده درک انسان های مختلف از انسانیت و سطح انسانیتی آنها نیز بود. همانگونه که قاتلان او دارنده دو پای، اما ویژه گی حیوانهای درنده و چار پای را به نمایش نهادند. آنانی که به زودی وبا قاطعیت آن عمل وحشیانه را تقبیح کردند وبه نکوهش گرفتند، برای ابراز مخالفت خویش فرهنگ ومعیارهای مخالفت آمیز رابه نمایش نهاده اند. ایکاش همه این مخالفت ها از ریشه محکومیت اشکال خشونت که مردم ما در پیشینه ها نیز دیده اند، برخیزد.

آنانی که مانند ملا ایازنیازی پس از شنیدن اتهام قرآن سوزی وشایعه پراگنی آن، با ژست خاص و زودپذیرانه، به تقبیح فرخنده دست یازیدند، و در واقع از مشتی جاهل و دارنده ظرفیت های تبهکارانه و ضد انسانی به دفاع پرداختند، نیز فرهنگ وظرفیت موجود خویش را معرفی کردند. فرهنگی با باورمندی به اعمال خشونت علیه انسان هایی که نظریه و پندار وسیاست و باورمندی ایشان را حقیقت کامل نپنداشته، بلکه تردید می کنند، اما جان می دهند.

موضعگیری های مخالفت آمیز و گسترده علیه چنان رفتار در برابر فرخنده و زودپذیری های فاقد حد اقل حمل فرهنگ تحمل، حتا ایازی را به تقلا واداشت. در حالی که جامعه به نکوهش عقلانی و فراگیری درس از این رویداد تأثیر بار نیاز دارد، در حالی که حواس متوجه آن است که بار دیگر چنان رویدادی تکرار نشود، ملا نیازی وامثالش در غم توجیه گری و برائت خویش اند! رفتن او نزد خانواده فرخنده از چنین ترفندی حاکی است.

حالا ملا نیازی هر اندازه وبه هر طریقی که بکوشد، برای خویش بینی خمیری تهیه

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

کند و پدر و برادر فرخنده با دل خونین بر لبان زشت گوی نیازی تبسم بنشانند، آن ظرفیت و خواستگاه ذهنی و دیدگاه های عقب رونده و عقب ماندهٔ وی از سر و دل اش دور نمی شود. فقط می تواند از مهارت وی برای سوء استفاده های بیشتر حاکی باشد.

نمونه یی از نیروی امنیتی حکومت را هم داریم:

حشمت استانکزی، . . . که در روزهای گذشته به عنوان سخنگوی پلیس کابل با رسانه ها صحبت می کرد در واکنش به قتل و سوزانده شدن فرخنده در فیسبوکش نوشت:

«این هم (فرخنده) فکر کرده بود مانند چند تن مرتد دیگر با این نوع عمل و توهین، تابعیت آمریکا و اروپا را بدست می آورد اما قبل از رسیدن به هدف جان خود را از دست داد. به دوست دارانش تسلیت می گویم».

سخنان ستانکزی را طرف توجه قرار بدهید که بوی چه می دهد.

اما سخنگوی وزارت داخله، حالا ستانکزی را به عنوان سخنگوی پلیس نمی شناسد. و از او به عنوان کارمند روابط عامهٔ وزارت داخله نام می برد.

* * *

درحاشیه تسبیح گردانی محمد اشرف غنی احمدزی

چندین دهه می شود که خبرهای افغانستان و جهان را می شنوم. چه کم ویا بیش، به هرحال، تا آن جا که میسر شده است درپای رادیو نشسته ام. پس از آسان شدن دسترسی به خبرهایی که از طریق تلویزیون به نشر می رسند، به پرده این رسانه نگاه کرده و برخی گزارش ها و خبرها را در کتابچه یی می نویسم. بهتر شدن وسایل خبر رسانی و به ویژه دسترسی به خبرها از راه «ای میل» و بعضی وقت ها استفاده از تلفون، نه تنها این خوبی را بار آورده است که به زودی ممکن، حتا از جزییات خبری آگاهی حاصل شود، بلکه جای نوشتن نامه و انتظار وقت بیشتر دریافت پاسخ آن را نیز گرفته است. در گذشته بعضی وقت ها چندین هفته را در برمی گرفت، تا نامه یی حاکی از خبرهای جالب ویا پاسخ به پرسش ها، دریافت می شد.

این هم گفته شود که محتوی برخی از خبرها، بسیار دل آزار است و پاره یی هم تبسم انگیز و خنده آور. اما، از خنده هایی که براعمال دیگران دست دهد، نه از خنده هایی که می توان با دیگران داشت. به تعبیر شوپنهاور خنده برآن «بیانی که در او ناسازگاری باشد». خبرهایی اند که پرسش و تفکر برمی انگیزند و خبرهایی اند که موضوعات مشابه را به یاد می آورند. وقتی تسبیح را در دست جناب اشرف غنی دیدم، دل آزاری و تبسمی برایم دست داد.

پیامی داشتم از هموطن ژورنالیست، جناب علی مدنی از استرالیا که رادیو نوای کهسار را مدیریت می کند. پیام شان این بود که بازم مصاحبه مفصلی انجام دهیم پیرامون اوضاع افغانستان و به ویژه، انتشار لیست پنجهزار هزارتن از قربانیان ستم کودتای ثور؛ و مصاحبه یی هم پیرامون نامزدان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳. با خوشی پذیرفتم و سعی نمودم تازه ترین خبرها را بیابم.

مشغول چنان کاری بودم که باری گفته شد، آقای اشرف غنی احمدزی، نامزدی خویش را برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ خورشیدی اعلان نمود. و متعاقب آن، وی را در

استفاده ابزاری از دین اسلام در افغانستان

صفحه تلویزیون دیدم که با لباس آراسته افغانی در برابر میزاداره ثبت نام حضور رسانید. لباس، طرز رفتار و تبسم های دیپلماتیک نمایشی را که یک سو بگذاریم، داشتن یک تسبیح دیگر یا غیر از آن تسبیح هایی که دردست دارد، برایم بسیار چشمگیر شد، با ایجاد همان تبسمی که یاد نمودم. شخص احمدزی هم کوشید که تسبیح را با چنان حرکات موزون دردست نگهدارد که چشم کمره تلویزیون ها آن را به خوبی ببینند. اگر درک منظورسیاسی بهره گیری از تسبیح در ذهنم وجود نداشت، شاید گمان می کردم که وی با کدام مؤسسه تجارتی پیمان تبلیغاتی بسته است که هنگام رو به روشن شدن با کمره های تلویزیونی، تبلیغ شرکت تسبیح فروشی ایشان را نیز انجام دهد و پول بستاند.

این را یادآوری نمایم که گمان نکنید، چنان تبلیغاتی وجود ندارند. نخست یک نمونه از چنان تبلیغ را می آورم و بعد موضوع را دنبال می کنم:

« تسبیح بسیار زیبا، اصلی و معدنی شاه مقصود.

دارای ارتعاشات بسیار ملایمی است و کل سازمان بدن را فعال می کند این سنگ با عث هماهنگی و آرامی در اعصاب می شود. برای تقویت قلب و اصلاح جریان خون و رها سازی چاکرای شبکه خورشیدی بسیار موثر است و نیز برای درمان افسردگی عصبانیت بی خوابی و حالت های ضعف موثر می باشد. به علاوه کمک بزرگی به بیماران کبد می کند اعصاب حس چشایی را تحریک و غدد را تقویت می کند. ستون فقرات را نیرو می بخشد و سردرد را تسکین می دهد. همچنین برای تنگی نفس برونشیت سرفه و سرما خوردگی مفید است. این سنگ با تاثیر بر چاکرای شبکه خورشیدی قدرت تمرکز خلاقیت و آگاهی را زیاد می کند تفکرات عالی و برجسته ایجاد می کند و روحی شاداب و چالاک به ما می دهد. این سنگ باعث شادی، خلق و خوی خوش، صلح همراه با هماهنگی و نظم می شود.» (۱)

من پس از دیدن آن صحنه و تسبیح آقای احمدزی (محمد اشرف غنی)، تبسم و تأثر را در خویش احساس نمودم. اما، پرسشی برایم دست نداد که دلیل آن را نیز می آورم. دست او با تسبیح، چند بیت را به یادم آورد که غلبه احساس تبسم بر تأثر نیز بود، آنها را نیز بیاورم:

حافظ:

رشته تسبیح اگر بگسست، معذورم بدار
دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

گفتم شاید احمدزی (محمد اشرف غنی) با آن حرکات ظریفانه و رعایت حال تسبیح، این بیت خواجه حافظ بزرگوار را شنیده است که هنگام روی آوردن به سوی معشوق خویش که همان قدرت طلبی باشد، احتیاط کرده است که رشته تسبیح نگسند!

و یا این که برخلاف شکوه ابوسعید ابوالخیر عارف یک دل و یک چهره؛ احمدزی، بر بنیاد تجارب چندین ساله، پنداشته است که در این ملک خوب است که ادا و اطوار زاهد گونه را با داشتن تسبیح در دست به نمایش بگذارد، که ای مردم! در همین لحظاتی که نام نویسی کسب قدرت دارم، ذکر سبحان الله نیز می کنم.

ابوسعید ابوالخیر گفته بود:

گه زاهد تسبیح به دستم خوانند
گه رند و خراباتی و مستم خوانند
ای وای به روز گار مستوری من
گر زانکه مرا چنان که هستم خوانند.

و شاید هم احمدزی دست با تسبیح را برای این منظور به نمایش نهاد، تا مقدمه‌یی باشد برای سخنرانی‌های بعدی، که بگوید: توسل به این تسبیح پیشینه‌یی دارد، ماحصل استخاره پیر و مقام متبرکی است و آن پیر این تسبیح رابه وی داده است. آن گاه تمسک به این سخن خواهد کرد که:

« اگر دیدید که کسی به شما تسبیح داد یا تسبیح از دست کسی گرفتید شما را به کار خیر و صلاح دعوت می کنند و اگر شما به کسی تسبیح دادید کاری را از دست می دهید. » (۲)

اگر احمدزی ابرازعلاقه و احترام نمود که متدین است و با آوردن تسبیح در دست،

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

وانمود کرد که در پی انجام کارهایی خواهد بود، که خدمت به دین اسلام در پی دارد، گویی ندانسته است که:

دین که به تسبیح و سروریش نیست
هرکه علی گفت که درویش نیست! (?)

و یا سخن شناخته شدهٔ سعدی بزرگوار را که سده‌ها است دوره می‌کند نشنیده است که:

عبادت* به جز خدمت خلق نیست (در برخی منابع طریقت نیز آمده است).
به تسبیح و سجاده و دلق نیست.

همچنان از قائم مقام فراهانی را که:

زاهد چه بلائی تو که این دانه تسبیح
از دست تو سوراخ به سوراخ گریزد

آشکار است که تکنوکرات شناخته شده بی‌مانند آقای احمدزی، در زندگی خویش اابد و زاهدی نبوده و نیست که از تسبیح به عنوان حساب‌کنندهٔ دعاها و اوراد استفاده نماید. پس او با این وسیله به شکار مردمی می‌رود که به درک و فهم و دنیای ویژهٔ خویش دارنده گان عبا و قبای زاهد نمایانه و از جمله داشتن تسبیح در دست را مواردی نیکو می‌دارند. اما، نیک آشکار شده است که چنان چهره‌ها همین که به خلوت رفتند، آن کار دیگر می‌کنند.

دیدن تظاهر وی، موضوعاتی را به یادم آورد که مشابه چنین رفتارها و انگیزه‌های استفاده جویانه اند.

موضوعاتی که پیشتر برای چرایی چنین رفتارها و انگیزه‌های حاکم بر آن، پاسخ ارائه نموده بودند. از آن رو رفتار او در بلند آوردن و برجسته نمودن چهرهٔ تسبیح، پرسشی ایجاد نکرد. رفتن و سراغ یادداشت‌های پیشینه را گرفتم.

تدارک مبارزات و انتخابات دورهٔ پیشین ریاست جمهوری و استخارهٔ جناب صبغت

الله مجددی برای آقای حامد کرزی را دیدم. شاید به یاد شما نیز باشد. جناب مجددی از استخاره خویش نتیجه گرفته بود که آقای حامد کرزی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز می شود.

و هنوزتین سرد و تبسم آمیزاستخاره جناب حضرت صبغت الله مجددی، برای پیروزی آقای حامدکرزی دردردوم ریاست جمهوری اش، گوش آزاربود، که فلمی حاکی از رونق بیشتر بازارجادوگری وتعویذ نویسی ها را دیدم. فلم مستند و نمایانگر مراجعه بیماران بشمار به سوی دعا نویسان، که شفای بیماری های خویش را از آنها می جستند. ازمیان چند تن دعانویسی که در فلم ظاهرشده بودند، برخی بی سواد نیز بودند. (۳)

یادم آمد که دوستی هنگام شرح برخی داستان ها وقصه ها ازکابل، می گفت: مراجعه کننده گان به سوی تعویذ نویسان، بیشتر از مراجعین معاینه خانه پزشکان(طبییان دکتوران طب) استند!

کسانی که از اخذ رشوت نمره دهندگان معاینه خانه های داکتران آگاهی دارند، تصور نکنند که این دسته از مراجعه کنندگان به سوی تعویذ نویسان، از دادن رشوت گریخته اند. (۴)

وقتی تسبیح در دست اشرف غنی احمدزی، یادآور بازتاب های منظوم ومنتثوری نیز می شود که از تسبیح به دستان پیشینه در ادبیات برجای مانده است؛ وهنگامی که استخاره جناب مجددی را به یاد می آوریم؛ ومونه هایی از بقیه جوانب را می بینیم ومی خوانیم، ناگزیر حافظه تاریخی، ره به نموده های دیگری نیزمی برد، که می شود آنها را همزادان چندگانگی چنین نیرنگ ها نامید. با عمری که به درازای تاریخ استفاده سوء از عقاید مردم دارند.

آرزو دارم تأثیری را که دیدن تسبیح دردست محمد اشرف غنی (احمدزی) برجای نهاد، روایت چهره های دیگرانی نیز باشد که مانند وی به تحمیق مردم روی می آورند.

توضیحات و رویکردها

۱- www.rayanak.com

۲- <http://www.ayeneh.net>

۳- برای معلومات مستند به یوتوپ *YouTube* برنامه های مستند برنامهٔ تلویزیونی فهیم کوهدامنی ومصاحبهٔ آقای عزیز فرد با کوهدامنی تاریخ ۱۶ ژوئن ۲۰۱۳ (رادیو فرانسه بخش افغانستان) مراجعه شود.

۴- کسانی که در معاینه خانه های برخی از داکتران با نام و نشان برای مراجعین نمرهٔ وقت معاینه را می دهند، به مریض ویا نزدیکان او می گویند که پس فردا بیا! در حالی که مریض رمق بیشتری درتن ندارد ومی خواهد همان روز داکتر او را ببیند. در نتیجه با دادن پول می تواند نمرهٔ معاینه در همان روز را به دست بیاورد.

* * *

تأملی بر ادعای «شاه، سایه خدا»

می توان گفت که دربرگهای تاریخ، کمترشاه و سلطان و امیر کم و بیش قهار و ستمگر، فاسد و عیاشی را هم سراغ توان داشت، که قصد سوء استفاده از « شاه سایه خداوند» بودن را ننموده باشد. آنها هر عمل ناعادلانه، جفا آمیز، تعیش و خوشگذرانی را که انجام داده اند، با این ادعا که سایه خدا اند و به دور از سرزنش، توجیه کرده و به فریفتن مردم و بهره برداری برای تحکیم و بقای حکومت خویش مشغول بوده اند. بیشترین خلفای اموی و عباسی چنان نموده اند.

معاویه پسر ابوسفیان، بنیانگذار سلسله اموی « از دستگاه سلطنتی رومیان تقلید کرد، برای خود وسایل تجمل و نگهبانان مسلح فراهم ساخت و به خوشگذرانی مشغول گشت . . معاویه نخستین خلیفه اسلامی است که خلافت را ارثی ساخت و برای پسر خود یزید به عنوان ولیعهد بیعت گرفت. . . » و چنان که واضح است یزید مسبب تشنجات و مایه خونریزی های بسیار شد.

وقتی « یزید بن عبدالملک به خلافت رسید و به کاری جز باده پیمایی و زن بارگی توجه نداشت؛ شب و روز بزم عیش و نوش برپا می ساخت و با دوکنیزک ماهروی به نام سلامه و حبابه خوش می زیست . . . »

هنگامی که سرزنش ها شنید و متردد شد، حبابه روزی به وی که قصد رفتن به نماز جمعه را داشت، گفت: « زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست، گرچه مردم تو را سرزنش و توبیخ کنند.» یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد: « ای جان جانان درست گفתי خدا نابود کند آنکه مرا درمهرتو سرزنش کرد. ای غلام برو و به برادرم مسیلمه بگو به جای من مسجد برود و نماز بخواند.» (۱)

« واثق خلیفه عباسی از آواز کنیزکی خوشش آمد و دستور داد پنجهزار از دینار به صاحب کنیز انعام بدهند. ابن زیاد وزیر خلیفه این بخشش را بی جا دانسته در پرداخت

استفاده ابزاری از دین اسلام در افغانستان

آن تعلل ورزید، خلیفه خشمگین گشته او را مجبور ساخت به جای پنجهزار دینار، ده هزار دینار بپردازد.» (۲)

و بسیاری از خلفای اموی و عباسی در حالی که غرق در عیش و خوشگذرانی و مفساد گوناگون بودند، با استفاده ابزاری از اسلام و تمسک « سایه خدا » بودن خویش، به بهره برداری های سؤ و فریب مردم مشغول بودند . . .

در این متن فشرده فقط به جوانب خوشگذرانی های چند تن اشاره نمودیم. بقیه مفساد، و مردم آزاری های آنان بسیار است.

چند نمونه از سلاطین و امیران نامدار خارج از سلسله اموی ها و عباسی ها را ببینیم .

توضیحات و رویکردها

۱- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام. ص ۶۹. ترجمه و نگارش علی جواهر کلام. مؤسسه انتشارات امیر کبیر. تهران. ۱۳۶۹ خورشیدی.

انگیزهٔ ارج نهادن به سخنان جرجی زیدان در مورد خلفای اموی و عباسی از طرف صاحب این قلم، از آن رو است که وی به با وجود تفاوت دیانتش (جرجی زیدان عیسوی بود)، از جادهٔ انصاف عدول نکرده است. همچنان این مزیت را دارد که پژوهش او متأثر از اختلافات فرقه ها و مذاهب دین اسلام نیست.

۲- منبع بالا. ص ۳۶۳

چند مثال از مدعیان سایه خدا

خوارزم شاه

پس از قتل و قتل ها « هیبت سلطان (محمد خوارزمشاه)، درد لها یکی هزار شد،
وسلطان محمد را بر سبیل معهود در القاب اسکندرالثانی نوشتند . . . و امام ضیاً الدین
فارسی را قصیده ایست . . . »

رویت بحسن عالم جانرا کمال داد

عشقت بلطف چهره دل را جمال داد . . .

شاه عجم سکندر ثانی که رای او

برفتح ملک ترک حشم را مثال داد

از کفر اگر گرفت عفونت هوای دهر

تیغت بنفحه ظفرش اعتدال داد . . . (۱)

پس از لشکر کشی ها و قتل های دیگر، به ویژه بعد از آن که یکی از اسرا را که تاینکو
(یا سانکو ویا تاینکو) نام داشت، فرمان داد که بکشند و به آب بیاندازند، « ملوک اطراف
بحضرت او رسل وهدایا متواتر کردند و در طغرای مبارک او را ظل الله فی الارض نوشتند
ومنشی ملک فخرالملک نظام الدین فرید جامی راست:

شهنشاهها جهان بخشا توئی آنک

توان ازهمتت خواهد فلک قرص

بچشم همتت کمتر نماید

زیک ذره جهان در طول ودرعرض

همه پاکان کروبى بعهدت

پس از تقدیم شرط سنت وپرض

همی گویند بهر حرز در ورد

که السطان ظل الله فی الارض . . . (۲)

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

قهاروخونریزی که با اعمال قساوت آمیز ملک و دارایی بیشتر به دست می آورد، به وسیلهٔ واعظان و مداحان شخصیت ساز، چهرهٔ عادل می یافت، آدمی عیاش، خوشگذران بود و درباری داشت بس فاسد. « ایامی را که در نیشاپور بود، همه به شرب مدام و ساز و سرود و تهیهٔ لباس، زیور زنان و زنان مطربه بود.» (۳)

کسی که مدعی بود « سایهٔ خدا » است، و به قول جوینی « چون شیرخشناک و برق سهمناک » (۴)

چنان با تحقیر و رسوایی، خفت و خواری درهم شکست و آدمکی شد که وجب جایی برای سر بر زمین نهادن نمی یافت. استخوانهایش به وسیلهٔ سپاه چنگیزخان از قبر بیرون گردید و به کام آتش فروبرده شد و « خاکسترش را در معرض باد گذاشتند.» (۵)

امیر تیمور

آدمی که به دینداری تظاهر بسیار می نمود. چنان خون بسیار ریخته است که نامش در ردیف خونریزترین قدرت جویان بیرحم است. به قول صاحب حبیب السیر، همین «صاحب قران گیتی ستان»، دسترسی به قدرت و پیروزی های دهشت آورخویش را برای دیگران عطیهٔ خدایی تصویر می نمود.

نمونه یی از وصف خونریزی های او را بنگریم: « چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دارالسلام بغداد از متن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت، امیر تیمور کورگان در اوایل ذیحجهٔ حجه مذکوره، رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای راه بقلع مادهٔ فسادجمعی از کردان که راه می زدند، حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درخت های بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آق مشهد نزول اجلال فرموده، در آن مقام، سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند، شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت به آنفرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده، هرروز در پایهٔ سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد می گشت

و در آن محافل سخن از تحقیق مسائل دینی و تفتیش دلایل یقینی می گشت . . .
و چند روز در آن مقام (کوشک غازانی) بعیش و نشاط اوقات بگذرانید، خرم و مسرور
بتبریز رفته، در دولتخانه فرود آمد (۶)

درحالی که زمینه های پیروزی او را عوامل متعدد سیاسی و نظامی، منجمله نظم
و انضباط، خشونت کم نظیر، ایجاد رعب و ترس تابعه از آن، مساعد شدن زمینه برای
گردآوردن اجباری نیروی هراسناک تعیین کرده بود، آن « همایون فال » تا آخر عمر مدعی
بود که آن چه انجام داده است، از سوی خدا تعیین شده بود.

توضیحات و رویکردها

۱- عظاملک علاءالدین بن بهاء الدین بن محمد شمس الدین محمد جوینی . تاریخ جهان گشای
جوینی . به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی . ص ۷۸، جلد دوم؛ چاپ سوم . انتشارات بامداد.
تهران. ۱۳۶۹

۲- منبع بالا، ص ۸۳

۳- میرغلام محمد غبار، افغانستان د رمسیر تاریخ، ص ۱۴۱، به نقل از جلد دوم تاریخ جوینی
چاپ قدیم.

۴- منبع شماره ۳، ص ۴۹.

۵- منبع شماره ۵

۶- غیاث الدین بن هماد الدین الحسنی (خواندامیر)، تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۵۰۱.
چاپ دوم، کتابفروشی خیام. تهران، ایران . ۱۳۵۳ خورشیدی.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

جهانسوز

شهر غزنین را بسوخت خون ریخت. و به قول مؤلف چهارمقاله «شهر غزنین را غارت فرمود.»، «ویا شهر غزنین را قتل عام نمود وهفت شبانروز در آن شهر آتش زد...» همین مؤلف از او چنین یاد می کند :

« و خداوند عالم، علاءالدین ابوالحسن بن الحسین بن الحسین اختیارامیرالمؤمنین که زندگانش درازباد وچتر دولتش منصور - به کین خواستن آن دو مَلک شهر یار شهید وملک حمید به غزنین رفت و سلطان بهرامشاه ازپیش او برفت. بر درد آن دوشهید که استخفافها کرده بودند و گزافها گفته، شهر غزنین را غارت فرمود، و عمارات محمودی ومسعودی وابراهیمی خراب کرد...» (۱)

درنظر داشته باشیم که همین جهانسوز، همه اعمال کینه ورزانهٔ خویش را به عنوان مؤمن وامیر مؤمنان انجام داده است. درحالی که هزاران زن ومردی که بیگناه کشته شدند، درتصمیم سلطان بهرام شاه غزنوی مبنی بر قتل سنگدلانهٔ برادران علاءالدین (نخست قطب الدین وپسانتر سیف الدوله)، سهمی نداشتند. افزون بر بی رحمی ها بر هزاران انسان، آن چه آبادی از پیشنه ها وزمان سلطان محمود برجای مانده بود، به امر جهانسوز، به کام آتش فروریخت. به ویرانی های جبران ناپذیر وقتل هزاران بی گناه بسنده نکرد و به آتش زدن اسکلیت ها وقبرهای سلاطین پیشینه، « آتش دل خاموش» می کرد. « فرمان داد تا همه سلاطین محمودی را از گور برآوردند وبسوختند؛ مگر سلطان محمود وسطان مسعود وابراهیم...» (۲)

توضیحات و رویکردها

۱- احمد بن عمر بن نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله. ص ۴۵ از روی تصحیح محمد قزوینی.

چاپ اول؛ ویرایش دوم. تهران ۱۳۸۲ خورشیدی.

۲-منبع بالا صص ۱۵۵

چرا سردار دوست محمد خان، امیر نامیده شد؟

انگیزه مذهبی برای گزینه لقب امیر*

آنچه دردوره محمدزایی ها واز موقع اعلام امارت دوست محمدخان بسیاربرازنده تر جلب نظر می کند، انتخاب لقب امیر(درسال ۱۸۳۹ م)وامیرالمؤمنین با ویژه گی وخواستگاه متفاوتراز مفاهیم پیشینه آن است. درحالی که پیشینیان دارنده لقب های چندگانه، داعیه امیرالمؤمنین بودن را نیزداشتند؛ وهمواره آن ادعا با ایشان بود، ولی دوست محمد خان که با لقب سرداریاد می شد، با انگیزه مشخص مذهبی وسیاسی اغواگرانه، نام امیر را به عنوان رهبر جهاد علیه رنجیت سنگھ درجای شاه انتخاب وبه کاربرد. آن صورت کاربرد امیر وحفظ آن در طی سال هایی که بریتانیه نیز در افغانستان مسلط بود، در واقع شکل تحقیر شده وخفت وخوار آن را بیان نموده است.

درسراج التواریخ پیرامون انگیزه های سردار دوست محمد خان می خوانیم :

« سردار دوست محمد خان . . . کمر به استرداد پشاوربربست ومردم اطراف را به شهرخواسته اعلان جهاد واطهاراسترداد پنجاب وپشاور وغیره کرد وعلمای ملت که جهاد را به وظایف شباروزی از حضرت عزت جل اسما خواستارند وکشتن وکشته شدن را در راه دین مایه بهروزی وحاصل زندگانی خود می دانند، ازراه شوق وشعف انجمن گشته به عرض رسانیدند، که امرجهاد منوط به وجود امیر ومنصب لوای امارت استان گاه چنین شخص راسزاوار است، که سکه وخطبه به نام خود کرده علم جهاد برافرازد تا هر که از امر ونهی او عدول کند گویا خلاف امر خدا ورسول کرده است ودیگران را لازم ومتحتم است که اطاعت وانقیاد نموده مخالفین را که پذیرای امر ونهی او نشوند تنبیه وسرزنش کنند وبه مدلول کریمه اطیعوالله واطیعوالرسول واولی الامرمنکم، سرزطاعت او باز نرده خود را درورطه خزی وخوااری نیندازند واینک کسی که این رتبت را شایانست شماآید زیرا که رأی صائب وفکر ثاقب شما را ست . پس سردار دوست محمد خان ازبیان

استفادهٔ ابزار از دین اسلام در افغانستان

علماء و صوابدیدجمعی از شرفاً که خیرخواه اهل اسلام ورؤسای قبایل خواص و عوام بودند بسامان اسباب امارت پرداخته در اندک زمان کار امارت راپیراسته ساخته و برتخت امارت جلوس فرموده رؤس منابرووجوه دراهم را بنام نامی واسم کرامی خویش مزین و مروج نموده سجه سکه زررا بدین بیت منقرومنقش ساخت :

امیردوست محمد به عزم جنگ جهاد

کمریبست و بزد سکه ناصرش حق باد . (۱)

فشردهٔ بقیهٔ اقدام او را می آوریم :

دوست محمدخان با آن انگیزه و وسیله، امیردوست محمدخان شد (۱۸۳۹ که تا سال ۱۹۲۳ عنوان امیر حتا با وجود گذشت چهارسال ازاستقلال ۱۹۱۹ نیزبرای زمامداران افغانستان استعمال می گردید.) با شصت هزارمرد گردآمده آهنگ پشاوروجنگ با رنجیت سنگه کرد. اما همین که نیروی رنجیت را قوی یافت، پس با خود اندیشید که « نیکو آنست که بکابل مراجعت کرده بوجه دلخواه و آراستگی، آلات حرب و سپاه، راه جهاد وغزا پیش گیرم . . . » (۲) پس عقب نشست و از جنگ دست کشید.

آری ! مخنثی، ماری خفته دید، گفت : دریغ مردی وسنگی .

آشکار است که دوست محمد خان برای رسیدن به قدرت و پیشدستی درجنگی که با برادران داشت، به سلاح دین متوسل شده بود. انگیزهٔ به دست آوردن پول نیز محرک اودرآن اقدام بود. زیرا بزرگترین مشکل دوست محمد نداشتن پول بود، که بدون آن، توان جمع آوری سپاه را نداشت. برای برانگیختن مردم با بلند کردن شعار جهاد علیه سکه ها در گام نخست « از مردم اعانه خواست و برای تشویق اهالی زیورات حرم خود رانیز به خزینهٔ بیت المال تحویل کرد . . .

ندای سردارازطرف اهالی استقبال نیافت. با روحانیون بزرگ چون پسران میرواعظ و خان ملاخان وامثال آنها داخل مفاهمه شده نسبت به جهاد مشوره خواست و تائید آنها را نسبت به اینکه بدون وجود اولی الامرجهاد جواز ندارد، حاصل کرد؛ ولی ازترس برادران خویش لقب پادشاهی را بخود نگرفت و به نام «امیر» اکتفا نمود و این درست نبود . . . » (۳)

نویسنده کتاب عروج بارکزیابی ها موضوع دیگری را نیز یاد آوری نموده، که با صراحت بیشتری برای بیان هدف بالا همراه است. او می نویسد :

«... و (دوست محمد خان) دانست که از روی غصب مال کفار خود را صاحب پول بسازد. ملای بزرگ خان ملا خان در اثر مشوره برای پیشبرد این مسئله نصی از قرآن راسد ساخته و از روی آن غصب مال کفار را در صورتیکه برعلیه کفار استعمال شود مشروع قرارداد. دوست محمد خان از مسئله بسیار خرسند گردیده و از غلق واضطرابی که داشت وارسته و امر صادر کرد که قرار آن، ثروت تاجران هند و خصوصاً هندوان شکار پوری را گرفته و ممول هنگفت آنها رابه کف آورند. چنانچه شکارپوریا را توقیف و محبوس نمود و بدست حاجی خان سپرد، که تا زمان تأدیه مبلغ سه لک روپیه نزد او زندانی باشند ولی بالاخره در عوض موافقت بدادن مبلغ کمی بیشتر از دولک روپیه رها شدند. مامورین دیگری اعزام شدند تا در هر گوشه و کنار مملکت هندوهای متمول را پیدا نموده و برای جنگ، پول جمع کنند...» (۴)

نویسنده این موضوع را نیز می افزاید که از ناحیه غصب پول تنها هندوها آسیب ندیدند؛ بلکه مسلمانان تاجرنیز خساره مند شدند. همچنان اضافه می کند، که امیرمیل داشت پس از آرامی و معمور شدن خزانه دولت، پول های مردم را دوباره مسترد نماید .

می بینیم که لقب امیررا که دوست محمد خان داشت، نه تنها با آن لقبی که در زمانه غزنویان برای برخی چهره های با نفوذ چون حسنک و غیره به کار می بردند؛ و یا به مفهوم سلطان و پادشاه نوشته می شد، فرق داشت؛ بلکه با در نظر داشت از دست رفتن استقلال و آوردن حاکمیت وسلطه انگلیس ها، مفهوم مشخص سیاسی یا تنزل مقام را تبیین نمود.

سوگمندانه در بسا از کتاب های تاریخ که سزاوار طرد و نقد جدی اند، همان دوست محمد خان که کارهای ناشایست زیاد داشت و لقب امیررا در سطح محقر، وابستگی به استعمار و در شکل اهانت آمیزی تنزل داد، با لقب « امیرکبیر » یاد شده است .

(این بخش را از سلسله نبشته هایی که زیر عنوان قدرت و القاب، انتشار یافته اند،

برداشته ام)

توضیحات و رویکردها:

۱. کاتب فیض محمد هزاره. سراج التواریخ. ص ۱۲۷ جلد نخست.
 ۲. ص ۱۲۸ سراج اثر بالا.
 ۳. سید قاسم رشتیا. افغانستان در قرن ۱۹. ص ۶۱
- شایان نگارش است که میر به معنی سید در پیش از نام آنانی که به سادات و یا اولاد آ پیغمبر اسلام (ص) تعلق دارند نیز آمده است. مثلاً اگر برادری به اسم سید محمد قاسم رشتیا را می شناسیم براد رعینی او را با عنوان میر محمد صدیق فرهنگ شناخته شده است. در مناطق مرکزی کشور، میر قشری صاحب امتیاز و دارندهٔ صلاحیت هایی را معرفی می نمود که در واقع حیثیت پادشاهان محلی را داشتند. کاتب فیض محمد هزاره بار ها از آنها در کتاب سراج التواریخ نام می برد. همچنان در کتاب تاریخ ملی هزاره تألیف تیمورخانف، صفحات متعددی به میر ها اختصاص داده شده، که میر رئیس طایفه و بالاترین منبع قدرت محلی و دارای قدرت اقتصادی، زمین (و صلاحیت های دیگر بود. مانند شیرعلی خان میر جاغوری، میر محمد رفیع بیگ دایزنگی و غیره: قدرت آن میران و یا پادشاهان محلی را از این سخن بهتر تشخیص می توان نمود:
- میر محمد رفیع بیگ دایزنگی به هارلان : « من مالک تمام تابعین خود هستم اگر بخواهم ... » تیمورخانف. تاریخ ملی هزاره. « ص ۱۱۱
۴. ادوارالایسس پیرس. عروج بارکرایبها ص ۱۵۵ ترجمه عبدالرحمان پژواک و محمدعثمان صدقی. ۱۳۳۳ خورشیدی . انجمن تاریخ افغانستان. مطبعه عمومی کابل .
 ۵. هنگام حضور قوای شوروی در افغانستان، برخی از رهبران احزاب جهای نیز لقب امیر را برای خود انتخاب نموده بودند. مانند: گ. حکمتیار. امیر حزب اسلامی افغانستان و ...

استفاده های سؤ لهیر عبدالرحمان

از دین وهذهب

«... بعضی محبوسین عرض می کردند که شما پادشاه استید، تحقیق کنید، به جواب می گفت که: من پادشاه نیستم! بلاستم که خداوند تعالی، به نسبت نیت خود شما، مرا مقرر کرده ...»

گذری می کنیم از روی سده ها، از مثال های بیشتر در این متن می گذریم و به ادعا ها واستفاده های امیر عبدالرحمان « ضیاً الملة والدین » نگاه می کنیم.

امیر عبدالرحمان خان قهار و مطلق العنان، که غلبه سیاست بردین داشت، دین را دستاویز خویش قرارداد ودر بهره گیری از آن اهمالی نکرد. هر نظر، توجیه وتفسیردینی ومذهبی از حکومتداری و رفتار او، باید لزوم دیده های حکومتداری مطلق العنان او را لیبیک می گفت. مردی که در مکتب مکر وحیل و تجربه سرکوب ها، پرورش یافت، با استفاده از همان صفات قدرت را به دست آورد، اما، آن را داد خدا یاد کرد.

چند نمونه از سخنان او را می آوریم:

«آثارغریبی از طرف خداوند مشاهده نمودم وشنیدم صدایی به گوشم می رسد. اسب های زیادی که تقریباً بیست هزار اسب محسوس می شد، به طور نرمی عقب سرم می آیند، چون نزد یکتا آمدند، صدا بلندتر گردید، تا اینکه به من چنین معلوم شد که آنها به همراهان من ملحق شدند» (۱)

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

« شبی قبل از اینکه از روسیه عازم افغانستان شوم، در عالم رویا دیدم دو فرشته بازوهایم را گرفته مرا به حضور پادشاهی که در اطاق کوچکی جلوس فرموده بود، بردند ... » (۲)

« به زیارت خواجه احرار رفته از روح پاکش استمداد جستم و به سبب نا امیدی و زحماتی که در ایام زنده گی من قسمت شده بود، سخت گریستم. از بسیاری گریه خسته شده، روی فرش آنجا به خواب رفتم. در خواب دیدم روح پاک ولی مذکور ظاهر گردیده به من فرمود به کابل برو تو امیر خواهی بود ... » (۳)

«در زمانی که طفل بودم به من گفتند شخص مقدسی طلسمی دارد که به کاغذ می نویسد، هرکس با خود نگاه بدارد، هیچ اسلحه ناری یا اسلحه دیگر به او کار نمی کند. اول اثر این طلسم را معتقد نبودم. لهذا طلسم مزبور را به گردن گوسفندی بسته امتحان کردم. اگرچه خیلی سعی کردم حیوان مذکور را به گلوله بزنم، ولی هیچ گلوله به او صدمه نزد. به این دلیل ناطق به طلسم مذکور معتقد شده به بازوی راست خود بسته از طفولیت تا کنون همراه دارم. اعتقادم این است اسباب حفاظت من همین طلسم شده است.» (۴)

درحالی که راه های میسر زمانی و مکانی دسترسی او به قدرت، نا شناخته مانده است، پیهم ادعای « خداداده گی» قدرت خویش را یادآوری می نمود. آن زمینه های مساعد عبارت بودند از: فرار امیرشیرعلی خان از کابل و دل به روسیه تزاری بستن او، قدرت طلبی عبدالرحمان، آشنایی اش با لطایف الحیل و کاربرد آن، همنوایی انگلیسها و کشتارهای بیرحمانهٔ مخالفین و بیگناهان بی شمار، گرفتن قدرت و تحکیم حکومت مخوف و جاهلانهٔ او را کمک می نمود.

با آنکه خودش بی سواد بود واز دین و مذهب کورسوادى هم نداشت، وعاظ و مداحان خدمتگزار را به کارنوشتن گماشت. چندین کتاب در زمینه بهره گیری از دین و مذهب مانند اساس القضا، تمسک القضا و پندنامه و غیره سفارش داد:

در « اساس القضا » از او چنان تصویر می شود که گویی پیام آور دیگری، برای مردم

و اصلاح آنها آمده است!! می خوانیم:

« . . . جامع فروع محبت و اتفاق ، رافع اعلام اسلام ، دافع امارات کفر و ظلام، امیر ابن الامیرین الامیر، امیر عبدالرحمن خان لازال مؤیداً بتائید الملک المنان وقامعاً للأثار الکفر والطغیان، متوجه آن شد که جبرکسر ملت بیضا را بدستیاری عقل و همت بنماید و زنگار اندراس و انطماس را بمصقل فهم و فراست از روی شریعت غرا بزداید و برای اصلاح امرقضا که اهم مطالب ملت اسلام و اجل مقاصد شریعت سیدالانام است دستور عملی مطابق فقه حنفی بپردازد و نقاب شک و اختلاف را از روی این عروس زیبا بر اندازد، ایوان شریعت نبوی را از سرنو ترمیمی دهد و اوراق پریشان دیوان ملت مصطفوی را مجدداً تنظیمی بخشد . . . » (۵)

دیده می شود که ادعای اوکم نبود. مدعی بود که « اوراق پریشان دیوان ملت مصطفوی را مجدداً تنظیم » می بخشد. آدمی بیگانه با « فهم و فراست » به عنوان « حضرت ظل الله » یاد می شد. همان آدم بی بهره از دین و سواد، درهر صفحه کتاب امضاً می نمود، که: « صحیح (صحیح) است فقط»

دستور می داد که « اساس القضاة » را براساس لزومیدهای حکومتداری او تهیه شود و آن را همواره در پرتو آیات قران کریم واحادیث پیغمبر اسلام، تهیه می نمودند. اما، همواره لب های او حکم قضاوت را داشت. هیچ اصل وقانونی را به رسمیت نمی شناخت. ادعای او نیز این بود که: « خدا او را مقرر کرده است»

نباید فراموش مان شود، هنوز که هنوز است، کسانی که در بند راه و رفتار امیرعبدالرحمان خانی استند، او را به عنوان آدم « با فراست » و رهنمای خویش یاد می کنند. غافل از این که آن آدم بی فراست چه مصایبی که بر افغانستان جاری نکرد. اگر با انگیزه فریفتن و ایجاد دل خوشی مذهبی برای پیروان فقه حنفی، بهره برداری های سؤ را برای حاکمیت خویش ایجاد نمود، ستم و ظلمی را که بر پیروان مذهب شیعه نهادینه کرد، چهره کریه آن، هنوز دل های پاکیزه را می آزارد. وهنگام سرکوب های خونین مناطق مرکزی کشور، که ده ها هزار از مردم هزاره را به خاک و خون کشید، ویا ناگزیر به مهاجرت

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

نمود، به جنگ علیه آنها « صبغهٔ مذهبی داد» (۶)

در زمان او زندانیان بی گناه و یا دارندهٔ اندک اشتباه و سوء ظنی عقوبت های بسیار می دیدند. وقتی ملامشک عالم به دفاع از زندانیان بی گناه و مظلوم امیر، سخن گفت، امیر مدعی شد که «موافق امر خدا و شرعیت محبوس اند» (۷)

پس کسی را حقی نبود که علیه ظلم او چیزی بگوید، چه رسد به آن که اعمال او امر او را ظالمانه یاد کند و علیه آن بشورد. از مطالعهٔ سندی معلوم مان می شود که ظلم او شناخته شده بود، با آن هم موفقیت او در زمینهٔ چنان استفاده های سوء مسجل . و در توجیه اعمال ظالمانه اش، سخنان مردم فریبانه می گفتند. بنگریم:

« ظلم هایی که در جهان پیداست

همه عدل است ولیک ظلم نداشت

درینصورت که طبقهٔ موجودهٔ امنیت و آسوده گی بعد از سلطنت امیر عبدالرحمان خان را دیده و شنیده اند، و حالات و واقعات زمان سلطنت اعلیحضرت مذکور را می شنوند ، حق دارند که اطلاق ظلم را در حق او بکنند و این هم یک مسئلهٔ شرعی است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که پادشاه به تبعیت رعیت از جانب خداوند تعالی مقرر می شود. اگر ملت در بین خود عادل بودند، پادشاه عادل مقرر می شود؛ والا ملت به حق همدیگر ظالم بودند، پادشاه ظالم مقرر می شود، تا داد مظلومان را از ظالمان بستانند. و این هم یک کلمهٔ مشهور است که بکرات از زبان اعلیحضرت امیر عبدالرحمان خان شنیده شده که اکثر به روز های دربار محبوسین که حکم جزا را در حق آنان سیاستاً اجرامی کرد؛ و به طریقهٔ قهر و عتاب می فرمود، به مقابل این که بعضی محبوسین عرض می کردند که شما پادشاه استید، تحقیق کنید، به جواب می گفت که من پادشاه نیستم، بلا استم که خداوند تعالی به نسبت نیت خود شما مرا مقرر کرده، شما نیت و اعمال خود را درست کرده و دعا کنید که من هم موافق نیت شما خوب شوم . . .» (۸)

* * *

مرزابنویس های درباری، مطابق ساختار مطلق العنانی امیر، موعظه دیگری نیز برای او فراهم آوردند که « امیر البلاد فی الترغیب الی الجهاد الی » نام داشت. مدعی شدند که « موعظتی عامه ونصیحتی است کامله وتامه برای مرحمت ودلسوزی اصناف اهالی کشور دیانته مظهر افغانستان . . . » (۹)

اما، آن چه در زمان حکومتداری او هرگز چهره ننمود، مرحمت ودلسوزی بود. زور آوران در حوزه تنش های مذهبی دست باز داشتند.

تهمت و توطئه بی از طرف زور آوران بسنده بود که جان انسان ویا انسان ها را بستانند. این نمونه حاکمی از بی بازخواستی و بی عدالتی نیز خواندنی است:

« تهمت چند نفر خواجه های ساکن ده غریب هرات به جوان تازه داماد بزازی که از (اهل) تشیع وپسر محمد حسن اولاد خالق داد جارچی بود، به شهر هرات، وبه بهانه رفض او را سنگسار نمودند، که در خرابه شکورخان سوق الدواب،(در زبان هراتی : گنج. توضیح ویراستار). اول آن طفل را با شمشیر و تبرزین چهار قسمت کردند وبعد ۲۰ هزار نفر یکدفعه براو سنگ باریدند وجزکدو وموی سر چیزی از بدنش باقی نماند و مادر و نیای آن طفل از این وقایع بیتاب شده، ترک حیات گفته خود را به آن مقتول بیگناه پیوسته و آن مطلب باعث تأسف وموجب هیجان قزلباشیه افغان شد.» (۱۰)

* * *

تصمیمی را خودش می گرفت و لی آن را به پای خداوند حساب می نمود:

- آن زمانی که بیش از همه حکومت هند بریتانیه علاقه داشت بداند، که جانشین امیر چه کسی خواهد بود؛ با نیرنگ و حیل، تصمیم وانتخاب شهزاده مورد نظر خود را به خداوند، می گذاشت. به سخن دیگر، انتخاب امیر حبیب الله خان را صبغه خداوندی می بخشید.

گفته بود:

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

« البته تخت سلطنت، مال قادرمتعال است که پادشاه پادشاهان و خالق ما می باشد، و پادشاه را مثل چوپان به جهت محافظت گلهٔ خود برمی گمارد و مخلوقی را که خلق نموده به دست او می سپارد.

علیهذا، این امر را به خود او وا میگذارم، که از پسر های من یکی را به جهت امارت آتیۀ افغانستان، انتخاب نماید که به لیاقت شخصی خود ثابت نماید که بیشتر از همه قابلیت این امتیاز را دارد. . . »

در حالی که خوب معلوم بود که خود چشم به سردار حبیب الله خان (بعدتر امیرحبیب الله) داشت .

و در سطرهای بعدی می گوید :

« میل ندارم که در زمان حیات خودم جنگ وجدال و آشوب در خانوادهٔ خود فراهم آورم، اگر این ها عاقل باشند، و همهٔ اینها با یکی از پسرهای من اتفاق نمایند، و بین خودشان، یک دل و یک جهت باشند، هیچ خطر برای اغتشاش امنیت عمومی متصور نخواهد بود. ولی اگر بین خودشان نزاع نمایند، به جهت اینکه به نصیحت من گوش نداده اند، خوب است که ازین حرکت زشت خود به سزای خود برسند.

دیگر محتاج نیستم بیش ازین به جهت اینکه چرا ولیعهد خود را آشکارا معین نمی کنم، دلایل اقامه نمایم . . .» (۱۱)

توضیحات و رویکردها

- ۱- دای فولادی. افغانستان قلمرو استبداد. نشر فدراسیون آزاد ملی. چاپ اول. اسد ۱۳۷۷. به نقل از کتاب تاج التواریخ. چاپ سال ۱۳۷۳. ص ۱۷۱
- ۲- منبع بالا ص ۹۰
- ۳- منبع بالا ص ۹۲
- ۴- منبع بالا ص ۹۴. شایان یادآوری است که برای مطالعه بیشتر ابعاد رفتار امیر به کتاب «افغانستان قلمرو استبداد» مراجعه شود.
- ۵- احمدجان خان الکوزایی درانی افغان، اساس القضاة. مطبعة صص ۷/۶. (دراصل مطبع دارالسلطنة کابل . ۱۳۰۳ هجری قمری.
- ۶- میرغلام محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ و ص ۶۶۹ غبار. به نقل از سراج التواریخ جلد ۳ صفحه ۸۹۰. چاپ اول.
- ۷- منبع پیشین، ص ۶۵۹. به نقل از سراج التواریخ جلد ۳ ص ۴۰۸، چاپ اول .
- ۸- سوانح عمری عبدالقیوم . (متن قلمی). فصل چهار، سلطنت امیر، عبدالرحمان خان. ص ۳۱۸
- ۹- کلمات امیر البلاد فی التریغیب الی الجهاد، ص ۴ . مطبعة دارالسلطنة کابل . ۱۳۰۴
- ۱۰- محمد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع. وقایع سال ۱۳۱۷ هجری / قمری. چاپخانه دانشگاه تهران. ۱۳۶۹ خورشیدی . چاپ اول . به کوشش محمد آصف فکرت.
- ۱۱- تاج التواریخ. سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان، پادشاه افغانستان، به کوشش ایرج افشار سیستانی . ص ۳۱۳. تابستان ۱۳۶۹. ناشر نسل دانش.

امیر حبیب الله

« سایهٔ رحمن و رحیم » ؟

امیر عبدالرحمان که می گفت: « سلاطین در ممالک خود ظل الله هستند. » (۱) جانشین اش هم از آن گپ بهرهٔ بسیار گرفت .

حبیب الله، فرزند امیر عبدالرحمان خان که درسالهای شهزاده گی اش، سردار حبیب الله خان یاد می شد، و سرانجام نام و لقب امیر حبیب الله خان « سراج الملة والدین » را گرفت؛ مانند بقیه امرا، سلاطین و شاهان، از دین و مذهب، استفادهٔ سؤ را دریغ نکرد. او هنگامی در تختِ تحت الحمکایگی حکومت هند بریتانیه درکابل نشست، که نتایج رفتار مطلق العنانی پدرش، زمینهٔ حکومت بی درد سر را برای وی فراهم نمود، اما، برای رشد و ترقی افغانستان موانع بی شمار.

شایان یادآوری است، هنگامی که از حکومت مطلق العنانی امیر عبدالرحمان و پسرش یاد می شود، لازم است که وجوه مشابهت آنها را که از دوران امیر دوست محمد خان آغاز شد، با وجه تمایزی که با بقیه حکومت های مطلقه دارند، نشان دهیم. مشابهت داخلی، همان حضور و نظارت حکومت بریتانیه بر سیاست خارجی آن ها است. زیرا همه دارندۀ قدرت تصمیم گیری و عمل مستقل در همه زمینه ها نبودند. نگارنده در کتاب کوچک « دوچهره از امیر عبدالرحمان خان » سعی نمودم که آن ویژه گی مطلقیت باز شود. به گونهٔ مثال، امیر عبدالرحمان در برابر مردم افغانستان، انسان دستور دهنده، قهار و بی رحم بود. اما، در برابر اهداف بریتانیه و کارمندان آن، ملزم به رعایت اطاعت، تسلیمی، چاپلوسی و سرکوب مردم با امنیت خفقان زای مورد نیاز آن ها. جیره های نقدی، خرچ دسترخوان و تمویل دستگاه سرکوبگر از منبع حامی، تأمین می شد.

امیر عبدالرحمان و پسرش مانند دوست محمد خان، از سلاح پولی برای دستگاه خویش موازی با سلاح دینی و مذهبی و توپ و تفنگ بهره می گرفتند. برداشت نگارنده این است

که تا حال پژوهشی ویژه، شایسته و درخورسزاواری، پیرامون هماهنگی این ابزار بهره بردارانه درحکومت های مطلقه و تحت الحمايه آن پدر و پسر صورت نگرفته است. البته در این زمینه، بنیاد های جالب پژوهشی را در کتاب « افغانستان: قلمرو استبداد، تألیف جناب دای فولادی می توان نگرست) اگر حکومت بریتانیه مستمری هایی را برای آنها می داد و در فرایند به اسارت داشتن آنها و افغانستان، توفیق داشت، از این ناحیه نیز بسیار خوشنود بود، که استخدام و عاظ السلاطین و بهره گیری از وعظ و پند، تفسیر و تعبیر آنها از دین و مذهب در خدمت حکومت مطلقه تحت الحمايه، تحقق آرزو های بریتانیه را کمک و تکمیل می نمود. بریتانیه که بارها گرد آمدن و اتحاد عملی صفوف مخالف را زیر شعار « الله و اکبر » آزموده بود، از میان برداشتن آن حرکات را تنها با اعدام رهبران عملی « جهاد » از طرف امیر، بسنده نمی دانست. متوجه ظرفیت های موجود و یا بالقوه می بود که در جامعه و درسینه های تراکم کرده از نفرت علیه بریتانیه در افغانستان، خفته بود. دسترسی به سرکوب و خاموش نگهداشتن آنها، همان بهره گیری سو از دین و مذهب بود. پس جای تعجب ندارد اگر در نشریات زمان آن پدر و پسر، بیشترینه تبلیغ برای اطاعت از امیر و خلع سلاح کردن مردم، صورت می گرفت. یکی از مظاهر چنان توسل استفاده جویانه، تاکید بر آیات و احادیثی بود که تعبیر و تفسیر مغرضانه از آنها می توانست، خاموشی در برابر اعمال ناروا و ستم های وسیع را القا نماید. در راستای تهیه کتاب ها و رساله هایی که در این زمینه در زمان امیر حبیب الله خان جامه عمل پوشید، رساله می است زیر عنوان « اطاعت از اولی الامر ». در آن رساله طی مقدمه چینی هایی که معطوف است بر « اطاعت از اولی الامر » (و منظور مشخص امیر حبیب الله خان)، در تداوم اطاعت از خداوند و پیغمبر، چنین نوشتند: « در اطاعت اتباع از فرد اول، و رکن اکمل دین، دولت و روح و روان رعیت که وجود با وجود خلیفه زمان و سایه رحیم رحمن است، انحصار دارد . . .

رضای خداوند تعالی و تقدس و پیغمبر مقدس علیه الصلوة والسلام را در رضا و اطاعت پادشاه خود به حکم دین و ایمان خود منحصر میدانیم و افنای روح و روان خود ها را در اطاعت از اولی الامر فرض ذمت و لازم همت دانسته میدانیم . فرض ذمت ما رعایا ست

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

که شکرانهٔ این نعمت عظمی را بجا آورده و دوام این سعادت را از حضرت فیاض مطلق جل جلاله به صد نیاز مسئلت نمائیم. (۲)

متعاقب چنین مقدمه‌ی بی با توسل به این آیهٔ مورد نیاز از قرآن مجید:

یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم، متوسل می شوند.

ترجمه: ای صاحبان ایمان اطاعت خدا و رسول و امیران خود را برخورد لازم بگیرید.

و پس از آن، حدیثی از حضرت ابوهریره را که یک تن از هم صحبت های پیغمبر اسلام بود، با انگیزهٔ جلب اطاعت همه جانبه از همه اعمال امیر حبیب الله خان می آورند. ترجمهٔ بخشی از آن حدیث پیغمبر اسلام از زبان ابوهریره که در رسالهٔ اولی الامر آمده است، چنین است:

... و شخصی که اطاعت نماید امیر را اطاعت کرد مرا. و آن که نا فرمانی ورزد امیر را، عیان ورزید مرا و پادشاه سپریست که در عقب وی کار زار کرده میشود و نگهداری نیز به وی نموده میشود. ... (۳)

شرعیت مآبی او که بر بنیاد استفاده های سوء استوار بود، اما، مداحان و آرایشگران او « اطاعت اولی الامر » می نوشتند و به منظور خدمت گذاری بیشتر تاکید های خویش را پرشش آمیز می آوردند که : « چرا در اطاعت و محبت پادشاه خود از سر قدم نسامیم رضای اولی الامر خود را برای ترقی دین و دولت خود چرا حاصل نداریم ... » (۴)

و شخص امیر، قاضی القضاة را توظیف می کرد که : « آن » عالیجاه فضایل همراه . . احادیث شریف و بعضی اقوال که درج این رساله می باشد، به درستی ملاحظه کرده هرگاه مطابق شرع شریف باشد، تصدیق کنید. بزودی ارسال حضور خواهید کرد. انشاء الله تعالی » (۵)

جواب قاضی القضاة این است که :

امیر حبیب الله با استفاده از تعبیرهای مروج که در پرتو لزوم دید حکومتات مطلقه و استبدادی از دین و مذهب، مروج بود؛ و از زمان پدرش نیز تجاربی در اختیار داشت، اسپ

بی پروایی راتندتر می راند و در رابطه با هم سطح نمودن مقام شاهی و پیغمبری، نقل است که می گفت :

« شاهی و پیغمبری چون دو نگین اند در یک انگشتری» (۶)

حاشیه وار یادآور می شویم که امیرحبيب الله خان از جمله معدود امیران با سواد و کتاب خوان افغانستان بود، گویا هر جا که عصاره اندرزه‌های گوناگون پیشینه پیرامون اطاعت از « اولی الامر» را یافته و یا شنیده بود، در کنار تعبیرها و تفسیرهای سؤاستفاده جویانه و شرعیت مآبى خویش، در معرض سؤاستفاده قرار می داد. سرچشمه های آن پندارها و تبلیغات پادشاه ستایانه مفید به حال امیر را نیز در پیشینه های می یابیم . مثلاً ادعای با لارا که از او دیدیم، عروزی سمرقندی انتقال می دهد. عروزی می گوید که:

« . . . پادشاه نائب امام است، و امام نائب پیغمبر و پیغمبر نائب خدای - عزوجل - و خوش گفته در این معنی فردوسی :

چنان دان که شاهی و پیغمبری

دو گوهر بود در یک انگشتری . (۷)

و فردوسی چنین اندرزی را در بخش پادشاهی یزد گرد از زبان دوی موبد برای ماهوی می آورد، که سر دشمنی با پادشاه داشت. (۸)

هنگامی که برای آن « سایه خدا» (امیرحبيب الله) چنین رساله های تبلیغاتی تهیه می شد و از طرف مطبعه یی که به نام پسر امیر، عنایت بود، با ادعای «معارف پروری» ، «هزاران هزار به طبع رسیده و در مدارس دولت مفت و رایگان تقسیم و توزیع» (۹) می گردید، لازم است باردیگر به آن دشواری های زمانه اصلاح طلبان امور نیز بیندیشیم که در دل چه روز گار دشواری، نفس اصلاح امور و معارف گستری می کشیدند.

اما، پیش از آن در نظر آوریم که سجایا و خصایص امیر چه گونه بود. ایا واقعاً شایستگی اطاعت را داشت؟

آن همه سعی و کوشش برای اطاعت از امیر حبيب الله خان، چه پیامد هایی برای

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

افغانستان بار آورد؟. خواستگاه مشخص زمانی چنین تبلیغات کدام ها بودند؟ دریافت پاسخ به این پرسش ها را در سطرهای بعدی پی گیری می نمائیم .

توضیحات و رویکردها

- ۱- امیر عبد الرحمان خان. تاج التواریخ. ص ۳۳۰
- ۲- عبدالرب. اطاعت اولی الامر. ص ۵، مطبعهٔ عنایت. دارالسلطنهٔ کابل سال (۱۹۱۶)، ۱۳۳۴ هـ. ق.
- ۳- منبع بالا صص ۷ و ۸
- ۴- منبع بالا. ص ۳۰
- ۵- منبع بالا. ص ۲۷
- ۶- میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ. به نقل از شجاع الدوله خان غوربندی. ص ۷۱۱ و ۷۱۲
- ۷- عروضی سمرقندی، چهار مقاله. ص ۲۶
- ۸- مراجعه شود به شاهنامهٔ فردوسی. بخش داستان یزد گرد. سخنان فردوسی و باز آوردهٔ آن از طرف عروضی سمرقندی، فقط در سطح اشارهٔ حاشیه وار مورد نظر بود. تأمل لازم مستلزم پیرامون آن بیت فردوسی، با نگرش به کلیت موضوع داستان میسر است، که در حوصلهٔ این نگارش نیست.
- ۹- رسالهٔ اطاعت اولی الامر ص ۶

آیا امیر حبیب الله خان

شایستگی اطاعت را داشت؟

درس‌های پیش سعی و کوشش امیر و مداحان و مبلغان حاکمیت او را دیدیم که در پی جلب اطاعت بی چون و چرا از مردم بودند و آن اطاعت را با مستمسک قرار دادن دین و مذهب، مطالبه می نمودند. حالا ببینیم که ویژه گی های زنده گی امیر چه گونه بود.

امیر حبیب الله خان در سال ۱۹۰۱ به امارت رسید. سرکوب های ترساننده مخالفین و حاکمیت فضای هراس آمیز متعاقب آن، چنان بود که برای حاکمیت او دغدغه جدی بر جای مانده بود. در واقع از آرامش خاطر بهره مند بود. تعدیل اندکی که در ظواهر رفتار حکومتی خویش در پیش گرفت؛ اسباب خوشی ستم دیده گان دور عبدالرحمان خانی را فراهم نمود.

مقارن نشستن او بر تخت امارت، کشورهای مجاور پله های بیشتر ترقی و تحول را پیموده بودند. حکومتگران و برخی از مردمان وابسته به دربارها به وسایل جدید و عصری، دسترسی می یافتند. سطح معارف نیز راه رشد می پیمود. اما، حبیب الله خان به اندک تغییرات و اندک اصلاحات بسنده کرد. فرصت های خوبی در اختیار او بود که به نو آوری ها و تحولات بیشتر اقدام نماید. ولی بدبختانه بیشتر به جشن ها و خوشگذرانی هایی روی آورد و مشغول آنها شد که روند رشد جامعه را آسیب بسیار رسانید. واگر مکتب و مدرسه بی با اجازه او تأسیس شد، پیداست که انتظارش غیر از این نبود، که به تعداد مدافعین، بلی گویان و مداحان او افزوده شود، تا کسانی که مؤجد تحول و اصلاحات باشند. پس راهی که برای او گشوده شده بود، باید پیموده می شد. و آن غرق شدن در زنده گی خوشگذرانه و تعیش و زنباره گی و بی غم باشی بود. آن زنده گی شخصی، با حفظ ساختار مطلق العنانی و متابعت از بریتانیه، چارچوبی شد برای حیات او.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

در نتیجه، کوشش‌های اصلاحی و پیشنهادات مظلومانهٔ تعدادی از عزیزان تحول طلب را که به دین اسلام نیز پابندی داشتند، بیرحمانه سرکوب نمود. شورش‌هایی را که علیه بیدادگری‌ها و مالیه‌ستانی‌ها و یا متأثر از مخالفت با نفوذ بریتانیه به راه افتاده بودند، مورد حمله قرار داد. آن نیازها بود که خواستگاه رویکرد جدی او را به نگارش جزوه‌ها و رساله‌های مطیع‌سازانه با تمسک به دین اسلام، تداوم بخشید. از همان جا نیز است که ما ناگزیر به تمایز علایق چنان امیر به دین اسلام با مسلمانانی هستیم، که اصلاحات می‌خواستند و با آوردن کلمهٔ شهادت بر زبان به امر امیر از دهن توپ پرانده شدند. . . .

امیر حبیب‌الله خان، از اساسات دینی بی‌خبر نبود. نمونه‌یی از آگاهی او را که به احتمال بسیار بدون مشورهٔ دیگران انجام یافت، در نخستین روزهای امارت اش، انصراف از زن‌های بیشتر، طلاق دادن آنها و بسند نمودن به چهار زن، می‌توان ملاحظه نمود. با همان آگاهی و با چنان اتخاذ تصمیم در آغاز امارت خویش، دیری نگذشت که چنان زنباره شد و صاحب فرزندان بی‌شمار که حتا آنها را نمی‌شناخت.

امیرکه مشغولیت روزمره و سازما ندهی در امور باز آفرینی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و در کل اصلاحی در جامعه نداشت، پس حواس خویش را وقف امور زنباره‌گی و معطوف در چارچوب «حرم» می‌نمود. در این باره از قلم مؤرخین متیقین می‌خوانیم که: «شیخ محمد رضا ایشان را با القابی که به امضای والا حاصل کردند، نام به نام داخل جدول و خدمت هرکدام و رتبه و مقام ایشان را معین نمود و حضرت والا همه را که به یکصد و بیست نفر منتهی می‌شدند، چهار جماعه و درهر جماعه یک تن سرجماعه و یک تن نایبه و دو و سه تن نگران و چند تن زیر دستان قرار داد . . .» (۱)

«درعشرتکده‌های کابل به عیش و نوش و شکاربودنه و آهودرکنارپری رویان‌غرق نشاط بودند و ترتیب القاب مردان و زنان و سراری درباری‌مانند: سراج‌الملته والدین، وعین‌الدوله، ومعین‌السلطنه، سراج‌الحرم، و قمرالبنات، وسراج‌السراری، و اخت‌السراج و غیره القاب عجیب و غریب، همت می‌گماشتند.» (۲)

گویی امیراطلاع داشت که تیمورشاه سدوزایی از شاهان پیشینه؛ درعلاقه به نام نهادن

ها، انتخاب زنان، و ایجاد نظم میان آن‌ها بسیار فعال بود.

می گویم که زن دوست بود. زیرا میان زن دوستی و زنباره گی و در بند کشیدن زنان بی شمار باید تفاوت بسیار باشد.

فرمان می داد، و اشخاصی را تعیین می کرد که بروند و فلان دختر را در ساعت معین بیاورند و در کجای ارگ بنشانند. این نمونه را که درنبنشته « مفهوم فقط در حاکمیت امیر عبدالرحمان خان وپسرش » آورده بودم، به اقتضای نیاز موضوع باز می آورم که آنرا دگر باره ببینیم، توجیحات محیلانه و استفاده های هوسبازانه او را بیشتر بیابیم، تا به پیشینه بی احترامی به زن، از طرف شاهان وامیران، توجه دقیقتر نماییم:

متن فرمان مؤرخ سه شنبه ۲۰ ماه محرم الحرام ۱۳۲۰

هوالله

«عالیجا اخوی مقام سردار عبدالقدوس خان ایشک آقاسی را واضح باد، از آنجا که محبت من درباره کل اهل اسلام خصوصاً با اهالی افغانستان علی الخصوص درباره اقوام خودمن میباشد، لهذا خواستم که با اولاده عموی مرحوم سردارسلطان محمد خان هم خویشی کنم، تا همانطوری که قوم واستخوان شریک هستیم؛ خون شریک هم شویم. بنا بر آن می خواهم که دختر اخوی سردار محمد یوسف خان پسرعموی سرداریحیی خان را جهت خودبه نکاح شرعی بگیرم. اگرچه خودشما کاکای آنها میشوید، اما از طرف دامادخیل که من باشم، وکیل میباشد. فردا یوم سه شنبه ۲۰ ماه محرم الحرام ۱۳۲۰ با اسامی ذیل بعمل هفت ویا هشت بجه بجای عموی سرداریحیی خان رفته، دختر اخوی سردار محمد یوسف خان نواسه سردار یحیی خان، مسلمات محبوب السلطان را جهت من که یکی از بندگان شرمسار احسان حضرت الله، امیر حبیب الله هستم، خواستگاری کنید وبقرار رواج عالم جهت من مسلمات مذکوره را بگیرید و بعمل ده بجه با اسامی مذکوره حاضر حضورمن شوید، در برج شمالی انشاء الله تعالی.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

اسم اسامی که با خود شما جهت خواستگاری میروند.

اول خود شما، عموی سردارمحمد عظیم خان، سردارعبدالله خان توحی، میرزامحمد حسین خان برگد کوتوالی، سردارنورعلی خان. چهارنفرملاهای دربار. ناظرمحمد صفرخان. سید احمد پادشاه کنزی. علی محمد خان پسر سردار ولی محمد خان مرحوم.

اسامی فوق را امشب خبر بدهید، که فرداشش بجه بجای شماحاضرشوند، هفت بجه به اتفاق خود شما بجای عموی سرداریحیی خان جهت خواستگاری بروند. انشاء الله تعالی، فقط. دستخط

امیرحبیب لله تحریرشب سه شنبه ۲۰ ماه محرم الحرام ۱۳۲۰ همین نوشتهٔ همراه جهت اسامی فوق نشان دهید. «(۳)»

امیر حبیب الله خان که «... بصفهٔ یک زمامدار مطلق العنان در رأس ادارهٔ کشور قرار داشت، مملکت را به عمال بی مسؤولیت دولت واگذاشته، و خود در دریای بیکرانۀ عشرت و اناث فرورفته بود وحتی خلاف مقررات مذهبی بیشتر ازصد زن غیرشرعی از مردم حر و آزاد افغانستان درحرمسرای خود جمع کرده وده ها اولاد غیر قانونی بوجود آورده بود.» (۴)

ملاهای مستخدم چه گفتند؟

«ملاهای مستخدم به اصطلاح دست بدامان» حیلۀ شرعی» زدند وگفتند: تملک زنان از «دارالحرب» غیرمعدود و آزاد است. وچون امیر عبدالرحمان پدر شاه موجود (امیر حبیب الله خان)، یکوقتی در نورستان جهاد کرده بود، آن ولایت مسلمان شده، منزلت دارالحرب را دارد، و شاه می تواند از آنان هر قدری بخواهد زن بگیرد. (۵)

و با استفاده از آن ملاها و قدرت خویش، «حکمرانی مطلق خود را بر مردم افغانستان ادامه می دادند و سراج الملة والدين (؟) ذات خود را منبع روشنی های دینی و دنیوی قرار داده بود. در حالی که اکثر اوقات گرانبهایش به تزیین دربار و آرایش و پیرایش خواتین زیبا روی حرم می گذشت. و اگر از آن جا بیرون می آمد، به شکار و دیگچه پزانی و ترتیب فرش ظرف و اسباب تعیش می پرداخت...» (۶)

با این همه، موقف نفرت زای آنانی را در نظر آوریم که برای زنباره گی امیر، لباس شرعی می بریدند، می دوختند و بر اندام او می نمودند. وعاظ السلاطین اعمال او را چنین تبیین و توجیه می نمودند که پدرش جهاد کرده است. و چنین تبلیغ دقیقاً استفاده سؤ از مسلمان نمودن مردم نورستان و فریب مردم از اندیشیدن به رسوایی های امیر بود.

امیر عبدالرحمان فرمان داده بود که برای مردم تازه مسلمان شده نورستان رساله «آمدن نامه» تهیه نمایند. فرمان عملی شده و و درروی رساله نوشتند، «برای تعلیم مردم جدید السلام کافرستان» (۷)

اما، محتوی این رساله که در واقع برخی از اساسات زبان فارسی را به گونه پیچیده و مغلق دارد، نه شاید طرف علاقه و استفاده مردم قرار گرفته باشد. زیرا با توجه به دست اندازی های غاصبانه به جان و مال مردم، آنها این کردار امیر و به احتمال بسیار وابستگان دستگاه او را در نظر داشته اند.

در ادامه بهره جویی ها از « فتح کافرستان» که در زمان امیر عبدالرحمان آغاز شده بود، امیر حبیب الله یک روز تعطیلی جدیدی به نام روز وحدت ملی بنیان نهاد. این روز تعطیل که سالانه با شکوه و تشریفات خاصی جشن گرفته می شد، هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی، حایز اهمیت بود و هم این که این روز، افتخار وحدت افغانها و سلطنت افغانی که از طرف خدا منصوب شده بود، تلقی می شد.

در زمان تاجگذاری امیر، به یک چنین خصوصیت مذهبی - سیاسی توجه شده بود. در طی این جشن، خان - ملاها (سردسته ی شخصیتهای مذهبی) پارچه ی ململی سفید رنگی را در سر امیر می پیچاند و یک جلد کلام الله مجید، معجزه یی از پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص)، و یک بیرق از مقبره ی یکی از قدیسه های افغانی را به او هدیه می کرد؛ هدف از این اعمال مهم جلوه دادن وظایف مذهبی امیر والهی نشان دادن منشأ قدرتش بود. همچنین یک مراسم دست بوسی جدید و مفصل به منظور نشان دادن تقدس دستگاه سلطنتی برگزار می شد. . . .» (۸)

پس از آن همه وعظ و تبلیغ کتبی و شفاهی، در اختیارداشتن همه بنیادهای سیاسی

استفادهٔ ایزاری از دین اسلام در افغانستان

ومذهبی، تردیدی برجای نمی ماندست که اذهان بخشی از مردم جامعه را در انقیاد خویش در آورند. که چنان بود. وامیر به رغم مشغولیت های نادرست وناسام، عیاشی، بی مسؤولیتی، اطاعت از استعمار، جایگاهی را به دست می آورد که هر سخن ودستور وفرمان او بایست اطاعت می شد. این بود که در پیشانی رساله های تبلیغی او می نوشتند که: « حسب فرمان واجب الاذعان اعلیحضرت سرکار عظمت مدار، قواعد سراج الملة فی الطریق الشریعه » . . .

مردم چه گفته اند

« این جشن (جشن لقب گذاری امیرحیب الله درسال دوم سلطنت او ۱۲۸۱ ش. - ۱۹۰۲ م) . که جشن اتفاق ملت نامیده شد و درثورهمانسال درده خداداد کابل به مناسبت اعطای لقب «سراج الملت والدین» به امیرحیب الله برگزارگردید مصادف با سالی بود که بعد درزمستان گذشته آن قطره یی باران ودائنهٔ برف هم نباریده ودرنتیجه قیمت ها بیست برابربالارفته ومردم سال مذکورراپنج پاوی نام نهادند. زیرا درچنین سالی که آمد، تلخان، توت، کشمش وغیره خوراکه باب فی رویه پنج پابوه فروش می رسید، بسیاری مردم ازگرسنگی تلف شدند ومردم به جای نان چکری خشک می خوردند، امیرشهر را آذین بست و در ده خداداد، جشن لقب گذاری خود را برگزارکرد، اما مردم در روزجشن درحضورامیرآنچه خوراکه را که دردکانها وتبنگها بود، به یغما بردند. ومردم هزارهٔ شیخ علی این وقایع رادرترانه یی انعکاس داده و درهرجا به شکل خبر، با دنبوره می خواندند که متأسفانه صرف یک بیت آن به ما رسیده است. آن یک بیت این است:

عجب ملکی بود این ملک اوغان

شکم ها گُشنه وبازارچراغان»(۹)

در تداوم بهره جویی ها از دین ومذهب واستفاده از روحانیون متنفذ، مزارع سیدی را از مالیه معاف می نمود،(۱۰) و درسفر هند، درحالی که انگلیس ها او را بیشتر می فریفتند، وبرایش مدال والقب فریبکارانه می دادند، به اماکن مقدس اسلامی روی می آورد وانعام می داد.

دو سخن دیگر نیز پیرامون زنده گی فاقد اطاعت از او بیاوریم:

۱- امیر به تقلید ظاهری از آنچه در پادشاه نامه شهاب الدین شاه جهان مغول خوانده بود، خود را به نقره وزن نمود. شاه جهان خود را سال دوبار با طلا و نقره وزن می کرد و هر اندازه که وزن آن بود، طلا ویا نقره به فقرا ویتیمان می داد. اما، امیر حبیب الله خان، در سی و هفت سالگی اش خود را به نقره وزن کرد. « نُه سیرو یک چارک کابل در وزن و هفت و هزار و یکصد ونود چهار در شمار آمد، به مصاحبان خاص و غیره اشخاص آن را عطا فرموده در دیگر سنوات ترک کرد» (۱۱)

۲- پیش از آن که به سوی لغمان به شکارگاه برود، « مراسم جشن زنانه را در قصر استور به پای برد» و هنگامی که در شکارگاه کله گوش لغمان به قتل رسید، کلید های صندوقچه شاهمی را به بند ساعت « ظل اللهی » ، و تفنگچه پی هم خاص در زیر سرش بود. (۱۲)

استفاده های سؤ امیر حبیب الله خان از دین و مذهب بسیارند. مطابق روال کار فشرده نویسی، اندکی را آوردیم. اکنون او نیست. ما کارنامه ها و ادعا های او و تبلیغاتی را که در برگ های تاریخ ثبت شده اند، باز می نگریم، نشان می دهند که امیراستفاده جو وعیاش، سزاوار اطاعت نبود. ساختاری پی افکنده بودند که تعداد اندکی، از مزایای میسر زمان بهره مند بودند، اما، بقیه مردم در آتش بیداد می سوختند. بی عدالتی و مظالم در جامعه با تمام پس مانی ها به درازا می کشید. وچنان ساختارها و رفتارها، مصیبتی سترگ برای آن دور زمان و تأثیرات دیرپای و آسیب زا برای زمانه های پسانتر شد.

وقتی آرایشگران چهره دروغین آن امیر را در نظر می آوریم، و رفتار نادرست و غلط ایشان را مورد سرزنش قرار می دهیم؛ مخالفان رفتار امیر، علاقمندان تحولات و آنانی را نیز به یاد می آوریم که سرها و سینه های نازنین خویش را طعمه توپ استبداد نمودند، اما، پذیرش شرعیت و طریقت کاذب امیر را مورد تأیید قرار ندادند. در واپسین لحظات حیات خویش نیز او را محکوم کردند. امروز تاریخ آنها را احترام می گذارد و استفاده های سؤ امیر و وعاظ دروغین را به محاکمه می کشاند. و درگوش نسلی این واقعیت را

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

می آویزد که آن نمونه از سو استفاده « خدا داده گی » و اثرات منفی را نیز باید در نظر داشت.

توضیحات و رویکردها

- ۱- ملافیض محمد کاتب . سراج التواریخ، تاریخ افغانستان . جلد چهارم ، بخش سوم. ص ۶۱۲. انتشارات امیری کابل ۱۳۹۰ خورشیدی
- ۲- عبدالحی حبیبی، آزاد افغانستان (۱۵ جدی ۱۳۲۹ / ۶ جنوری ۱۹۵۲) سال اول، شماره ۳ / ص ۸-۶. نقل از اندیشهٔ نو شماره ۲۹ / سال ۱۳۸۴. دلو. اکبر عشیق. به پاس بیستم سالگرد وفات پوهاند علامه عبدالحی حبیبی . بحث بیشتر موضوع را در کتاب « قدرت والقاب »، زیر عنوان القاب زنان، دیده ام. این کتاب در شرف انتشار قرار دارد.
- ۳- اسدالله سراج. رویداد های مهم زنده گی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید. ص ۵. ناشر: مطبعهٔ احمد کابل . ۱۳۸۸ خورشیدی
- ۴- م.غ. غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. جلد دوم، ص ۲۵. چاپ اول ۱۹۹۹. ویرجینیا. امریکا
- ۵- منیع بالا
- ۶- عبدالحی حبیبی . جنبش مشروطیت در افغانستان. ص ۷۷. چاپ پشاور . ۱۳۶۴
- ۷- گل احمد خان محمد زایی. آمدن نامه ۱۳۱۶ هـ. قمری . در مطبع (مطبعه) دارلسلطنه کابل
- ۸- وارتان گریگوریان . ظهور افغانستان نوین . ص ۲۲۸ . مترجم علی عالمی کرمانی . ۱۳۸۸ . ناشر محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی . تهران . ایران
- ۹- دکتر اسدالله شعور. مفاهمهٔ شفاهی و سیرتاریخی آن در افغانستان ص ۱۸۴ . ۱۳۶۷ . مطبعهٔ تحصیلات عالی . کابل. افغانستان. اتحادیه ژورنالیستان ج. ا.
- ۱۰- سراج التواریخ ج. ۴. بخش ۳ ص ۱۹۳
- ۱۱- سراج التواریخ ، جلد چهارم. بخش سوم ص ۳۲۵ .
- ۱۲- اثر بالا ص ۲۲۴

آیا امان الله خان ضد اسلام بود؟

دریافت رفتارها و واکنش های زمانه سلطنت امان الله خان در رابطه با دین و مذهب، در حالی که مانند گذشته ها، بیانگر طرز تلقی خداداده گی دولت است، دوچهره متفاوت با پیشینیان او را نیز معرفی می کند:

۱- شاه دارنده همه رفتارهای سنتی پیشینه در برخورد با دین و مذهب و ملاها نبود. اصلاحاتی را مطرح نمود که حوزه کارکرد پیشینه و سنتی ملاها را محدود می کرد.

۲- دیری نگذشت که ملاهای بزرگ و بسیاری از واعظان و مداحان سلطنت او، حکم تکفیر او را دادند که گویا فرد «ضد اسلام» است. با وجود آگاهی از مسلمان بودن شاه. از آن جایی که تبارز استفاده سؤ از دین و مذهب را در گروه دومی و درگونه علیه حاکمیت وقت می یابیم، بحث و تحقیق موضوع نیز دریافت این تفاوت را مطالبه می نماید.

پیش از گشایش این موضوع، شایسته یادآوری است که تأمل پیرامون طرح های اصلاحی آن زمان، از جمله سعی در ایجاد تغییر در ملاها، فقط نیم گوشه یی از کارکردهای آن نظام دردست می دهد. درحالی که داشتن تصویر جامع از آن نظام و کلیت کارکردهای دهساله اش، مستلزم دیدن همه موارد و جوانب برنامه های او است. دیدن پیوند ها و چگونگی تأثیر متقابل اجزای اصلاحی، به فهم موضوعات آن زمانه ره درستر خواهد برد. سوکمندانه برخی از نگرش های تبارز یافته، از همان آغاز با ایجاد محدودیت های تعصب آمیز، خود را از دریافت حقایق و نیازهای تحقیقی باز می دارند. دیدن امان الله خان و اصلاحات او، با چنان نگرشی که او را «ضد اسلام»، نامیده اند؛ ویا دیدن جمیع برنامه ها و کارکردهای او از دید قومی، نگرش های مانع شونده یی اند، که کار دریافت اثرات برنامه ها؛ و شناخت واکنش ها را به دشواری مواجه می نماید. نگرش های اشتباه آمیزی که در ارزیابی از دوره امانی سایه دیرپای داشته و درخور شناسایی اند.

بهره گیری از نگرش جامع، مانع آن نمی شود که امان الله خان را انسان دارنده گونه یی از تمایلات و احساسات دینی، مذهبی و قومی می یابیم. همچنان که لازم است به استبداد

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

رای او که به نظر نگارنده، سبب بسا آسیب‌ها شد و یا به طرح‌های فاقد عقلانیت او، توجه شود.

منظور ما اینجا نشان دادن جفای آنانی در حق شاه است که او را «ضد اسلام» نامیدند.

رویکرد امان‌الله خان مسلمان به کسب استقلال و اصلاحات، ارائه و طرح پارهٔ اصلاحات و تغییراتی را شامل شد. وضع قانون جزا، مسألهٔ تردید نکاح دخترصغیر، فراگیری درس از سوی زنان و دختران، عطف به پرورش و نظارت شاید هزاران ملا که در چارچوب نیازهای اصلاحی و هماهنگ با آن سمت و سو می‌یافتند... از آن جمله‌اند...

و این طرح در حالی بود که :

پیوند دولت و دین نگسست. این واقعیت چنان برهنه است، و در قانون اساسی آن دوره وضاحت دارد که لزومی به مکث بیشتر پیرامون آن را نمی‌بینیم. کارجنجال برانگیز امان‌الله خان این بود که برای «خداداده گان» مفت خوار و همه‌کاره، محدودیت‌های وضع نمود و آنها را به سوی فراگیری اندک آموزش جدا از پرورش‌های پیشینه سنتی فراخواند.

شاه مسلمان بود. اما، نه چنان مسلمانی که پدر و پدربزرگانش بودند. شاه اصلاحات خویش را مطابق اساسات اسلامی می‌نامید. او قرائتی از دین داشت. نه قرائتی که پدر و پدربزرگانش داشتند.

ضرورت تأسیس مکاتب بیشتر را دریافته بود، و همزمان با آن، زمینهٔ نمازخواندن شاگردان حتی با نمازجماعت فراهم بود.

در این زمینه مرحوم محمد ابراهیم عقیفی می‌نویسد، که در مکتب حبیبیه که وی در آن درس می‌خواند، متعلمین نماز جماعت می‌خواندند. عبدالعلی خان مستغنی که سمت معلمی داشت، پیش نماز بود و خطبه می‌خواند، اما ضد اصلاحات امانی نیز بود. (۱)

بسا خطبه‌ها را شخص شاه می‌خواند (۲)

در خلال بازگشت از مسافرت اروپایی درهرجایی که محفل و مجلسی از محصلین دایر می شد، سخنرانی می نمود. سخنرانی هایش نشان می دهند که تکیه بر دین اسلام داشت و در پرتو آن قرائت خویش از دین ، به ضرورت اصلاحات اشاره می نمود.(۳)

هنگامی که درایتالیا به سر می برد، برای به سفرعربستان رفت تا فریضه حج را به جای آورد.(۴)

اما، ملاهای بزرگ بدون آن که به همان موارد اختلاف خویش با شاه انگشت نگهدارند، گفتند قصد مبارزه با اسلام را دارد. وبعد مسلم بود که بقیه ملاها و «طالب ها» و مردم از حال واحوال بی خبر، سخنان تحریک آمیز و غلط ملاهای کلان را می پذیرفتند. یک نمونه را بنگریم :

« حضرت محمدهارون المجددی می نویسد که «امان الله خان نیت مبارزه با اسلام را داشت تا نقش کمال اتاترک را در افغانستان بازی نماید. امان الله خان جوان بی تجربه بود و فکر می کرد که پیشرفت اروپا به سبب جدائی دین از دولت است . » (۵)

در حالی که همین برداشت آشکار می نماید که محمد هارون مجددی از اتاترک، افکار، پیشینه و برنامه های او معلوماتی نداشت. همچنان با چنان تجاها، مرتکب معرفی غلط امان الله خان در زمینه «جدایی دین از دولت» نیز شده است. زیرا جلوه یی از چنان نیت و فکر نزد امان الله خان موجود نبود.

شاه در خلال صحبت ها نشان می داد که اطلاعات نسبی از دین اسلام دارد. و در زمینه برخورد با مذهب شیعه و پیروان آن رویکرد احترام آمیزداشت. (۶)

رعایت همه امورگمانی برجای نمی گذارد، که بپذیریم، مسلمان مخلص بود، نه مصلحت گرا و از روی زمانه و هم رنگ جماعت شدن، همان رفتاری که در کشورما مثال بی شماردارد.

وقتی با رویکرد اصلاحی به مسائل جامعه خویش نظر افکنیم، به این نتیجه می رسیم که در همان وقت نیز درست بود که « در نظر او تربیه و تعلیم ملاهای اطراف قدم اول و مهم به شمار می رفت. در عین حال تصمیم داشت، تا از قدرت ملاها در تعلیم اطفال

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

صلاحیت شان در امور قضایی بکاهد. زیرا اصلاح آن امور، از ایجابات هم قدم ساختن افغانستان با دنیای خارج بود.» (۷)

امان الله خان اندیشیده بود، که ملاها را از راه آموزش خویش متحول بار آورد. غافل از این که برخی از آنها عناصر دنیای متحول و مدرن را نمی پذیرند. بافت و ساختار جامعهٔ قبیله‌یی به آنها موقع بیشتر مخالفت آمیز می داد. دیرینه گی عادات ملاها، خالی بودن میدان برای تشبث آنها در بسا از امور دینی، عدلی قضایی، صحتی و آموزشی، که در طی سده های متوالی با آن خوی گرفته بودند، در پرتو اوضاع جدید رنگ می باخت. بنابر آن با توجه به خطری که منافع ایشان را تهدید می نمود؛ به تبلیغ غلط و تحریک آمیز روی آوردند.

اگر سواداره، حضور روبه تزاید مفاسد، و آرزوهای غیرعقلانی مانند تبدیل لباس، تغییر روزجمعه، اختلافات درونی مامورین، افزایش مالیه که نارضایتی بیشتر را فراهم می آورد، نیز در نظر گرفته شوند، نتیجه یی حاصل نمی شود که شاه سر ضدیت با دین اسلام داشت. می توان گفت که ملاها از چنین اسباب نارضایتی، بهره برداری های سؤخود را انجام دادند ... (۸)

همان عناصری که بر سر شاه پس از قتل پدرش «سراج الملة والدین» لنگی نهاده بودند، به او جفاورزیدند. و واعظان و مداحانی مانند برهان الدین کشکی که در مسلمان بودن شاه بیش از همه می نوشت، و پیهم شکر خدای به جای آورد که «از مراسم ایزدی و الطاف ربانی خویش در سرزمین افغانستان... وجود مسعود اعلیحضرت امان الله خان را» مرحمت نموده است؛ دیری نگذشت که از سوی دیگر سعی نمود، شخصیت شاه را فرود آورد. نوشتن کتاب «نادرافغان» یکی از آن مظاهر و نمونه خفت بارکارکردهای قلمی و عاظ السلاطین در جوامعی مانند افغانستان است.

رویکردها و توضیحات

- ۱- محمد ابراهیم عیفی. «ناگزیر نویسنده شدم». کاپی متن قلمی نزد نویسنده این سطرها
- ۲- برهان الدین کشککی. رویداد لویه جرگه دارالسلطنه کابل، ۱۳۰۳. به قلم غلام محمد کاتب. در مطبعه سنگی وزارت جلیلیه حریبه. ۱۳۰۳
- ۳- به گونه نمونه به این اثر مراجعه شود. برگ سبز تازه از تاریخ معاصر کشور. گزارش سفراعلی حضرت امان الله خان به اروپا و مقایسه شاه امان الله با حکمفرمایان خلفش. ترجمه از زبان اردو توسط سید عزیزالله مرموز. لندن، ۲۰۰۹. به ویژه درهند بخش سپاسنامه ها. هنگام. ص ۸۵
- ۴- فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد اعلی حضرت امان الله خان. (۱۹۱۹-۱۹۲۹)
- ۵- منبع بالا، ص ۲۲۱
- ۶- به بحث مربوط به نظامنامه اساسی. رویداد لویه جرگه ۱۳۰۳. به ویژه ص ۱۵۱ به این موضع شاه در برابر ملامهایی که با تعصب از مذهب حنفی جانبداری نموده، حقوق حقه پیروان مذهب شیعه را نادیده می گرفتند، مراجعه شود: «اگر ما دردستور اساسی خویش لفظ سنت والجماعة را تحریرکنیم، آیا اینقدر شیعه را که به دولت ما میباشند، چه خواهیم گفت و بدانها کدام شیوه ومعامله برادرانه را مرعی و معمول خواهیم داشت. ضرور یک نفاق بین خود ما تولید خواهد شد...»
- ۷- Leon Poullad. لیون پولاداد. اصلاحات و انقلاب ۱۹۲۹. ص ۱۲۷ ترجمه داکتر باقی یوسفزی. پشاور ۱۳۸۹
- ۸- بسیاری از مؤرخین کشورما و مؤلفین خارجی، نمونه بارز سواداره و استفاده های سؤملاها درخوست را در حکمرانی امرالدین خان و شورش ملاعبدالله نشان داده اند. کتاب تذکرالانقلاب شادروان کاتب فیض محمد هزاره، طی دو صفحه به جزییات موضوع می پردازد. از خلال همین اثر توجه یافتیم که ملاعبدالله یک ملای عادی نبود، بلکه به عنوان قاضی رشوت خور درکنار امرالدین خان در خوست، ایفای وظیفه می نمود. مراجعه شود به: تذکرالانقلاب. تألیف ملافیض محمد کاتب هزاره. مقدمه، تعلیق، ویراستاری، نمونه خوانی و تطبیق دکتر حفیظا لله شریعتی (سحر) انتشارات میچید (وابسته به بنیاد هزاره شناسی). ۱۳۹۲ خورشیدی.

نمونه‌ی از بحران گستری

در پناه دین

و بدعهدی برخی از روحانیون

در برگهای پایان سوء استفاده از دین و مذهب را برای بحران گستری و پسانتر برای تحکیم حاکمیت می‌یابیم. سال‌های مورد نظر، به تبارز اختلاف روحانیون معتبر و متنقد با امان‌الله خان، فراز آوری امیر حبیب‌الله کلکانی، نیمه‌راهی با او، الی تحکیم پایه‌های نظام استبدادی نادرشاهی معطوف است.

استفاده ابزاری از دین و مذهب از طرف محمد نادرخان؛ و همیاری روحانیون «صاحب نفوذ و مالک نفوس» در چندین مورد برازنده‌تر از گذشته‌ها و هدفمند اجرا شده است. از منظر مصالح ضربه‌زدن به مخالفین و تحکیم قدرت، این وسیله، شاه‌تازه‌نفس را در کنار استفاده از بقیه ابزار استبدادی کمک نمود، اما، پیامدهای ناگوار و تا حدودی ناشناخته در جامعه برجای نهاد. در خلال مطالعه روی همین سالها است که ما، به چگونگی پیوند و تأثیر عامل قومی منطقه‌ی و عامل دین و مذهب مواد مطالعاتی بیشتر به دست می‌آوریم. به این دلیل تکیهٔ بیشتر به معرفی مظاهر استفاده‌های سو آن سالها شده است.

با آن که پس از ابلاغ تصمیم امیرجوان امان‌الله خان، همیاری و همکاری یا وحدت عمل روحانیون مشهور و معتبر با او برای کسب استقلال مؤثر بود، اما، پس از تبارز موارد اختلاف پیرامون سمت و سو دادن افغانستان، نقش آنها را در این زمینه‌ها می‌یابیم:

۱- بحران گستری

۲- انگیزه‌دهی به شورش‌ها

۳- ایفای نقش واسط و میانجی در روند تغییر حاکمیت، با توسل به قرآن مجید، اما، با بی‌اعتنایی به آن.

این موارد را اندکی بیشتر باز می‌نمائیم.

۱- بحران گستری

در زمینه نقش بحران گستری از طرف روحانیت متنفذ، شایان یادآوری است که نظام امانی را بحرانی فرا گرفته بود. به دیگر سخن، خود دستگاه حکومتی که آمیخته با مفاسد گردید، همراه با کارکردهای غیرعقلانی شاه، بحران زایی خویش را به نمایش نهاد. این تاکید را از آنجا همواره در ارزیابی های زمانه امانی می آوریم که مرز دقیقی با نظریات اشتباه آمیز، تئوری توطئه مبنی بر صدور ناهنجاری ها از خارج رسم شود. برداشت و نظریه اشتباه آمیزی که ساختار آلوده با مردم آزاری و استبداد رأی شاه را نمی شناسد و تکیه اش در تائید آن نظام، تنها بر یادآوری از اصلاحات قرار دارد. شایسته ارزیابی درست آن است که با در نظرداشت اشتباهات نظام، به نقش مخالفین اصلاحات و خشنودی بریتانیه از فروپاشی نظام امانی بینیم.

هیچ تردیدی نیست که آن اصلاحات و تغییرات لازم و مثبتی که رونما می شد، به دلیل عدم سازگاری با مواضع متنفذین عقب مانده و مخالف اصلاحات، با واکنشی عقب مانده و محافظه کرانه روبرو می گردید. و در نتیجه به تشدید و گسترش بحران می انجامید. روحانیت متنفذ در آن مقطع با چنان حرکت پس روانه، به بحران گستری خدمت کرد و با گل آلود نمودن آب، نقش ویرانگرانه اش را بازی نمود.

در مرحله نخست، نمونه ای از آن را در تکفیر شاه امان الله خان دیدیم. در مرحله بعدی که دست امان الله خان از قدرت دور شد، و عنایت الله خان اندکی روی صحنه چهره نمود؛ روحانیون فعال ترین عناصر بودند. برای تسریع نیاز از میان برداشتن او، پیش شرط هایی را که شاه چند روزه در صفحه ای از قرآن مجید نوشته و پیش نهاده بود؛ در دست گرفتند و نزد دارنده قدرت نظامی حبیب الله کلکانی رفتند. اما، پیش از ادای چنان نقش، به دادن انگیزه سیاسی و دینی برای حبیب الله اشتغال داشتند.

۲- انگیزه دهی

پس از شکست شورش خوست به رهبری قاضی عبدالله، نیروی درد سر آور برای دولت امانی، نیروی مسلح شمالی- کهدامن، بود. افراد عملی عصیانگری که شخص اول

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

آن نیرو، حبیب الله کلکانی و گروه یاران مسلح اش را دارندهٔ سواد سیاسی و دریافت‌هایی از اصلاحات امانی و بقیه جوانب حاکمیت او نبودند. به سخن دیگر آنها در آغاز نه انگیزش‌های سیاسی و نه دینی داشتند. « کفر و لاتی » نامیدن شاه امان الله در ذهن آنها، از طرف روحانیتی که ستیز با شاه امان الله را پیشه نموده بود. جای گرفت آن هم پس از این که به یک نیروی نسبی نظامی در منطقه تبدیل شدند.

پیشتر از آن، حبیب الله وسیدحسین تن به توافق با حکومت داده بودند. مطالبات حبیب الله وسیدحسین، پس از این که طرف توجه دولت قرار گرفتند، دریافت تضمین و مصوونیت بود. همچنان رهایی ملک محسن و ملک عبدالکریم از زندان. و این مطالبات نیز طرف پذیرش حکومت قرار گرفت. (۱)

ملاحظه می‌کنیم که هنگام دیدار و مذاکرهٔ مستقیم احمد علی خان باحبیب الله وسید حسین، در طرح مطالبات، موضوع « لاتی گری و بی دینی » و در نهایت سرنگونی حکومت، حضور نداشت. عفو و همکاری مطرح بود.

اما، پس از دیدارهای عبدالله مجددی و بزرگ جان مجددی با حبیب الله کلکانی و یاران او در کهدامن است که انگیزه‌های دینی به آنها تلقین شد و عصیانگران، سمت و سوی دیگر یافتند. تا آنجا که مطالبات تا حوزهٔ سرنگونی حکومت دامن کشید.

شاه آقا مجددی، کتابی در بارهٔ زندگانی حبیب الله کلکانی نگاشته، که ضمن شرح برخی رویدادها بخشی از موضوع را وارونه مطرح کرده است. در جایی مدعی می‌شود که، این حبیب الله بود که از حضرت بزرگ مجددی چنین خواهش نمود که: «... بر شما روحانیون فرض می‌باشد که جهاد را علیه او (امان الله خان) اعلان کنید...»

و بزرگ جان مجددی پس از توضیحات و تلقینات ضد امانی می‌گوید: «تا وقتی که اعمال و کردارت مطابق راه خدا و رسول باشد، ترا به صفت یک مجاهد همکاری می‌کنیم.» (۲)

در حالی که انگیزش‌های پیشینه‌ونه سطح و درک حبیب الله طرح چنان خواهشی را مجمل می‌داد. رهبری دارنده گان قدرت نظامی، توان خواندن و نوشتن را نداشت. در سطح آدم با سواد وقاضی یک حکمرانی مانند، ملاعبدالله و به روایت شادروان کاتب فیض

محمد هزاره، (قاضی عبدالله، (تذکر انقلاب) رهبر شورش خوست- پکتیا) نبود. عبدالله قرائتی از دین اسلام و برداشتی از اصلاحات امانی داشت و رهبری عملی عصیان کمرشکن را عهده دار بود. ملاعبدالله در یک دست قرآن مجید را می گرفت و در دست دیگر نظامنامه دولت را. آنگاه مردم را مورد خطاب قرار می داد، که کدام یک از این دو را می پذیرید.

رهبری نظامی شورش شمال، که چنان انگیزش های نخستین را نداشت، شعارهای مشترک با مطالبات ملا عبدالله راه، از راه تلقینات روحانیت معتبر گرفت. و این روحانیت، در زمانهٔ بحران دورهٔ امانی بیشتر به برانگیختن چنین مردم و بحران گستری، توفیق و توان داشت.

در ادامهٔ کوشش های عبدالله مجددی و بزرگ جان مجددی، ملاهای کوهستان بسیج شدند و چندی نگذشت که شمس الحق مجددی « صدا بر آورد که چون حبیب الله در راه اسلام کمر همت بسته فلهاذا می باید به صفت: « امیر حبیب الله خادم دین رسول الله» خوانده شود. « (۳) می خوانیم که، بزرگ جان مجددی به قشلهٔ عسکری داخل شد،» و بعد آیاتی چند از کلام الله مجید را تلاوت نمود. آنگاه سخن خود را چنین ادامه داد:

برادران مسلمان عسکر، السلام علیکم!

ما جهت غارت اردوی مسلمین نیامده ایم، بلکه چنانکه می شنوید این صدا های (الله اکبر) آواز برادران مسلمان شما است. به حق بیبوندید تا رستگار شوید و اگر منتظر صدور اوامر حکام لاتی تان هستید، پس جای تان دوزخ خواهد بود. صدای دل انگیز قرآن و آواز رسای این مرد دوحاذنی؟ چنان دلها را نرم کرده بود که عساکر قشله بدون جنگ و جدال سلاح های خود را بر زمین گذاشته، نعرهٔ تکبیر (الله اکبر) را سر دادند که فضا را به لرزه در آورده بود و قشله تسلیم مبارزین راه حق گردید. «(۴). چه توقع دیگری از تأثیر چنان سخنان یک روحانی متنفذ در اذهان مردم معصوم و نا آگاه ولی دل پاک می توان داشت.

و باز می خوانیم: « ایشان (غفور جان مجددی و عبدالله جان مجددی) از جمله طرفداران طراز اول خادم دین رسول الله بوده و در همه امورات به خادم دین مشوره های

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

مفید می دادند . . .» (۵)

نقشی را که متنفذین خانوادهٔ مجددی در آن مقطع بازی نمودند، حاکی از چنین تلاش‌ها است. شادروان محی الدین (انیس) هنگام مدیریت خویش در هفته نامهٔ «حبیب الاسلام» به موضوعی اشاره نموده، که به صورت دقیق، از چنان سهم و از هم جوشی رهبری نظامی و روحانیون سخن دارد. وی نوشت :

« . . . انقلابیون شمالی که ترتیبات حربی ایشان را دوجوان غیور، امیر حبیب الله خان و جناب سید حسین آقا؛ وتدبیرات لازمی را یکعده از روحانیون وخوانین محترم می نمودند، فتح نموده، سلطنت سابقه را منحل ساختند. . .» (۶)

شاه آقا نیز بار دیگر صحه می گذارد : « جناب ایشان (شمس الحق مجددی) در تمام جهاد علیه حکومت لاتی امان الله هم دوشادوش در تمام سنگر ها همراکب مجاهدین به صفت قائد آنها قرار داشتند.» (۷)

به رغم سهمگیری روبه تزايد برخی دیگر از ملاهای مخالف اصلاحات امانی ، محل وکانون تأثیر تعیین کننده و تصمیم گیرنده ، متنفذین اشراف- روحانی یا مجددی ها بود. همانگونه که دیدیم ، آن روحانیت، امان الله خان مسلمان را شخصی مخالف اسلام معرفی کرد، وپس ازپیروزی و دیدن نتایج چنین تبلیغ، هنگامی که ضعف نظام امانی و قدرت هرچند محدود نظامی شمالی ،زمینه های نخستین فراز آمدن حبیب الله کلکانی را فراهم آورد. با توسل به وجوه دینی ، لقب خادم دین رسول الله را بر او نهاد؛ و وسیلهٔ شرعی فراز آیی در قدرت را در اختیارش گذاشت.

ملاحظه می شود که در دورهٔ امانی، به رغم کلیهٔ نا هنجاری های که سیر رشد پیمودند، یک واقعیت روشن بود که نفس اصلاحات آن دوره، زنگ خطری را برای روحانیت متنفذ وملاهای متبل، مفتخواره و وابسته به آنها، برای مریدان که از مردم عوام بودند، به صدا در آورده بود. این بود که با آغاز بحران وتشدید آن، روحانیت اشراف به اعتبار رهبری دینی- مذهبی؛ جانب قدرت نظامی عصیانگر را الزام کرد، تا در کنار استفاده از دین، از آنها به عنوان وسیله و ابزار جنگی - فرسایشی نیز استفاده شود.

۳- ایفای نقش میانجی، گرفتن قرآن در دست و پیامد های آن

یکی از مواردی که سؤ استفاده از دین و مذهب و یا وفاداری به آن را نشان داده است، در تاریخ برخی از جوامع و منجمله کشورما، قسم، سوگند و یا تعهد با قرآن مجید و در قرآن نیزاست. گاهی سوگند خوران، دست روی قرآن نهاده، و مواردی هم در صفحه سفید و یا حاشیه یک صفحه از قرآن پای بندی و وفاداری خویش را در برابر عهدی ابراز و امضاً کرده اند. (۸)

مثال های بیشتری را در کتاب کوچک « سوگند ها در تاریخ افغانستان معاصر » نشان داده ام. در اینجا در چارچوب موضوع مورد نظر، می خواهم جای پای ملاحی بزرگ « صاحب نفوذ و مالک نفوس » را ببینیم، که با استفاده از اعتبار و نفوذ روحانی خویش، افزون بر بحران گستری و انگیزه دهی به شورش ها، از آن ارزش دینی - سنتی به سان ابزاری معامله گرانه با قدرت روز استفاده نموده اند. با انتقال پیام ها و سوگندها، در روند دیدارها، ویا زد و بند های سیاسی و ایجاد تغییرات، کارکردی داشته اند، که عاری از شفافیت طرف احترام مردم است.

محمد صادق مجددی در روز هایی که سپاه حبیب الله کلکانی به طرف کابل نزدیکتر می شد، و به ویژه هنگام زمینه چینی خروج امیر عنایت الله خان، در زمینه تعویض قدرت مشغول بود. دیدار با عنایت الله، حبیب الله، سفارت انگلیس، (برای مساعد نمودن زمینه رفتن عنایت الله خان) با میانجی گری که از قرآن مجید بهره بسیار می گرفت، تغییراتی را رقم می زد. حوزه صلاحیت محمد صادق مجددی، چنان گسترده بود، که مزدی از سکه های طلا به کارکنان و عساکر ارگ تأدیه نمود و هنگام دیدار با حبیب الله کلکانی در باغ بالا، جلوه یی از تمایلات امارت طلبی را نیز تبارز داد. تمامی چنان صلاحیت ها را از اعتبار دینی- مذهبی و « خداداده گی » پنداشته و در طی تعاملات در معرض استفاده قرار داد.

پیش از آوردن سخن بیشتر در این زمینه، لازم است که متن اصلی پیش شرط هایی را بیاوریم که عنایت الله خان مطرح کرد، محمد صادق مجددی میانجیگری نمود و عهد و پیمان، سوگند در قرآن مجید را دید.

سوگند حبیب الله کلکانی با عنایت الله خان و چند تن دیگر

« تعهدی که در ورق سفید قران شریف از حضور معین السلطنه نوشته شده

برادرم حبیب الله خان

به عموم (در اصل در اثر اشتباه تاپیی، علوم آمده است) معلوم است، که من اراده و شوق پادشاهی ندارم. چنانچه در موقع شهادت پدر مرحوم، من از این مسئله صرف نظر کردم. با وجود میسر بودن وسایل آن . در اینوقت که امان الله خان خود را از پادشاهی خلع نمود، باز من هیچ اراده و ذوق پادشاهی را نداشتم. مگر ارباب حل و عقد مرکز برداشتن این بار را بمن به اصرار تکلیف نمودند و سعادت ملت و اعتلای اسلام را در آن نشان دادند. من هم از نظر اصرار آنان قبول کردم. اما اکنون که می بینم مسئله به قتل مسلمین می انجامد، از آن صرف نظر نموده، خود را از امارت افغانستان خلع نمودم و به تبع دیگر جماعهٔ مسلمین که به شما بیعت کرده اند، من هم بیعت کردم. و مامورینی که امروز با من در ارگ و بقید بیعت من و بزرگان آن اشخاص ذیل می باشند : محمد ولیخان، محمد عزیز خان، محمد سرور خان، غلام حیدر خان، احمد علیخان، غلام دستگیر خان، عبدالغیاث خان، عطاالحق خان، محمد امان خان، محمد امین خان، محمد اسحاق خان، سید قاسم خان، عبدالوهاب خان، عبدالنواب خان، شاه محمودخان، سیدعبد الله خان، سلطان محمد خان، سید احمد خان، میرعلی احمد خان، محمد اکرم خان؛ بمثل من و پیروی من از قید بیعت با من برآمده، با شما بیعت کردند. بر شرایط ذیل :

اول، خود من با عائله و متعلقین و اهل بیت و مامورین مذکور و سائرین آنان که در ارگ می باشند، و کلیه صاحبمنصبان عسکری و افراد نظامی و عمله و خدمهٔ مقیم ارگ، از طرف خود و متعلقین خود و مال و هستی خود مامون بوده، از هیچ رهگذر و به هیچ وسیله و حيله، ادیتی به آنها نرسد.

دوم، خود من بامتعلقین وعائله خود به قندهار ویا به خارج می روم. باید توسط طیاره به قندهار رسانده شویم. سوم، محمد ولی خان و عبدالعزیز خان و احمد علیخان را اجازه داده شود، که با من بروند.

چهارم، از مامورین بزرگ فوق کسانی که خواهش رفتن به خارج داشته باشند، لا اقل بعد یکماه از این تاریخ اجازه رفتن با عائله داده شود.

پنجم، تا زمانی که طیاره برای مسافرت من حاضر شود، من در ارگ بوده و پس از سوار شدن به طیاره و حرکت طبعی آن، ارگ به شما تخلیه می شود. لیل پنجشنبه شعبان المعظم سنه ۱۳۴۷

عنایت الله

ما بنده گان ایزد منان عبدالعزیز و عبدالحبیب و محمد ولی و احمد علی، علیحده به قرآن عظیم با امیر حبیب الله خان چنین عهد می نمائیم که ابدًا با او خلاف عهد نمی ورزیم و بد خواهی او را نمی نمائیم و در داخل افغانستان که سکونت می کنیم، اسباب اغوا و فساد را بمقابل امیر حبیب الله خان فراهم نمی آوریم. و چون سائرتبعه افغانیه بزیر حمایت دولت اسلامیه، ایام حیات خود را بسر می بریم. فقط لیل جمعه ۶ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۴۷، عبدالحبیب، محمد ولی، عبدالعزیز و احمد علی (۹)

چنان که نتایج شرایط پیشنهادی را می نگریم، همه تحقق یافتند. یعنی همان روستا زاده فاقد سواد و بی خبر از حکومتداری، با تمام نتایجی که بی سواد و نا آگاهی از حکومتداری بار می آورد و بارهم آورد؛ حرمت سوگند و عهد و پیمان را نگهداشت.

اما، میانجی ها در خلوت، به جریانات و حرکاتی که زیرکی و هوشیاری قدرت جوانه محمد نادرخان را با خود داشت، چشم دوختند. هنگامی که محمد نادرخان با بسیج سپاه قومی - منطقه یی، وارد کار زار کسب قدرت شد، و این بار امیر حبیب الله کلکانی میانجیگری و آوردن قرآن را پذیرفت، چنانچه در صفحات بعدی می بینیم، آن پذیرفته و عهد، زیر پای نهاده شد.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

توضیحات و رویکردها

- ۱- شاه آقا مجددی، مختصر پیرامون زندگی نامهٔ امیر حبیب الله کلکانی. . . . ص ۵۱ پشاور، پاکستان . سال ۱۳۷۸. ناشر مؤسسهٔ انتشارات الازهر.
- ۲- منبع بالا صص ۵۶ و ۵۷
- ۳- منبع بالا ص ۶۵. بر بنیاد نقل قولی که جناب کریم پیکار پامیر از خاطرات عبدالحق واله (فرزند عطاالحق خان صاحب زاده وزیر خارجهٔ سلطنت امیر حبیب الله کلکانی) آورده است، مولوی قلعهٔ بلند. کمر حبیب الله را در قلعهٔ بلند بست وبا او تا کابل رفت . مراجعه شود به ص ۲۶۷ کتاب ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان، کریم پیکار پامیر. چاپ دوم با اضافات. انتشارات میوند. کابل افغانستان. شایان یادآوری است که در تألیف نامبرده ، پیرامون موضوع پیوندهای روحانیون معتبر، به دست آوردن امتیارات در زمان حاکمیت امان الله خان و دیگران، مفصلتر پرداخته شده است.
- ۴- منبع بالا ص ۶۶
- ۵- منبع بالا ص ۱۳۶
- ۶- جریدهٔ حبیب الاسلام. شماره اول . سر دبیر غلام محی الدین خان (انیس). ۹ حوت سال ۱۳۰۷ شمسی .
- ۷- شاه آقا مجددی اثر یاد شده در بالا ص ۱۳۰
- ۸- برای درک تعریف قسم واقسام واهمیت آن از نظر فقه ها، خوانندهٔ علاقمند، مراجعه کند به کتاب « بحث های دینی و فتوا های فقهی» تألیف جناب فضل غنی مجددی. جلد اول . قسمت هشتم ص ۴۷۳. سال ۱۹۱۲. محل چاپ ؟
- ۹- جریدهٔ هفتگی حبیب الاسلام. شمارهٔ اول . سر دبیر غلام محی الدین. ۹ حوت سال ۱۳۰۷ شمسی .

محمد نادرشاه، از «خدایان گان» قرآن زده!

امیرحبیب الله کلکانی، پس از ترک کابل، به آرایش قوای جنگی برای مقابله با امیرمحمد نادرخان (۱) مشغول بود، و در جبل السراج پایگاه گرفت. فرد شماره دو در رده صلاحیت ها، سید حسین برای جمع آوری نیرو به شمال کشور رفته بود. محمد نادرخان که از طرف عده یی از دوستان و همکاران و اعضای خانواده اش، به امارت انتخاب شده بود، از یک سوی به ابزار ارعاب و فشار نابوده کننده مردم شمالی با پیام های تهدید کننده؛ و به وسیله مردمان پکتیا، متوسل شد و از طرف دیگر روحانیت متنفذ را وارد عمل پیام دهی های در ظاهر مسالمت جویانه نمود. آرزوی اصلی نادرخان این بود که جلو مقاومت و مخالفت عملی علیه پادشاهی خویش را بگیرد. بنابر آن، نماینده گان وی، پس از چند دیدار با حبیب الله، سرانجام با میان آمدن پای عهد و پیمان در قرآن نزد نادرخان مراجعه نمودند. این بود که نادرخان و برادرانش قرآن مجید را با هیأتی به جبل السراج فرستادند، در قرآن مجید چنین نوشتند: «اشارتاً، دلالتاً حبیب الله را نمی کشیم» و در حاشیه قرآن امضا کردند. (۲) تعهد واضح بود که در صورت انصراف حبیب الله کلکانی از جنگ و برگشت او به کابل، امنیت و مصئونیت جانی او و رفقاییش تضمین می شود. حضور سردار شاه محمود (۳) برادر شاه در هیأت، می توانست دلیلی تلقی شود، مبنی بر جدی پنداشتن ادعا و گونه یی از احترام. پس از ورود هیأت میانجی و برنده قرآن و پیام، دقایقی صحبت شده و حبیب الله به رغم نا باوری چند تن از یاران خود، به تردد پایان داده و با بوسیدن قرآنی که در دستمال بزرگ سفید پیچانیده شده بود، با هیأت وارد کابل شد. (۴) جزئیات بیشتر را در اینجا نمی آوریم، به این یادآوری از نتایج معلوم بسنده می نمائیم که امیر حبیب الله و یارانش اعدام شدند.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

شادروان غبار با ملاحظهٔ سیر پدید آیی حبیب الله در حوزهٔ نظامی و سیاسی، به نکتهٔ جالبی از تدارک طرح و نقشهٔ قبلی و نقش « عمال شعوری استعماری در جامعهٔ هواخواهان صادقش » اشاره می کند، که تصویری از نقش همین عناصر نیمه راه است برای پایان دادن به حیات سیاسی و نظامی امان الله خان، اجرای وظیفه به وسیلهٔ حبیب الله (مرد مسلمان وساده) و آماده نمودن کشور برای یک رژیم دیگر. وی خارج شدن امان الله خان و غلام نبی خان از کشور را فرارسیدن فرصت برای رژیم دیگر (نادرخانی) می بیند. واز با تأثیر پذیری از چنان طرح و مرام نیمه راهی روحانیون را نشان می دهد. می نویسد: « . . در چهار ماه نقشهٔ جدید تا نقطهٔ اخیر تطبیق گردید. کسانی که تقریباً پنج ماه از « بچهٔ سقا » جدا حمایت و او را به صفت « خادم دین رسول الله » بر جامعه معرفی می نمودند، اینک همه متحد القول او را یک « دزد غدار و دشمن افغانستان » می نامیدند . دیگر نه عده یی از روحانیون از این خادم دین نامی به نکوئی می بردند و نه خواجه بابو و ملک میرعلم خان ... » (۵)

در این مدت پیوند ها و راه جویی ها از طرف روحانیون متنفذ ، در جهت رسانیدن نادرخان به کابل سمت و سو داده می شد. نامه هایی را که محمد نادرخان و شاه محمود برای حضرت نورالمشایخ در پکتیا نوشته اند، به وضاحت نشان می دهند که در سطح بسیار نزدیک از همکاری و مشوره قرار داشتند. (۶)

پیامد منطقی چنان طرح و نیاز ؛ و در کمال آگاهی روحانیون از آن بود که قرآن مجید را به جبل السراج بردند.

می نگریم که در واقع به قرآن مجید، اعتنایی نشد. به این ترتیب با استفادهٔ سوء از قرآن مجید به ستیز با مقاومتی رفتند که تداوم آن برای محمد نادر و طرفداران او گران تمام می شد.

چنان رویکردی از طرف محمد نادر و برادرانش که به تحکیم قدرت می اندیشیدند واز اصحاب رسیدن به هدف با توسل به هر وسیله یی بودند، پرسش بر انگیز نیست، آنها هنگام تدارک قوای قومی - منطقه یی در جنوب کشور، قرآن را در معرض استفاده

قرار داده و به روحانیون متنفذ مراجعه همیشگی داشتند. اما، در آن میان، جایگاه و نقش روحانیونی که بیشتر و بیشتر از بقیه اقشار جامعه، سنگ وفاداری به قرآن و دین و مذهب را بر سینه زده اند، محتاج بازشناسی است. آنانی که او را خادم دین رسول لله لقب دادند، ترک اش گفتند. پیام صلح جویانه را در پرتو تعهد با قرآن به جبل السراج بردند، و در نتیجه دیدند که امیر تازه نفس (محمد نادرخان) از قرآن مجید سوء استفاد ه کرد؛ ولی لب فروبستند. جانب « خداداده گی » قدرت محمد نادرخان را گرفتند و در ارکان «عدلی» حکومت نادرشاهی بر مسند داوری و دادگستری ! نشستند. حضرت فضل عمر مجددی و بعد تر فضل احمد مجددی، پشت سرهم، عهده دار وزارت عدلیه بودند.

گرچه آشنایی با آن بدعهدی برای بخشی از مردم جامعه مشهور بود، اما، محکومیت آن مدتها از سینه تعداد معدود فراتر نرفت و در تاریخ مکتوب آن دوره نه تنها راه نیافت؛ بلکه در معرض سانسور افتاد. سالیان متمادی، محمد نادرشاه در سطح محدودی، از طرف منتقدین به محکومیت کشیده شد، که خبط بزرگی را در تاریخ افغانستان مرتکب شد، محکومیتی که درست است. ولی سوکمندانه، از نقش مکمل، زیانمند، ابزاری و آثار فرهنگ نا باورانه به عهد و پیمان از طرف روحانیت متنفذ و میانجی، سخن بایسته نرفت .

محمد نادرخان در ادامه رفتار استفاده جویانه از دین و مذهب، پس از این که پیوند حوزه قومی - منطقه یی را با حوزه تصرف قدرت با زیرکی تأمین نمود، وارد پیوند دهی حوزه دینی، به عنوان ابزار موجود برای تحکیم قدرت شد. روحانیت متنفذ به ویژه مجددی ها در پیاده نمودن نیات و طرح های نادرشاه با وفا داری عمل نموده و با استفاده از نفوذ خویش در خدمت او قرار گرفتند.

هرچند در پیشینه ها نیز نقض عهد در قرآن وجود داشت، اما نمونه عهد شکنی نادرخان و لب فروبستن مجددی ها و بقیه عناصر دست اندرکار تهیه قسم، همچنان تشخیص دامنۀ آسیب ها در جامعه تبارز بسیار دارد. به احتمال بسیار که محمود طریزی با آگاهی از همان سوگند خوری دروغین و عهد شکنانۀ نادرشاه نیز بود که ضمن اشاره یی به زمان شیرعلی خان، نکته ظریفی را می آورد. قرآن مهر کردن ها و لطایف الحیل را از بدعت های بسیار ناگوار افغانها، می داند. او می نویسد : « . . . امیر شیرعلی خان

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

به بسی لطایف الحیل و وعده ها و وعید ها و قرآن مهر کردند (که این هم از بدعتهای بسیار ناگوار افغانها ست) ، پسر خود را بازی داده، به کابل آورد و همان روز برخلاف پیمان و قرآنی که با او کرده بود، در بالاحصار محبوسش ساخت. » (۷)

واضح است که امیر شیرعلی خان، پسر شکست دیده و تسلیم شده را با توسل به قرآن فریب داد و به زندان افگند، عملی که ابعاد بیشتر تأثیرگذاری نداشت. ولی پس لرزه ها و دامنهٔ اثرات عهد شکنی نادرخان و همیاری روحانیون متنفذ، منجر به خونریزی های بی لزوم و گسترش فرهنگ بیشتر بی اعتمادی و بی اطمینانی در جامعه شد.

توضیحات و رویکردها

*- شنیده ام که پس از قتل محمد نادرشاه، برخی مردم در صحبت های زیر گویی میان هم می گفتند، که او را قرآن زد.

۱- در پیوند با امیر نامیدن محمد نادرخان، دکتورخلیل الله و داد بارش، می نویسد که: « در سکه های اولیهٔ مضروب توسط نادرخان نوشته شده بود « امیرمحمد نادرخان » اکثر این سکه ها المونیمی بودند.» خ. و بارش، امیرحبیب الله کلکانی مردی درحریق تاریخ ص. ۲۲۰. پشاور. پاکستان. کتابفروشی فضل. ۱۳۷۷

۲- برای دسترسی به معلومات بیشتر مراجعه شود به کتاب کوچک « سوگند ها در تاریخ افغانستان معاصر » از این قلم.

۳- میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم. ص ۱۹ .

۴- در بارهٔ موضوع امضاً محمد نادرشاه و برادرانش در قرآن مجید، تبصره هایی وجود دارد. آن چه محترم محمد اکبرحیدری، خسربرهٔ حبیب الله کلکانی (سال ۲۰۱۱ در هامبورگ) به نگارنده گفت این است :

« درارگ جبل السراج سپاه بزرگی جمع شده بودند، پهبیره داران احوال دادند که یک موتربا بیرق سفید به سوی جبل السراج نزدیک می شود. . . به آن ها اجازه داده شد که وارد ارگ شوند. پیش از آن هم آمد و رفت وجود داشت. نماینده گان نادرخان زلمی خان منگلی و شمس الحق خان مجددی، قرآن شریف را که در یک دستمال سفید بود، در دست داشتند. گفت و شنود در یک اطاق شروع شد. در اول دو دلی و تردید وجود داشت. بعد به سپاهی که آمادهٔ حمله به

کابل می شد، ابلاغ شد که چون نادرخان قرآن شریف را به دست هیأت روان کرده تا از جنگ و خونریزی جلوگیری شود وهمه در صلح زندگی کنند، امیرصاحب روانه کابل می شود . . .» (یادداشتی از این قلم در سلسله نبشته های که زیر عنوان « بررسی حکومت های افغانستان بخش امیر حبیب الله کلکانی در سایت دویچه ویله (صدای آلمان ۱۹۱۱-۱۹۱۲) انتشار یافته است.

۵- غبار. افغانستان در مسیرتاریخ. ج. ۲ ص ۶ . عبدالحی حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت ص ۱۷۰ چاپ کابل، از روحانی نمایانی یاد می کند که با اسناد اداره جاسوسی انگلیس دستگیر شدند.

۶- غبار ج. ۲ ص ۱۳

۷- خاطرات محمود طرزی. گردآورنده و نویسنده مقدمه: داکتر روان فرهادی. نشرات انستیتوت وزارت خارجه. کابل. ناشر انتشارات میوند. ۱۳۸۹

انگیزه تأسیس «جمعیت‌العلمای افغانستان» و نقش آن

حکومت شاهی محمد نادرشاه، در ادامهٔ کوشش‌ها برای تحکیم قدرت و در راستای بهره‌گیری از دین و مذهب، در ماه قوس ۱۳۰۸ «جمعیت‌العلمای افغانستان» را تأسیس و مرام‌نامهٔ آن را که ۸ صفحه است، انتشار داد.

نخست‌بخش‌های مهم «مرام‌نامهٔ» را بسیار فشرده و با اندک تبصره می‌آوریم. «این جمعیت که از علمای مشهور و متبحر افغانستان متشکل، و در مرکز کابل منعقد می‌شود، و تحت مراقبت وزارت عدلیه کار می‌کند، . . .» (ص ۱)

در مورد اعضا: یکی از مواد را می‌بینیم:

«کاملاً شخص پاک نفس و وجد القریحه و ذکی بوده در ولایت خود از جلیل‌ترین و با اخلاق‌ترین افراد محسوب باشند». (مادهٔ ۵ ص ۲)

«از جنبه تا چهارشنبه به وظایف محوله» مشغول بودند.

اشخاصی که لیاقت ندارند خود را در جرگهٔ علما محسوب نکنند.» (ص ۴)

مادهٔ ۷:

«نشر صحایف هفته وارد اطراف مسائل دینی، و اخلاقی خصوصاً به دفع رشوت، خیانت، شراب‌نوشی، دین‌فروشی، ارتکاب سایر منهیات، اسراف، ظلم، جهل، بغاوت و غیره، و آنها را به خطیب‌ها و امام مساجد روانه نمودن، که در روزهای جمعه به مردم قرائت کنند، و الی رسیدن صحیفهٔ دیگر همیشه آن را به مردم تلقین کنند و به دیوارها نصب کنند.»

«سنجیدن طرقی که بواسطهٔ آن مسلمانان بتوانند، باعلائی کلمهٔ الله موفق شده و همان مزایای علمی و اخلاقی خود را که در صدر اسلام داشتند، استرجاع نمایند.»

در آخر به شیوهٔ مراقبت امیر عبدالرحمان خانی، صحنه نهادن محمد نادرشاه چنین آمده

است:

«تمام مواد و مندرجات این «مرامنامه» (جمعیت العلمای افغانستان) را که اولاً دریک مجلس فوق العاده علمای کرام ترتیب و تنظیم و متعاقباً (درمجلس عالی وزراً) افغانستان تصویب شده است، ملاحظه نموده، منظورگردید و حکم و نفاذ و اجرای آن را صادر فرمودم. ۱۴ رجب المرجب ۱۳۴۸ / ۲۴ قوس ۱۳۰۸. محل مهرمحمد نادرشاه. (۱)

در واقع بهره گیری از دین و مذهب وارد مرحله یی شد که با هم آهنگی و انسجام، مشی عمومی حاکمیت استبدادی و جفا آمیز را پاسخ می گفت. «مرامنامه جمعیت العلمای افغانستان» با وضوح کامل مبین چنان انگیزه ها و ایجاد چنان هماهنگی میان ابزار حکومتی است. در آن هنگام سعی شد که مخالفین با استفاده از وسیله دین و مذهب نیز سرکوب شوند و تسلط بر اذهان و باورداشت های مردم عوام نیز تأمین شود. وقتی استفاده ابزاری نیز صدرنشین منظور تأمین حاکمیت شد، «جمعیت العلمای افغانستان»، هم شهر و روستا، همه مراکز و منابعی را که با مردم و موضوعات دینی سر و کاری داشتند، همپای بقیه ساختارهای سیاسی و فرهنگی طرف توجه قرارداد.

چنان که در نکات و مواد بالا دیدیم، حکومت کوشید که ازدین علیه مخالفین و تحمیق مردم کار بگیرد. منظور از یادآوری رشوت و شراب نکوهیدن دوره امانی بود با ابزار دینی، در کنار سرکوب های شناخته شده. زیرا این حکومت توان و ظرفیت آن را نداشت که نارسایی ها و کجروی های اصلی و واقعاً موجود دوره امانی را مطرح کند. موازی با آن گسترش سازمان مخوف ضبط احوالات، هماهنگ با چنین برنامه یی، سعی همیشه گی داشت که حرکات مردم را زیر نظر بگیرد. در این راستا بود که از طریق «جمعیت العلماء» برای مساجد به عنوان یکی از مراکز تبلیغ به نفع خویش اهمیت ویژه یی قابل شد.

باز هم به گونه تکراری می افزائیم که ایجاد چنان نهاد هایی را همزمان و موازی با موجودیت انواع ظلم و ستم و تبعیض در جامعه در نظر آوریم. و این را نیز در نظر آوریم که همه امور «جمعیت العلمای افغانستان» زیر نظر وزارت عدلیه قرار داشت. و در رأس وزارت عدلیه نیز بزرگان خانواده مجددی بودند. در واقع یکی از ستون های ساختار نظام نادرشاهی از طرف آنها تشکیل یافته بود. آنها در واقع انحصار وجوه شرعی صدور حکم را داشتند.

اعدام عبدالرحمان لودین

و همنوایی روحانیون معتبر

چند بار از جفاها؛ مظالم و ستم‌های زمانهٔ حکومت نادرشاهی یاد نمودیم. دستورهای خود رایانهٔ آن حکومت، تعدادی را به دهن توپ نهاد و پراند، عده‌ی را به دار آویخت، برخی را تیرباران کرد. به زندان‌ها و زندانبان‌ها و شکنجه‌گرانی افزوده شد. از این میان به اعدام عبدالرحمان لودین اشاره می‌نمائیم. به شخصی که میانه و رابطه اش با شاه امان الله خان به هم خورده بود. پس از آمدن محمد نادرخان به کابل، سمت ریاست بلدیۀ کابل را یافت. اما، دیری نگذشت که روزی نادرشاه پس از صرف غذا، دستور داد او را تیرباران کنند. گرچه می‌دانیم که تشخیص انگیزهٔ قتل مخالفین مختلف از طرف محمدنادرشاه، بیشتر بر می‌گردد به خواستگاه سیاسی استبدادی و دلیل مناسبات پیشینهٔ او با مقتولین، ولی لبان روحانیون معتبرتکانی نخورد و همچنان فرو بسته بماند. دربارهٔ عبدالرحمان لودین نیز چند گپ گفته شده است. آنها را در کتاب «درنگی بر زمینه‌های استبداد شناسی نادرخان» نوشته ام. اینجا می‌خواهم که تنها به محکومیت نادرشاه و سهم دستورهای او در آن قتل‌ها بسنده نشود. در این مورد نیز بی‌عدالتی، همنوایی و خدمتگزاری روحانیون معتبر را با او بنگریم. انگیزه‌ی را که در رابطه با چنان همنوایی یافته ایم، برمی‌گردد به مواضع پیشین لودین صریح الهجه در قبال ملاها.

«هنگامی که بحث نظامنامه‌ی نفوس به پایان می‌رسید، امان الله خان پرسیده بود، که «آیا لویه جرگه، دیگر اعتراض یا تنقیدی بر نظامنامه‌ی نفوس ندارد؟ و دیگر توضیحاتی در آن خواهان نمیشد؟» بسیاری از اعضای لویه جرگه، طبق معمول در پاسخ گفته بودند: «نی! دیگر هیچ نوع مذاکره و صحبت‌قلیلی را در نظامنامه‌ی نفوس خواستار نمیشسیم، البته علمای اعلام در بعضی قیوداتی که بر عدم اخذ تذکره‌ی نفوس نهاده شده، چیزی گفتنی دارند»

با شنیدن این حرف، عبدالرحمان لودین به پا خاسته با همان جرأت همیشه گی گفته بود:

«حضرات علما نباید که درهرچیز و هرکار ناخن زنی کنند و بکارهایی که درآن خدا، حکومت و ملت را مختار نموده است، نیاستی مداخله روا دارند. این سخن بدان میماند که حکومت به یک نظام، راه شوسه و یا سرک پخته را بردن خواهش دارد، درآن موقع گویند که ازعلما پرسیده شود. و یا به کدام جایی نهر میکند، باید بی اجازه ملا نکند. نی! چیزیکه به امورات شرعی و دیانت متعلقست اولاً، ما از آن عدول نمیکنیم؛ و باز اگر ازآن مساهله و کوتاهی به عمل آید، علما حق دارند که بما یاددهانی نمایند؛ و ما به کمال امتنان و مسرت اقوال هدایت مآل ایشان را عمل پیرا شویم.» (۲)

آری او به درستی به ملاها یادآوری نموده بود که پای خویش را به اندازه گلیم خویش دراز کنند! اما، وقتی محمد نادرشاه به استفاده از دین ومذهب نیاز داشت، و با فراز آوردن ملاها و دادن امتیازات مختلف، بهتر می توانست دست به استفاده جویی بزند، اعدام لودین، اسباب خوشی آنها را فراهم می آورد. وچنان بود که درمقام مجریان عدالت نزد شان در این باره نیز آب از آب تکان نخورد. کسی از آن جمله مدعیان مراقبت عدل الهی نپرسید که این چگونه رفتاری است که شخص شاه در پیش گرفته است. شاهی که اول امر قتل می دهد، مخالفین را می کشد، بعد به امضاً ملاهای اجیر وموافقت وزارت عدلیه، اطلاعیه های مستهجن انتشار می دهد. به سخن دیگر بعد از کشتن «محکمه» دایر می کند!

نگاهی به رسالهٔ «احکام الاسلام»

همانگونه که در رابطه با انگیزهٔ تأسیس «جمعیت العلمای افغانستان» تذکر دادیم، حکومت محمد نادرشاه به نشریات و تبلیغ دین و مذهب مطابق لزوم دید سیاست حکومتداری توجه بسیاری نمود. درجملهٔ نشریات متعدد، حکومت رسالهٔ یی را انتشار داد که «احکام الاسلام» نام داشت. (۳)

هنگامی که حکومت محمد نادرشاه بالای مردم به فشارها افزود و زمینه‌های شورشها را فراهم آورد، بر علاوهٔ بهره‌گیری از زور و تفنگ و اعدام‌ها، و استفاده از قوم و قبیله یی علیه اقوام دیگر، استفاده از زور دین را نیز علیه دینداران دین واحد، به کار بست. رساله یی «احکام الاسلام» پاسخگوی چنان نیاز بود.

این رساله از رویکردهای استفاده جویانه از سلاح دین به همکاری روحانیون خدمتگزار حکومت نیز سخن دارد.

نمونه‌هایی از محتویات آن را می‌نگریم. در نظر داشته باشیم که همه جا منظور از امام و پادشاه اسلام و شریعت حکومت محمد نادرشاه و «شریعت» او است.

- «مقدمه در نصب امام و قیام پادشاه در شریعت.
- در وجوب اطاعت پادشاه: در این مورد چنین توضیح می‌دهد که: اطاعت امیر، فرض و واجب است.
- بغاوت از پادشاه چه حکم دارد و دیگر مسلمانان اعانت و مدد کمی خواهند کرد.
- اگر باغیان در جنگ کشته شدند اوشانرا غسل و جنازه است یا نه؟
- ایستاده کردن پادشاه واجب است بر ما از روی شرعی.
- می‌گوییم، که قیام پادشاه از کاملترین مصالح مسلمانان و بزرگترین مقاصد دین است و حکم قیامش وجوب است از جانب شرع شریف . . .» (۴)
- ایستاده کردن پادشاه واجب است بر ما از روی شرعی.
- اتفاق کرده اند همه امامان بر این که قیام پادشاه فرض است. پس ضرور است برای

مسلمانان پادشاه که قایم کند شعائر دین را وانصاف کند مظلومان را از ظالمان . . .»
بعد از اینکه در صفحات متعدد به آیات و احادیث و سخنان فقه ها رجوع و تأکید شد که به پادشاه (البته محمد نادرشاه) خدمت شود، روحانیون معتبر، دربخش دیگر با طرح پرسشی چنین امتحان می گیرند:

«استفتاء»

چه می فرمائید علمای کرام دین مبین و شرع متین، دراین که بعد از قیام پادشاهی اسلامی به اصول شرعیه، اطاعت پادشاه موصوف بر مسلمانان لازم است یا نه؟ و اگر کسی دیگرآمده به (با) پادشاه نزاع کند، یا گروهی یا کسی دعوی استحقاقیت پادشاهی بکند، و خرج بر پادشاه اسلام کرد، پس حکم شان چیست، و بر مرده شان جنازه خوانده شود یا نه.

الجواب

اطاعت امیر مسلمانان فرض و واجب است. در معروف و در مباح. مثلی که خدای تعالی بر مسلمانان امر ادا نماز، زکوة و روزه فرموده، همچنین اطاعت پادشاه فرض است...» (۵)
در موعظه های بالا، هدف ایجاد و گسترش فرهنگ کینه و نفرت، و فرهنگ به انقیاد کشیدن مردم به اطاعت از پادشاه مستبد، نکات محوری را دارا بود.

و با علم نمودن ادعای بغاوت، پنهان داشتن جفا ها و مردم آزاری ها، غصب زمین و باغ و دارایی مردم، استفاده سؤ از احادیث و سخنان صحابه پیغمبر اسلام را در دست داشتند. «حکم جنازه کسانی که بغاوت از پادشاه اسلام می کنند.» نمونه یی از قساوت حتا در مورد کشته شده گان استبداد است. بنگریم:

«باغی را نه غسل داده شود و نه براو نماز جنازه خوانده شود و کسی که کشته شد از جانب اهل عدل، به او معامله شهید کرده شود. و حکم او حکم شهید است.» (۶)

به منظور صبغه شرعی بخشیدن به لزوم دید حکومت، به گرفتن نام و امضا ده ها تن از ملاهای سرحدی، که چندین صفحه را احتوا نموده، متوسل شده بودند. (۷)

در این همه مقدمه چینی ها و رهنمود دهی ها، همه مخالفین و به ویژه مردمان

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

کلکان شمالی بیشترطرف توجه رسالهٔ «احکام الاسلام» بودند. همانگونه که مناطق هزاره نشین کشورطرف خشم و غضب مصیبت زا، ویرانگروجران ناپذیرامیرعبدالرحمان قرار گرفته بود.

شادروان غبار نمونه ی دیگری را نوشته است، به نقل از جریدهٔ اصلاح که نویسنده اش ادعا نموده بود، حکومت امرخداوند را بالای مردم کلکان اجرا کند. می خوانیم:

«یک نمونهٔ دیگربقلم محمد سرورخان منتشر درجریدهٔ اصلاح. خلصش اینست: «مردم داؤدزئی کلکان کوهدامن والله! از مسلمانی به مرحلهٔ ها دور افتاده اند. حکومت تا کی مراعات شان نماید؟ برمسلمانان لازم است که درگرفتارکردن شان که دشمنان خدا و رسول ومسلمانانند، جهد وجد بلیغ نمایند وحکومت با جدیت امر خداوند را بالای شان اجرا خواهد نمود. والسلام علی من التبع الهدی» (۸)

اما، این خیل ملا که محتمل است، برخی ازمریدان روحانیون اشراف - متنفذ بوده اند، گویی نمی دانستند که درزندان های افغانستان چه می گذشت. آن همه انسان دارندهٔ ظرفیت کار برای جامعه، کجا دست به بغاوت یازیده بودند که در زندان های مخوف انتظارمرگ را می کشیدند. انسان هایی که بسا ازآنها درزندان با تلاوت قرآن بیشتر مشغول بودند وپنج بار نماز را نیز ادا می نمودند. حتا کسانی که قرآن درس می دادند وتفسیر می نمودند. (۹)

و آن توده هایی ازمردم عوام که با لباس کهنه ، وقتی از خواب برخاسته اند، روی به سوی گرفتن وضو وادای نماز داشته اند. وقتی سر بر بالینک کهنه نهاده ولحافی را که از توته های به هم وصل شده ومیراث مانده از پدر ومادر بود، بر سرکشیده، خداوند را یاد کرده اند. آنها را «نا مسلمان» وسزاوارعقوبت بسیار نامیدن سخن از چه دارد؟

آشکارشده است که در زمانهٔ پادشاهی محمد نادرشاه بسیاری از دانش آموختگان وکسانی که سرشان به تن ایشان می ارزید، زندانی ویا اعدام شدند. مردم بی گناه بی شمار رنج وآزار دیدند. مگر روحانیون نشسته درکنار حکومت آگاه نبودند، که اگرحکومت فتوا می گیرد که مخالفین را ناشسته وکفن ناکرده درگودالها بیندازند، مشکل شرعی ناشی از

بند نمودن بیگناهان از طرف حکومت، چه می‌طلبد. بگذریم از مشکل انسانی، حقوقی که با آن بیگانه بودند.

باردگر می‌گوئیم که این‌ها همه مواردی‌اند که افزون بر نشان دادن سؤ استفاده‌های سیاسی از دین، دست‌اعتراض از سر روحانیون همکار تاریخی حکومت مستبده بر نمی‌دارد.

چرا ملاها از خدمت عسکری معاف شدند

حکومت محمد نادرشاه ملاها را از خدمت عسکری معاف کرد. مرحوم غبار در این باره نوشته است که: «دولت همچنین تمام ملاهای افغانستان را از خدمت عسکری زیرپرچم معاف نمود.» (۱۰) مگر نه این است که حکومت با استفاده از دین و دادن چنان امتیازاتی، از یک سو وظیفه نظارت سیاسی بر باورداشت‌های مردم را در پیش گرفت و از سوی دیگر با این شیوه، به ملاها رشوت داد و در نتیجه قشر تنبل مفتخواره پرورش یافت. قشری که با گرفتن امتیاز و مصوونیت، در واقع در هر محل و منطقه، «وظیفه طبابت» و «جن‌گیری»، .. را نیز به دست آورد. با چنان پیامدی که دسترسی به علم و دانش و ابزار علمی را به چالش کم‌مانند کشید. این رشوت همراه بود با رشوت معافیت از عسکری برای اقوام جنوب کشور. عملی که زیانمندی به حال سیر حرکت جامعه و خود اقوام جنوبی کشور را در برداشت.

چنان واقعیت‌ها را می‌توان پنهان داشت و نادیده گرفت. آنانی که در پی دریافت ریشه‌های نا بسامانی‌ها هستند، می‌خواهند با عقل و خرد به مسائل بینند، محتاج شناسایی و آشنایی با این واقعیت‌های تاریخی نیز می‌باشند. و اگر از این دریچه نگاه شود، لزومی ندارد که در برابر حقیقت گویی‌ها، واکنش تعصب‌آمیز نشان دهند. آنانی که این واقعیت‌ها را نمی‌پذیرند، گول دیرینه رشوت آن حکومت را خورده و در دام خود فریبی مزمّن نیز گرفتار‌اند.

اعمال ستم مذهبی در پناه دین

بیشترین روحانیون متنفذ، به دلیل وابستگی به مذهب حنفی، هیچ گاهی خارج از تعلقات مذهبی خویش به سوی پیروان سایر مذاهب و دارنده گان ادیان دیگر، ندیدند. در حالی که جامعه شاهد حضور کمیت قابل ملاحظه‌ی پیروان مذهب شیعه بود (چنان که هم اکنون است). این نیاز در زمان امان الله خان و در لویه جرگه (مجلس کلان) کابل از سوی او به درستی تشخیص نیز شده بود. اما، طرف مخالفت ملاحی متعصب سنی قرار گرفت.

حکومت محمد نادرشاه نیز با اتکاً به مذهب سنی، بی‌اعتنایی و بی‌احترامی را تا سرحد قایل شدن تبعیض آشکار به پیروان مذهب شیعه، رسمیت و تداوم بخشید.

شایسته است گفته شود، هنگامی که مسائل حقوقی و قضایی در یک جامعه چند مذهبی، بر بنیاد مذهبی و آن هم با تکیه بر یکی از مذاهب در نظر گرفته شود، جفایی است در حق پیروان مذهب و یا مذاهب دیگر. رساله‌ی در زمان پادشاهی محمد نادرخان، به نشر سپرده شد، با عنوان «هدایات صورت فیصله قتل و حبس دوام». محتویات این رساله تراویدهٔ ذهن تعصب آلود روحانیون معتبر و انعکاس دهندهٔ لزوم دید حکومت نادرشاهی است. این رساله سعی در جهت توجیه امتیاز مذهبی و تلف نمودن مذهب دیگران دارد. در این رساله «راجع به اجرای تعزیرات حقوق الله»، نکات حاکی از اعمال ستم مذهبی را می‌بینیم. نخست در پیشانی آن می‌خوانیم که:

«به محاکم عدلیه آینده بروفق آن فیصله تحریرشود.» و بعد؛ «از روی احکام شرعی، فقه شریف مطابق مذهب مهذب حنفی (رح) فیصله کرده باشند که تا در فیصله جات نقض و ناهماری ظاهر نگردد و حکم تعزیرات حقوق الله که در فیصله مذکوره هست یانه، باقی ماند...» (۱۱)

و با وضاحت باید گفت که در هر زمان و مکان توسل به چنین رفتاری، حاکی از ستم مذهبی است.

در بُعد بررسی های بقیه اجزای بی عدالتی، تبعیض و ستم، لازم است که جوانب اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، فرهنگی؛ تعصبات و تبعیضات نیز در نظر گرفته شوند، که اکنون و در اینجا، طرف توجه ما نیست. اما، حکومت نادرشاهی در حالی که به همه تبعیضات و تعصبات آلوده بود، همنوایی روحانیون معتبر را با خود داشت.



پیش گویی محمد نادرشاه ازهر گش!

می دانیم که در تاریخ، شاهان و امیرانی ادعا کرده اند که اجرای اعمال آنها ناشی از تصمیم الهی و یا ناشی از رساندن آگاهی در مورد و یا مواردی از منبع غیبی بوده است. . . محمد نادرشاه ادای اطلاعات از «عالم غیب» نیز نموده است و یا چنان ادعایی را برایش ساخته و بافته اند. مطابق مطالبی که از طرف خواهرزادهٔ او اسدالله سراج نگارش یافته است، و فرزندش محمد ظاهرخان نیز چند سال پیش آن ادعا را باز آورد، محمد نادرشاه گویا یک روز پیش از این که کشته شود، «وظیفه» و «خدمت» خویش را پایان یافته نگاشته، و وصیت نامه گونه یی بر جای گذاشته است. بخوانیم و ببینیم که قصد مشابهت با چه کسی را داشته است:

محمد نادرشاه، ۱۵ عرّب ۱۳۱۲ خورشیدی:

«هرکه بدنیا می آید وظیفه ای دارد، معدود کسانی می دانند که وظیفهٔ شان چیست واکثر، از این اسرار واقفیتی ندارند. من وظیفهٔ خود را میدانستم و آن خدمت برای امنیت افغانستان بود. وظیفهٔ من تمام شده و هرچه خدا بخواهد باید بدان شاکر و راضی بود.»

اسدالله سراج: «اعلیحضرت ظاهرشاه بعد از پدر به سلطنت رسیدند و بعد از سپری شدن دو سه روز به دفتر کار پدر خود تشریف برده و آغاز به کار نمودند. در جعبهٔ میزکار درحالیکه سرمنشی حاضر بود، کاغذی یافتند که روی آن چنین تحریر شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

وبعد از کلمهٔ شهادت نوشته بودند:

«خداوندا به امرتوحاضرم افغانستان را به تو می سپارم سربلندش بدار و از آفات

نگهدارش باش.»

قرار گفته سرمنشی نوروزخان اعلیحضرت قبل از اشتراک در مراسم دادن انعامات برای طلاب معارف، چیزی را روی کاغذ نوشتند و این همان کاغذی بود که در جعبه میز جای داده بودند:

«اولاد های عزیز این خاطرات (؟) را برای این به شما نوشتم تا از گذشتگان خود درس مردانگی، عزم، شجاعت و وطن دوستی بگیرید و برای وطن خود اشخاص فدا کار باشید تا نزد خدا و خلق سرفراز گردید» (۱۲)

ادعای پائین شدن ملائک در تشیع جنازه محمد نادرخان

پس از قتل محمد نادرشاه، رکیک ترین کلمات را به نشانی عبدالخالق قاتل او تهیه دیده و نوشتند. مگر نگفتند که اگر مطابق آن ادعا که محمد نادر از مرگ خویش آگاهی یافته بود، ولزوم دید خداوندی مطرح بود، پس چرا وسیله اجرای او یا عبدالخالق را زیر باران فحش و ناسزا می گیرید و سرانجام با دروغ و تهمت و با چنان شکلی به قتل می رسانید.

موضوع انتقال میت او نیز جالب است. حالا که بیشتر به دوره او پرداخته ایم بنگریم که تا رسانیدن او به خانه قبر نیز دست از سر چنان بهره برداری ها و عوام فریبی نبرداشتند و تا خانه قبر روحانیون معتبر او را تقدیس نموده و همکاری و همنوایی را رها نکردند.

در گزارشی که از روز انتقال او از مسجد عیدگاه به تپه مرنجان زیر عنوان «واقعه شهادت اعلیحضرت شاه شهید محمد نادرشاه غازی پادشاه فقید» انتشار یافت، به این عبارات توجه نمائیم:

«... جمعیت کثیری (که نظیر آن تا کنون در آنجا دیده نشده و گویا که ملائک از آسمان جهت اشتراک در نماز جنازه ایشان نازل شده بود) به بهترین طرز اجرا گردید...»

از زبان حقائق ترجمان جناب مستطاب نورالمشایخ صاحب به لهجه و آهنگ مخصوص رقت آوری که عموم حضار را به گریه درآورده بود؛ بیانات مهیج و مؤثر دیگری نیز ایراد گردید.»

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

وبه این دروغ نیز توجه نمائیم که در همان گزارش آمده است: «بعد از ختم فاتحهٔ چهل همایونش درخواست مجازات قاتل از طرف ملت شده و پس از اینکه قاتل نابکار و معاونین قتل محمود، عبدالله اسحق خودشان در محکمهٔ عدلیه بافعال شنیعهٔ خود اعتراف کردند، عبدالخالق قاتل و محمود اعدام و عبدالله و اسحق محکوم به حبس دوام گردیدند.» (۱۳)

می بینیم که زمامداران خودکامه، وساختارهای مبتنی بر نهاد های استبدادی و دیکتاتوری، تصمیم خویش را زیر نام ملت و خلق تبلیغ می کنند. «درخواست مجازات قاتل از طرف ملت» از آن نمونه های دروغین است. و زمانی که از «محکمهٔ عدلیه» صحبت می شود، ادعاهای دروغین سزاوار محکومیت بسیار می شود. زیرا نه هیچ محکمه یی دایر نشده که حتا حد اقل رفتار انسانی نیز در برابر عبدالخالق، دوستان و همصنفان او رعایت نشده است. شکنجه های شبا روزی وجود داشت. عبدالخالق را با چنان قساوتی در محضر عام مثله کردند، که شاید کم مانند باشد. برخی از اعضای خانوادهٔ عبدالخالق را به دار کشیدند. تعدادی از اعضای خانوادهٔ چرخ را به دار کشیدند. . . این است مجریان آن قساوت، مدعیان تأمین عدالت، و همه آنانی پاسخ گو استند که هنوز هم به محکومیت آن جنایت نمی پردازند.

روحانیون معتبر مقام اداری و امتیازات به دست آوردند

«خداداده گی» های محمد نادر خان چنان پایان یافت. اما روحانیون معتبر و همراه، امتیازات و اعتبار مؤقتی بیشتر به دست آوردند تا برگردۀ باورداشت های مردم بنشینند.

در بدل چنان همکاری، همیاری و همنوایی با نظام نادرشاهی، روحانیون متنقد، از نظر مادی روز تا روز بهترین زمین ها و باغ هارا نصیب شدند. پیشترها نیز چنان امتیازات را به دست آورده بودند. از قول یکی از اعضای خانوادهٔ مجددی می خوانیم:

«... در جمادی الآخر ۱۳۴۸ ق/ نوامبر ۱۹۲۹ و در آغاز پادشاهی محمد نادر خان، فضل عمر به وزارت دادگستری و در محرم ۱۳۴۹ ق/ ژوئیه ۱۹۳۰ به فرماندهی کل مدنی و نظامی (رئیس تنظیمات) منطقه غزنه منصوب گردید ولی در آخر اوت همان سال (ربیع

الآخر ۱۳۴۹ ق) به کابل بازگشت و در شعبان ۱۳۵۰ ق/ دسامبر ۱۹۳۱ استعفای خود را رسماً تقدیم و از ادامه کار در مقام وزارت خودداری کرد، اما این استعفا تا یک سال بعد پذیرفته نشد (رمضان ۱۳۵۲ ق/ دسامبر ۱۹۳۲). وی در همان هنگام ویزای سفر به هند گرفت تا از آنجا برای ادای فریضه حج به مکه برود اما بر اثر مرگ مادرش به کابل مراجعت کرد. در ماه ذیقعده ۱۳۵۳ ق/ فوریه ۱۹۳۵ و باردیگر در ۱۳۶۲ ق/ ۱۹۴۳ از سرهند واقع در هندوستان بازدید کرد و از آن پس نیز هرچند یک بار به آنجا سفر می کرد. در محرم ۱۳۵۵ ق/ مارس (۱۹۳۶) محمدظاهرشاه (۱۳۱۲-۱۳۵۲) پادشاه افغانستان یک قلعه و هفتاد جریب زمین در قلعه جواد چارده به او بخشید. وی در ۱۲ ربیع الاخر ۱۳۷۲ ق/ دوم دسامبر ۱۹۵۲ در همان قلعه درگذشت.» (۱۴)

ملاحظه چنان موقف، موقعیت روحانی و اجتماعی و اعمال آنها به ابراز این سخن می انجامد که: به همان میزان که اعمال جفا آمیز و ناعادلانه آن زمانه در جامعه، بسیار تکاندهنده است، دادخواهی تاریخی، انگشت اعتراض و انتقاد را نیز به سوی مسند نشینان ادعای تأمین عدالت اسلامی، نشانه می گیرد. زیرا حضرت ها در کرسی ادعای تأمین عدالت اسلامی و رعایت آن نشسته بودند، اما عدالت را نه تنها رعایت نکردند، بلکه مسبب جفاهای بی شمار در حق مردم افغانستان شدند که چشم پوشی از آنها، جفا در حق تاریخ نیز است. و همزمان با آن به چنان تبلیغی می پرداختند که گویا تمام مظالم نادرخانی و هاشم خانی «خداداده گی» است!

به این ترتیب، شرارت ها و تبهکاری ها ی برخاسته از امیال زمینی و قدرت جویانه را به خداوند نسبت دادند!

برای اطلاع مستند از جفا ها، قساوت ها و بی رحمی ها در حق مردم به آثاری مراجعه شود که اندک، اندک انتشار آنها روبه گسترش نهاده است. به گونه مثال کتاب های سرنشینان کشتی مرگ، یا زندانیان قلعه ارگ، قربانیان استبداد، از خاطراتم، برگ های نهفته از تاریخ افغانستان، زندانی خاطرات و به نبشته های آنانی که از زندان ها و درباره زندانیان وبی گناهان نوشته اند، مراجعه شود.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

رویکردها و توضیحات

- ۱- مرامنامهٔ جمعیت العلمای افغانستان.. قوس ۱۳۰۸ . ۱۳۴۸ قمری. مطبوعهٔ عمومی سرکاری کابل
- ۲- «درنگی بر زمینه های استبداد شناسی . .» از این قلم، ص ۵۰ . به نقل از رویداد لویه جرگه دارالسلطنه کابل. ۱۳۰۳ ص ۲۸۶.
- ۳- آن چه تا حال از این قلم از نظر خواننده گان گذشته است، بسیار مقدماتی است. برای کار تکمیلی و جامع باید همه مظاهر و مدارک بازنگریسته شوند. خوشبختانه در این اواخر پیامی از چند دانشجوی عزیز دریافت نمودم که قصد دارند به این مهم بپردازند.
- ۴- « احکام الاسلام ، تالیف ابولفتح فضل ربیالکولوی مولداً والحنفی مذهباً والچشتی مشرباً «هدایات صورت فیصلهٔ قتل و حبس دوام. چاپ دوم. ص ۷ شرکت رفیق سنهٔ ۱۳۰۵ شمسی. ماه رمضان ۱۳۵۲ هجری قمری.
- ۵- منبع بالا ص ۱۷.
- ۶- منبع بالا
- ۷- رسالهٔ احکام السلام ص ۴۶
- ۸- میرغلام محمد غبار. جلد دوم. ص ۵۵
- ۹- در پایان قسمت کنونی از برخی کتاب ها نام برده شده است که به توضیح حال زندانیان آن دوره معطوف است. در همهٔ این کتاب ها سخن از تلاوت قرآن و ادای نماز و مسلمان بودن آن زندانیان سخن رفته است. در کتاب یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی ص ۲۸۵، از زندانی نام برده می شود که خیرمحمد نام داشت ومدتی مشاور صدراعظم سردارمحمدهاشم خان بود. پس از رهایی از زندان «قرآن وتفسیر کریم درس می داد.»
- ۱۰- غبار ج دوم. برای مزید معلومات توقع می رود صفحات ۵۳ - ۵۶ کتاب مطالعه شود.
- ۱۱- «هدایات صورت فیصلهٔ قتل وحبس دوام.» ص ۴. کابل. شرکت رفیق، ۱۳۰۵ و ۱۳۰۷
- ۱۲- اسدالله سراج، «رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید». ص ۱۳۱- ۱۳۳، محل چاپ: کابل، مطبوعهٔ احمد، سال ۱۳۸۸ خورشیدی.
- ۱۳- واقعهٔ شهادت اعلیحضرت شاه شهید محمد نادرشاه غازی پادشاه فقید. دومین سالنامهٔ کابل ۱۳۱۲ خورشیدی. ص ۱۲- ۱۶.
- ۱۴- به نقل از تاریخهای فرهنگنامهٔ علمای مجاهد.

استفاده روحانیون معتبر از مریدها

روحانیون معتبر و متمنذ، با استفاده از کسوت دین، بهره مندی های مادی، داشتن روابط با دربار سلطنتی؛ زمینه های مساعد و مناسب جلب و مراجعه ی مردم ساده دل و نا آگاه را در دست داشتند. ایجاد مناسبات پیری و مریدی یکی از نتایج آن است. رابطه ی پیر (که مرشد نیز یاد شده است) با مرید(مراد خواه، شخص مطیع و تسلیم بی چون چرای پیر) در بسترفهنگ دیرپایی که خاموشی و اطاعت اکثریت مردم را از اوضاع نا به سامان و اذیت بارتقاضا داشته، به سامان نشسته است. بهره ی چنان روابط را، روحانیون مرید دار و حاکمیت بهره گیر از چنان روحانیون به دست آورده اند. و در نتیجه به عنوان یکی از ابزار مطیع ساز، زمینه های چرا گفتن ها و نه گفتن هایی را از دست مردمی ربودند، که به ابراز نه گفتن، نیاز داشتند. ذخایر مطیع و پیرو بی چون و چرایی که هیچ گونه تردید و سرکشی را بر نمی تابید، برای روحانیون خدمتگار حاکمیت و تداوم حاکمیتی که به مردم نا آگاه و مطیع نیاز داشت، خدمت نمود.

مردم نیاز داشتند که بدانند چرا با چنین سرنوشت درد آمیز، با فقر و تنگدستی گرفتار شده اند. اما، پیر و مرشد خانقاه دار و دارنده ی مرید، چنین زمینه یی را از میان بر می داشتند و در جای آن سکون و خاموشی را القا می کردند.

پیر و مرشد، در پهلوی تبلیغات و تلقینات گوناگون برای مرید، دعای خیر می کرد. و مرید در اثر تلقینات، پذیرفته بود، که پیر دارنده ی چنان پیوند های روحانی و واسطه یی و حتا کرامات و توانمندی های خارق العاده است(به پیوست یک مراجعه شود). اما، با حاکمیت چنان روابط و ضوابط پیری و مریدی، مرید نباید بپرسد که این همه آرگاه و بارگاه برای پیر و حضرت در این جهان چرا ؟

ابراز دعای خیر، برپایی خانقاه ها، مداخله در امور مسائل مورد اختلاف، مواردی واسطه و وسیله شدن برای حل مشکل و رفتن نزد حکام و یا نوشتن یک پرزه؛ ابزار نفوذ یابی

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

بیشتر و افزایش کمیت علاقمند و وابسته و مریدان را در دسترس آنها گذاشت. برگزاری محافل خانقاهی در درون قلعه های آنها و شرکت مریدان، نوعی افتخار را برای پیروان بار می آورد. خانقاه ها و مجالس خانوادگی مجددی مطابق « طریقت نقشبندیه » دایر می شد، که به شیخ احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی، برمی گردد.

محل دفن بزرگان خانواده های آنان به زیارت تبدیل می شد؛ مثلاً: قبرنورالمشایخ در قلعه ی جواد و از شمس المشایخ و چند تن دیگر در بالای کوه خواجه صفا. زیارت ساختن و زیارت شدن آرامگاه های آنان، دو نتیجه را با خود داشت.

نخست، به پیوسته گی علایق مریدان و بقیه مردمی که باور داشتند، پیران و یا حضرات واسطه ی عرض حال ایشان به سوی خداوند استند؛ مراجعه به سوی وفات یافته گان آنها را تداوم می بخشید، و دیگری، مرید یابی را باز تولید می نمود. در نتیجه ی پیروی از راه مریدی، امکانات مادی روحانیون معتبر و سلطه بر ذهن و روان مریدان بیشتر می شد. این بود که مردم ساده و نا آگاه و بی خبر از ریشه و پیشه و هویت آنها، ذخایر انسانی روز مبادا را تشکیل می دادند. زمینه یی که در چند دههٔ پسین رو به کاهش نهاد. البته جایگزین آن تحرکات سالم و آگاهی بخش نشد؛ بلکه زور تفنگ و قوت های دارندهٔ حاکمیت در مناطق مختلف، در فروپاشی چنان شیرازه ها مؤثر افتاد. (در موقع دیگر به نقش سیدها در مناطق مرکزی کشور و عوامل کاهش نفوذ آنها نیز اشاره می نمائیم)

این را نیز یادآوری نمائیم که روحانیون معتبر و در نمونه ی خانواده ی بزرگ مجددی ها، تنها در شهر کابل زنده گی نداشتند؛ بلکه، در بسا از ولایات کشور، مقیم بودند، که عبارت بود از: کابل، لوگر، کوهستان، پنجشیر، غوربند، کوهدامن، نجراب، بدخشان، هرات و غیره. آنها با داشتن امتیازات بسیار، واز جمله همکاری با دربار سلطنتی و والی ها و حاکم ها، حلقه ی زنجیر پیوند دهی را در تمام کشور ایجاد نمودند. شاهدانی که عقب دروازهٔ هریک از چنان روحانیون را نگریسته اند، گواهی می دهند که انبوه مردم مظلوم با چه نیازها و تحفه ها به سوی آنها می شتافتند تا گرهی از یکی از مشکلات ایشان رابازگشایند. همنچنان مردمی که توان آن را نداشتند که گرد بیابند و شتری را مشترک

وچند نفری بخزند ودر روزعید قربانی کنند، خود ویا فرزندان ایشان در عقب دروازهٔ چنین روحانیون صف می بستند تا توته گوشتی نصیب شوند وبه حضرات دعای خیر بفرستند. چنین امکانات نیز بستر مساعد تر را برای جلب پیروان و مریدان ایجاد می نمود. مسلم است که آنها از روزگار پرمشقت مردم به اطلاع نبودند. (به پیوست دو مراجعه شود).



جناب حضرت صبغت الله مجددی

از ایام کودکی دارنده قدرت امر به جن ها؟!

مدتی شد که آقای صبغت الله مجددی، بازهم در محراق توجه برخی منابع و افراد مختلف قرار گرفته است. عامل توجه نگارنده بر وی وامثالش، از پیشینه ها تا حال بیشتر در محور این نیاز قرار داشته، که مثلاً جناب مجددی به عنوان روحانی سیاسی، یا یک تن از « خداداده گانی » که یا همکار قدرت است و یا ریاست جو، در پیوند با دین و مردم عوام، دارنده ی چه سطحی از تبلیغ، کارکرد و نقشی می باشد.

در راستای تأمل روی این نیاز، مستندات خویش را از منابع مخالف وی و یا شایعات نگرفته ام. مانند استخاره های وی که در محضر مردم و رسانه ها گفته است، نمونه ی دیگری را انتخاب نمودم، که در حیات اش به نشر رسیده و به احتمال بسیار که از حکایت های شخص وی است و از طرف جبهه یی که امارت آن را داشت، به نشر رسیده. از این رو، پای طنز، تشهیر و یا دادن نمره به مخالفین وی درمیان نیست. دریافت فرهنگ عوامفریبی منظور است.

این منظورِ نگارنده، کاربرد کلمات، جملات، اوصاف اهانت آمیز و نثارفحش را عنوانی وی، نه تنها بر نمی تابد، بلکه سبب آسیب رسانی به منظور نگارنده می شود. نکته ی دیگری را که شایان یادآوری می دانم این است که چنین گزینه یی در هیچ صورت به آن معنی نیست که فقط حضرت صبغت الله مجددی چنین رویکرد و منظوری را دنبال می نماید. اینطور نیست. با این گزینه و نماد، عوام فریبی و بهره گیریهای سؤ از دین و مذهب را در گستره ی فراختر و در چهره ی کسان بی شماری می توانیم در نظر آوریم.

در کتابی که پیرامون حیات وی و خانواده اش از طرف « جبهه ملی نجات فغانستان » انتشار یافته، زیر عنوان « دوره ی طفولیت و تعلیم » مطلبی جلب توجه می کند که وی از کودکی دارنده قدرت امر به جن ها است. لطفاً بخوانید.

« گویند روزی یکی از کودکان همبازبا ایشان شوخی نموده وهر چند اینها (صبغت الله جان) تقاضا می نمودند، آن همباز بر مزاحمت خود می افزود . بناچار تهدید کردند، که اگر از شوخی خود منصرف نشود، به یکی از جنسـات خویش امر به تأدیـب وی خواهند داد؛ و متصل با این کلمات، آن کودک همباز به زمین افتاد وپهلوی به پهلوی می غلتید و داد می زد، که از برای خدا سهو کردم، نادمم، پشیمانم و نزدیک به گریه کردن شد، که در این اثنا یکی از بزرگان تصادفاً به محل واقعه رسیده و بعد از استماع تفصیل به نجات آن کودکِ مزاحم اقدام نمودند .» (۱)

خواننده ی گرامی، مردمی را در نظر آورید که مخاطب چنین داستانی هستند.

دو :

شایان یادآوری است که روحانیون معتبر نیز به رغم این که با امتیازات بسیار خوب مادی، در قلعه های بزرگ و متمایز از بقیه ی مردم به سر می بردند، از حال و روزگار پرمشقت مردم نه تنها بی اطلاع نبودند، بلکه برخی از آنها احساس تأثر خویش را هم ابراز نموده اند. از جمله از حال درمندانۀ ی آنانی که به دلیل بی عدالتی حکومت و جفاورزی مقامات عدلی، دردشوارترین دخمه های زندان نادرشاهی و هاشم خانی به سر می بردند، آگاهی داشتند. شادروان میرغلام محمد غبار هنگام تشریح حال صدها نفر توقیف شده گان که مقررری نان خشک نداشتند، از آن اطلاع روحانیون چنین می آورد:

« سالها بعد ازین تاریخ، محمد معصوم خان المجددی که خانه اش در مراد خانی و نزدیک توقیفخانه های کوتوالی بود، بمن گفت :

« شبی سرمامور پولیس ولایت کابل میرعبدالعزیزخان با حالت آشفته ئی وارد منزل من شد. (این شخص تحصیل کرده لندن و نخست مدیر ضبط احوالات ارگ شاهی و باز رئیس ضبط احوالات افغانستان و دراواخر والی کابل گردید) من سبب این آشفته گی را پرسیدم. او گفت : الساعه از حویلی توقیفخانه عبور نمودم، وصدای شکستن استخوانها شنیدم. وقتیکه چراغ دستی خود را متوجه ساختم ، دیدم که چند نفر محبوس در گوشه تاریکتر حویلی استخوانها را جمع کرده با دندان می شکنند واز فرط گرسنگی می خورند

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

. این منظره حالت مرابرهه زد.» مجددی بمن گفت : « آنشب نتوانستیم نان بخوریم. فردا اسب لاغری را که می فروختند، ذبح کرده شوربائی پختم و با صد نان شب هنگام در توقیف خانه، به اجازه محافظین به محبوسین نادار بدادم و از آن بعد هر شبی پنجاه نان خشک و چند کاسه شوربا شبانه می فرستادم . هفته ئی نگذشته بود که شب هنگام میرزا محمد شاه رئیس ضبط احوالات وارد منزل من شد وگفت : « والاحضرت صدراعظم صاحب (محمد هاشم خان) میگویند که شنیده ام شما برای محبوسین کوتوالی شبانه نان می فرستید، باید آینده اینکار را نکنید، چرا که حکومت میخواهد آنها را تأدیب نماید تا اصلاح شوند» (۲)

۱- کتاب سالار مجاهدین (صبغت الله مجددی). تهیه وترتیب: اداره ی آرشیف جبهه ی ملی نجات افغانستان. ص ۲۴ . پانزدهم قوس ۱۳۶۶)

۲- میرغلام محمد غبار جلد دوم ، ص ۱۵۱

بروز محدودیت ها برای روحانیون معتبر

دیدیم که موقف جانبدارانه ودعاگویی های روحانیت معتبر در دفاع از حکومت خاندان سلطنتی؛ دریافت بالاترین سمت های عدلی ، باغ وزمین ها، جلب احترام هدفمند بخشی از مردم ، و نگهداری آنها در گونه یی از انقیاد معنوی ؛ و در نهایت خدمت برای حکومت را در پی داشت. این چنین بود که حاکمیت از آنها استفاده برد؛ و آنها هم از حاکمیت بهره های خویش را ستانیدند. و در بُعد زمان می نگریم که روحانیت نامدار، مرفه و آسوده و نسل بعدی آنها، با تصامیم حکومت همسویی داشتند. به این لحاظ بود که با ایجاد تغییراتی که دربارسلطنتی مبتکران بود، به رغم اندک ابراز ناراضیتی یک تن از آنها، همنوایی را به نمایش می نهادند.

مقایسه نمائیم، اسباب غضب شمس المشایخ را در برابر تصمیم حکومت امان الله خان برای تهیه ی قانون اساسی ، با قانون سازی نادرخانی ، و دوره ی ۷ و ۸ شورای ملی. موضوع غضب شمس المشایخ از این قرار است: « امان الله خان در اوایل سلطنت خویش به تدوین قانون اساسی (نظامنامه اساسی به تعبیر آنوقت) امر نمود و مسوده ی آن را در ضمن یک مجلس خاص به جناب شمس المشایخ جهت مطالعه تقدیم داشت. حضرت شان بعد از یک مرور وتوجه به رئوس مطالب وارزش های مندرج آن با کمال ناراحتی وعصبانیت آن مسوده را بر زمین زدند وگفتند:

« امان الله ! این نظامنامه بوی بلشویکی می دهد و تا وقتی که این سله و ریش وجود داشته باشد، چنین نظام نامه ها نافذ نخواهد شد وپادشاه نتیجتاً از تنفیذ آن نظامنامه خود داری به عمل آورد.» (۱)

اما، وقتی که حکومت نادرشاه در روی کاغذ زیر نام قانون اساسی نکانی را نوشت، همچنان سالهای بعد هنگام تهیه ی قانون اساسی ۱۳۴۳، آن غضب شمس المشایخ از جانب اخلاف وی ، چهره نمود. ملاحظه می نمائیم که نسل دومی روحانیت معتبر، هم کلیه مظالم در حق مردم را با دیده تائید نگریستند و هم بروز پاره یی از تشبثات و

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

تغییرات را که زاده ی تصمیم دربار سلطنتی بود، سزاوار چشم پوشی یافتند. اختلاف اندک هنگامی از طرف صبغت الله مجددی آغاز شد که رویکردی در سیاست جهانی دربارسلطنتی به سوی اتحاد شوروی در زمان صدارت سردار محمد داؤود خان ظاهر شد. متعاقب آن پیدایش چندین نهاد سیاسی مخالف، سهم ونقش روحانیت معتبر را با محدودیت ها مواجه نمود. آن موارد را مشخص تر می آوریم.

۱- داؤودخان و روحانیون معتبر

بروز جناح بندی ها در دربارسلطنتی افغانستان، فعل و انفعالاتی که جناح بندی ها را همراهی نمود، به ویژه مراجعه سردارمحمد داؤود خان به سوی اتحاد شوروی، بدون بازتاب درمواضع روحانیت معتبر ومثال مورد نظرما نبود. آن استحال و تنش های اندکی که در روابط برخی از روحانیون مانند صبغت الله خان مجددی، نواسه ی شمس المشاخ با جناح سردارمحمد داؤود خان پدید آمد، نخستین چالشی بود که روحانیون مجددی در دههٔ سی مواجه شدند. با وجودی که تبارز چندین گروه سیاسی در دورهٔ ۷ و ۸ شورای ملی، نشریات محافل مشروطه طلب به رغم این که دین ستیز نبودند، اما، معلوم بود که مشروطه خواه بودند واز آن پایگاه و ماهیت خویش، بنیاد های چنان روحانیت را متزلزل می نمودند. و شائبه سیاسی روحانیت معتبر آن اصلاحات ومشروطه خواهی را در ضدیت با مشروعیت می پندارد، ولی در برابرحکومت دست به اقدام جدی ومخالفت آمیز نزدند. با وجود سرکوب اصلاح طلبان از طرف حکومت سردارشاھ محمود وتعمیق آن به وسیله ی حکومت سردارمحمد داؤود، به آن موضوع علاقمندی نداشتند. پسانتر، عامل اصلی تبارز تنش زمانی آشکار شد که داؤودخان برای دریافت امکانات مختلف روی به سوی شوروی نمود. هنگامی که سردارمحمد داؤود خان آهنگ مراجعه به سوی اتحاد شوروی و دریافت امکانات نمود؛ روحانیون معتبر واین بار در چهره ی صبغت الله خان مجددی، مواضع سنتی در زمینه ی علایق جهانی خویش را نیز در معرض خطر یافتند. آن بود که موقف مخالفت آمیز پنهانی ونه متبارز وجدی او را بارآورد. سرانجام در سال ۱۳۳۸ خورشیدی زندانی شد.(۲)

از روی توجه به این موضوع به بُعد علایق وزمینه های مخالفت های سیاسی جهانی آن روحانیت می رسیم. به موقف ضد کمونیستی. بربنیاد این برداشت ایشان که رابطه گرفتن با دولت کمونیستی زیانمند است.

آن چرخش حکومت داؤود خان در واقع بُعد موضعگیری های نهفته در سطح جهانی آنها را بیدار نمود. در حالی که در بعد تغییرات داخلی بسیار حساس نبودند و یا حکومت را مورد انتقاد و حمله یی از پایگاه دین و مذهب قرار نمی دادند. مثلاً: هنگامی که تصمیم محتاطانه ی رفع حجاب از طرف حکومت گرفته شد، روحانیت معتبر برخورد جدی نکردند، بلکه عقب نشستند. دیگران بودند که در قندهار شورش کردند.

یک ملاحظه ی دیگر نیز است. به نظر نگارنده، حتا عامل زندانی شدن صبغت الله خان مجددی (روز دوم رمضان سال ۱۳۳۸) پیش از اتخاذ تصمیم بی سر و صدای رفع حجاب؛ تا این که از مخالفت جدی اوعلیه پیمان های افغانستان - شوروی برخاسته باشد، بیشتر برمی گردد به رفتار های خشن سردارمحمد داؤود. و شاید هم خوف وهراس وپندار بیش از اندازه ی او از احتمال شکل گیری حرکت مخالفت آمیز تحت رهبری صبغت الله خان سبب شده بود، که دستورتوقیف او را بدهد .

با آن که صبغت الله مجددی مدعی است که پس از بازگشت او از مصر صدراعظم محمد داؤود خان، مقام وزارت عدلیه رابرای او پیشنهاد نموده بود، اما ، تصور می شود که سردار داؤود خان بیشتر متمایل به بهره گیری از تکنوکرات ها حتا در امورنهاد های عدلی بود تا استفاده سنتی از این چنین ملا های بزرگ ونامدار. چنین تمایلی را درکل جناح بندی دربار سلطنتی از سالهای دهه سی به بعد می توان دید. گویا دربار به این که روحانیت معتبر با دعا گویی وزمینداری در جای خویش نشسته اند، رضایت داده بود.

به کاهش اعتنای درباربه آنها در یک مقطع دیگر زمانی نیز پی می بریم وآن هنگامی است که کمسیون هفت نفری تسوید قانون اساسی در سال ۱۳۴۲ ایجاد شد. در آن کمسیون ازحضور آنها خبری نبود. بلکه دربار سلطنتی بهره گیری را به گونه دیگری با استفاده از سید بودن و تکنوکرات بودن، افرادی را در نظر گرفت که پایه های قومی

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

و منطقه بی‌علاقه به دربار سلطنتی نیز داشتند. پس‌اتر که یک تن از اعضای خانواده مجددی (محمد هاشم مجددی) به عنوان عضو کمیسیون مشورتی معرفی شد، آن کمیسیون در میزان با نقش کمیسیون تسوید، نقش و اهمیت مهمی نداشت.

روحانیت معتبره اندازه کنارگذاشته می‌شد، آن را زاده‌ی بی‌مهری و نفوذ داؤود خان محاسبه می‌نمودند. حتا در اوضاعی که او ناگزیر به خانه نشینی اجباری بود، روحانیون معتبر از داؤودخان دل‌ناخوشی خویش را پنهان نمی‌داشتند.

در این زمینه یک تن از اعضای خانواده مجددی هنگام تبیین موضوعات آغازین سالهای دههٔ چهل خورشیدی، احساس خانواده‌ی خویش را چنین آورده است:

« آنچه از آن وقت راجع به جریانات کشوری به یاد دارم، روزی از طریق رادیو این خبر پخش گردید که سردارمحمد داود خان صدراعظم استعفا کرد و عوض او داکتر محمد یوسف تعیین شد. اعضای بزرگ خانواده‌ی ما دیده می‌شدند که به آمدن داکتر یوسف اظهار خوشی می‌کردند. (۳) »

۲- کودتای ۲۶ سرطان و روحانیون معتبر

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تبارز دگرباره‌ی محمد داؤود خان در حیات سیاسی افغانستان، نگرانی‌ها و احساس خطر آنها را بار دیگر بار آورد.

فضل‌الله مجددی در این زمینه می‌نویسد: « در ۲۶ برج سرطان ۱۳۵۲ سردار محمد داود خان صدراعظم اسبق و پسر کاکای محمد ظاهرشاه رژیم سلطنتی را ضمن کودتای عسکری ساقط نموده و به جای آن رژیم جمهوری را اعلان کرد. . . . هواداران سلطنت و حلقات روحانی و مذهبی از به میان آمدن رژیم جمهوری نه تنها خوشنود نگردیدند، بلکه در خوف و هراس به سربرده فکر میکردند، اشتراک عناصر پرچمی در کودتا و شمولیت آنها در کابینه و . . . موجب دشمنی هرچه بیشتر حکومت با حلقات مذهبی و روحانی خواهد شد. . . . حضرت حفیظ‌الله مجددی به صبح روز کودتا وقتی خبرسقوط سلطنت

واعلان رژیم جمهوریت را شنیده بود، اشک می ریخت. « (۴)

برمنای چنان برداشت از داؤود خان بود، که در شرح حال صبغت الله مجددی و بدون تردید، برمنای صحبت های خودش، می خوانیم: « در اثنای عودت وبر گشت به وطن خویش، در میدان هوایی بیروت اطلاع حاصل میکنند که داؤود خان کودتا کرده است. خبر این واقعه ی المناک ایشان را خیلی متأثر ساخت چه می دانستند که محرک اصلی این واقعه همان دشمن بزرگ اسلام وبشریت یعنی کمونیسم است واز کینه وحسد داؤود خان نیز راجع به خود کاملاً متحسس بودند . . . بناچارمسیر خود را بطرف کشور اسلامی عربستان سعودی تغییر دادند. . .

بعد ازطرف دولت عربستان سعودی به حیث مبلغ اسلام به کشور دئمارک فرستاده شد. (۵)

چند روزپس ازکودتای ۲۶ سرطان، شنیدم که شام روز کودتا، حضرت قلعه ی جواد نزد سردار محمد نعیم خان رفت وبا چشمان اشک آلود، از او عذر خواهی نمود. افرادی که این حکایت را داشتند، به این نظر بودند که آن روحانی به عنوان نماینده ی خانواده نزد نعیم خان رفته بود که اگر سردار محمد داؤود خان ، آزرده گی هایی از مجددی ها دارد، آن را به دیده ی اغماض وعفو بگیرد.

به این ترتیب روحانیون معتبر اگر در دل نارضایتی های هم داشتند، آن نارضایتی به انگیزه یی برای ابراز مخالف تبدیل نشد. بلکه با نظام حاکم از درسازش پیش آمدند.

توضیحات ورویکردها

۱- سالارمجاهدین،تهیه وترتیب اداره ی آرشیف جبهه ی ملی نجات افغانستان. ص. ۱۸. پاکستان ۱۳۶۵ .

۲- منبع بالا. شایان یادآوری است که وی هنگام توقیف خویش در زندان دهمزنگ از امکاناتی بهره مند بود که در مواردی به خارج زندان برود. مثلاً: دیدن خانم بیمارش در منزل، شرکت در

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

مراسم تدفین و فاتحه داری او. صص ۷۳-۷۵.

۳-داکتر فضل الله مجددی، یادداشت‌ها و برداشت‌ها (۱۳۴۰ هـ. ش. - ۱۳۶۰ هـ. ش.) ص ۸. ناشر

بنگاه انتشارات میوند. کابل. ۱۳۸۹ خورشیدی ۱۴۳۱ هـ. ق. ۲۰۱۰ م.

۴-منبع بالا ص ۲۳

۵-کتاب سالار مجاهدین. منبع یاد شده. ص ۱۰۱

۳- ناراضایتی اجتماعی

در جامعه‌ی بی‌که در هر طرف آن فقر و تنگدستی، محرومیت‌های مختلف، فساد، ومظالم در حق وسیع‌ترین مردم حضور داشت؛ همه‌ی مردم مانند مریدان فلان شیخ و پیرو حضرت سرتعظیم و تسلیم به ایشان فرو نمی‌بردند. می‌توان با اطمینان گفت، که همه به ابراز دعای خیر و ایجاد رشته‌های پیری و مریدی، سرتسلیم فرو نبرده‌اند. بدیهی هم است، جامعه‌ی بی‌که در مقاطع مختلف، فعل و انفعال گوناگون سیاسی - اجتماعی ببینند، واکنش‌های متفاوتی را در برابر چنین قشر معتبر بروز می‌دهد. چنان بود امتیازاتی را که روحانیون معتبره و ویژه مجددی‌ها در افغانستان به دست آورده بودند، واکنش‌های مختلف و مخالفت‌آمیز را نیز همراه داشت.

اگر آن انسان عزیز و دردمند و ناتوان از بردن زن و یا فرزند بیمار نزد طبیب محروم بود، و یا آن مرید مخلص پاکدل نا آگاه و یا هم آن محتاج یک توته گوشت، در روز‌های عید قربان و یا بقیه مراسم خیرات دهی‌ها، پشت دروازهٔ قلاع بزرگ روحانیون معتبر که از بقیه‌خانه‌ها متفاوت و متمایز بودند؛ در صف می‌ایستاد، در سوی دیگر، بیننده‌گان همه تائید کننده و دعا گوی آنها نبودند. در طرف دیگر، به تناسب درک و موقعیت خویش به سوی آنها می‌نگریستند. وجه کلی طرف دیگر را ناخوشنودی، مخالفت و ناراضایتی تشکیل می‌داد. مخالفتی که از روی دیدن بهره‌مندی آنها از امتیازات مادی و اجتماعی در بهای بهره‌گیری از دین و مذهب ایجاد می‌شد و یا این که همکاری آنها را با حکومت می‌نگریستند و با آنها مخالفت می‌نمودند. اگر در بسا ولایات کشور، کانون‌هایی از خانواده‌های روحانیون معتبر برای جلب مرید و تأثیر نهادن‌ها بر روان و اذهان مردم

توفیق داشتند، دیدن امتیازات آنها، تعداد دیگر را به مخالفت بر می انگيخت. به این تریب، چشم دیده‌های مردم از امتیازات سهل به دست آمده نیز وزنه ی گسست های اجتماعی را سنگین تر می نمود.

۴- جامعه، تحول دیده گان

گرچه نا باوری ها در برابرخرافات نیز پیشینه دارد، اما، با ایجاد مکتب ها، راه یافتن کتاب های مختلف، تأثیر کم ویا زیاد افراد واشخاصی که خرافات ستیزانه در محیط خانواده واجتماع نقش داشته اند، پایه های بنای خرافات را تا اندازه یی کاویده اند. با تمام سعی وتلاشی که حکومت های محافظه کار به خرچ داده اند تا از خرافات بهره بگیرند و خرافه فروشان را به گرمی استقبال ونوازش کنند، راه یابی افکار مغایر آن از طریق مضامینی که در مکاتب و دانشکده ها تدریس می شد ویا تحصیل کرده گان کشورهای خارج وقتی با اندوخته های علمی ومسلکی وارد کشور می شدند، سخن شان، لزوم دیده‌های روحانیت را باز تاب می داد. اکثریت نسلی که به عنوان کارمندان وپرزہ های دستگاه دولتی آماده می شدند، نیز برداشت متفاوت توأم بابی اعتنایی از روحانیون معتبر وسنتی داشتند.دربار با استفاده از آنها و دستگاه های تبلیغی روز مانند نشریات رادیو را در اختیار داشت، این ها همه وهمه، زمینه های رافراهم می نمود که اندک، اندک از نقش پیشین متنفذین دینی می کاست وآنها رابه حاشیه می راند.

۵- عامل مزایای شهری

صرفنظر از نظر افتاده گی های نسبی آنها، ونارضایتی ناشی از تحول هرچند بطی، که هوای داشتن دست بلند وبهره مندی از امر ونهی ایشان را با محدودیت روبرو می نمود، یک عامل مهم درونی هم است که آنها را از تحرک سیاسی سنتی زمانه ی امانی باز می داشت. عاملی که از درون زنده گی شهر نشینی و بهره مندی از امتیازاتی که نسل بعدی از آن استفاده می نمود، پایگاه زیست سنتی خانواده ی آنها را به چالش و محدودیت

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

می کشید. چنین روندی را در خانواده نقیب نیز می توان دریافت.

بخش قابل ملاحظه ی نسل بعدی همه اخلاف روحانیون معتبر و متمنذ، از زنده گی مرفه اجتماعی به اشکال مختلف سود جستند. به ویژه آنانی که در شهر کابل می زیستند. چه پرداختن تحصیلات غیر دینی، ابرازعلاقه ی علنی به موسیقی، پرداختن کم ویا بیش به تعیش و خوشگذرانی؛ آمیزش با مردمان خارج قلعه های بلند؛ همه وهمه در سیر محافظه کاری بی تحرک آن ها مؤثر بود. می دانیم که در آن سالها، برخی ازمظاهر زنده گی شهری چهره نمود. مظاهری که در قاموس فرهنگ سنتی اسلاف روحانیون معتبر با برچسپ مهر کفر وزندقه وشرابخواره گی و... بدرقه می شد. به چنین روندی می توان به عنوان عامل درونی کم شدن پای بندی به رسوم پیشینه از طرف نسل های بعدی ایشان نگریست.

۶- خلق، پرچم وشعله، جاوید

در دهه ی چهل خورشیدی، تبارزمحافل لائیک وماتریالیست و طرح وتبلیغ شعارهای حاکی از گونه های برداشت شده یی که چنان روحانیت را به گونه ی خود کار درهیأت فکری ایشان بر نمی تابد، یا طرز تلقی ازسوسیالیسم، مخالفت را با روحانیت معتبردر سطح تبلیغی- تعرضی، وارد میدان نمود. دراین راستا محافل هوا خواه سوسیالیسم، چندین هزار جوان را نیز به موقف مخالفت آمیز وافشأگرانه مجاب نموده بودند، که روحانیون معتبر را نیز آماج اعتراضات قرار می دادند.

محافل متمایل به سوسیالیسم شوروی وچین؛ مجددی ها و درکلیت روحانیت معتبر را ازچندین نگاه وبه ویژه از پایگاه جهان نگری عقاید خویش، وهم متأثر از نگرش تاریخی، نقش وسهمی راکه اسلاف آنها نیز با حکومت ها داشتند، به عنوان سد راه ترقی وتحول، خدمتگذار دولت ومرتجع پنداشته بر آنها می تاختند.

آنها، ایشان را به عنوان مفتخوارهای می دیدند که کاری جز استفاده از دین ندارند وجانب تمام مظالم حکومت را نیز الزام نموده اند ونماینده گان وهمکاران طبقات ارتجاعی می باشند.

۷- « سازمان جوانان مسلمان » (اخوانی ها) و روحانیون معتبر

پیشتر گفتیم که هر گونه اعتراض و انتقاد بر حکومت، شامل حال متنفذین دینی و مذهبی نیز می شد. چه در زمینه نقش پیشینه آنها و چه در زمینه ی دعا گویی برای حکومت. زیرا مانند گذشته وظیفه ی تطهیر حکومت را به دوش داشتند و مخالفت را یاغی گری و عصیان علیه «سایه خدا» پنداشته؛ و بر بنیاد آن تعهد، ملزم به تطهیر حکومت بودند. (۱)

پیدایش شاخه ی جدیدی در افغانستان، که به اخوانی ها شهرت یافتند، و نام سازمانی «سازمان جوانان مسلمان» بر خویش نهادند؛ در قبال دولت، موضع خصمانه و اهداف براندازی آن را داشتند. از آن پایگاه و ملهم از اخوان المسلمین مصر و افکار سیاسی سید قطب (۲)، حکومت را مورد حمله قرار می دادند. در حالی که روحانیت معتبر در کنار دولت ایستاده بود. وفاداری به این تعهد که مخالفت با اولی الامر بغاوت است، الزاماً وظیفه ی محافظت دینی - مذهبی دولت را در قبال داشت، اما در نتیجه ی نفوذ روبه گسترش اخوانی ها، از موضع جانبداری از دین و مذهب نیز محدودیت هایی دامنگیر روحانیت معتبر شد.

جلوه ی نخستین مخالفت آنها زمانی رونما شد که عبدالرحیم نیازی از فعالان اخوانی وفات نمود. گفته شد در مراسم خاکسپاری او، یک تن از اعضای خانواده ی مجددی قدم پیش نهاد تا سخنرانی کند، اما چندتن از جوانان مانع سخنرانی او شدند. (۳)

تحصن ملاها در مسجد پل خشتی (سال ۱۳۴۹ خورشیدی) که علیه شعری از باریق درجریده ی پرچم درمدح لینن، نخستین رهبر روسیه شوروی آغاز شد، مرزبندی « اخوانی ها و روحانیت معتبر را وضاحت داد. جوانان اخوانی ، با استفاده از آن شعروسیله ی انگیزشی را نصیب شده بودند تا ملاها، وملاهای با نفوذ متعدد و از چندین منطقه ی افغانستان را در مسیر مبارزات « ضد کمونیستی» وضد حکومتی رهنمایی کنند. اما، صبغت الله خان مجددی و پدرش، خواهان کشاندن مبارزه در مسیر تندتر شدن و مخالفت

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

با حکومت نبودند. بلکه مطابق روش سنتی به وساطت پرداخته راه مصالحه را جست و جو می نمودند. در این راستا بود که به دیدن نوراحمد خان اعتمادی نیز رفته بودند. (۴)

اخوانی ها به پیشینه ی روحانیت معتبر نیز حمله ور می شدند. حملات لفظی که هنگام حضور قوای شوروی در افغانستان از طرف گلب الدین حکمت یار بر گذشته آنها با لحن بسیار خصم آمیز ابراز می شد، معرف بعد دیگری از مرزبندی ها بود که در گذشته با روحانیت معتبر داشتند.

مثلاً: حکمتیار در زمینه ی همکاری آنها با محمد نادرخان، چنین تصویری ارائه نموده است:

« انگلیسها نادر را از فرانسه با امکانات کافی از طریق پاکستان و از راه پاره چنار به افغانستان فرستادند و همه ی عوامل فرومایه ی خود را در افغانستان که با انگلیس ها روابط نزدیک داشتند، و در میان ملت همه و جاهتی و نفوذی، آنها را تشویق کرد تا در پهلوی نادرخان بایستند و با او همکاری کنند. مردم ما مطلع اند که چگونه همکاری این عوامل مکار و نقش شان در تطبیق نقشه ی انگلیسها از چه قرار بود.»

و در باره ی سوگند نادرشاه با حبیب الله کلکانی، می گوید:

« عده یی از اعضای خاندان مجددی که چون وفدی بخاطر قناع حبیب الله نزد او فرستاده شده بود به او اطمینان دادند که نادر به او خیانت نمی کند و او را به قتل نمی رساند. ما تضمین می کنیم که اگر او به مقاومتش پایان ببخشسد، در نتیجه تفاهم و مصالحه مسئله حل خواهد شد. » (۵)

دربارسلطنتی و حکومت را اخوانی ها غیر اسلامی تصویر می نمودند، درحالی که روحانیون معتبر به زعم خودشان از رشد کمونیسم در هراس بودند و حکومت را غیر اسلامی ارزیابی نمی کردند. اخوانی ها فیصله نموده بودند که: « همه ی ملت را به این قانع بسازند که بحکم اسلام باید با این دستگاه که منحط و غیر اسلامی است مبارزه کرد. . . مردم می دیدند که شخصیت های چون نقیب و مجددی به حمایت از شاه می پردازند و برای تخت و تاجش دعا می کنند . . . » (۶)

می بینیم که از طرف اخوانی ها واز زبان حکمت یار، آنها عوامل انگلیس وبر آن بنیاد همکار حکومت معرفی شده اند.

این بود که نفوذ روحانیون معتبر بالای برخی از بقیه جوانان، با مکاتب ودانشگاهیان نیز با چالش ها و محدودیت ها مواجه می شد. سازماندهی اخوانی های جوان، که به شدت ضد ترقی وتحول وآزادی های مدنی نیز بودند، توفیق آنها در جلب وجذب تعداد قابل ملاحظه ی به ویژه جوانان روستایی، سبب شد که نه تنها کانون های تعلیمی و تحصیلی ، از حوزه نفوذ روحانیون معتبر به دور بمانند، بلکه با مخالفت این تازه نفس ها مواجه شوند. وضعیتی که تا سالهای بعد به درازا کشید. در برگهای بعدی این موضوع را بیشتر می بینیم که پس از کودتای ثور وتهاجم اتحاد شوروی ، نیازکشورهای منطقه، امریکا، چین، برخی از کشورهای عربی مخالف شوروی ، به نهادهای رادیکال اسلامی بیشتر بود. زیرا آنها جنگ را به سوی فرساینده گی بیشتر شوروی هدایت می کردند. درنتیجه، روحانیت معتبر که از آن صفات تا اندازه ی زیادی محروم بود، طرف لطف جدی ومهم قرار نمی گرفت.

توضیحات ورویکردها

۱- تدارک و تصمیم به یک حرکت شگفت انگیز که از آن با نام تصمیم قیام نوروزی سال ۱۳۲۹ حزب اتحاد، یاد نموده ایم، ضربه یی را بر پیکر روحانیت متنفذ هوادارحکومت وارد نمود. زیرا نه تنها سرنگونی حکومت در دستورکارآنها قرارداشت، بلکه محورستیز با بی عدالتی وتأمین عدالت اجتماعی وبرقراری نظام جمهوری، برمبنای دیدگاه های خویش را چنان ارج نهادند که تعصب مذهبی را بر نتابیده، نخبه های ازمذاهب سنی و شیعه، در واقع رهبری فکری - سیاسی سید محمد اسماعیل بلخی را پذیرفته بودند. چنان تفاهم وتصمیم، وسخن گفتن بلخی از بی عدالتی های حاکم بر سرتاسر افغانستان، روحانیت دعاگوی حکومت را بیشتر در معرض بی اعتباری قرار می داد.

۲- سید قطب، یک تن از نظریه پردازان مصر بود که از کودکی با مبارزات ضد حکومتی، زیر نظر پدرش و زیر لوای اسلام پرورش یافت.اندیشه ها وافکار نخستین او با آن چه هنگام تحصیل

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

در امریکا دید و حساسیت های او را شکل داد، منجر به قرائت ویژه یی از دین اسلام و مبارزات اجتماعی و در پیش گرفتن هدف تصرف قدرت سیاسی با تندروری ها شد. سر انجام در سال ۱۹۶۶ از طرف حکومت جمال ناصر به دار آویخته شد. مقالات و کتاب های او به زبان فارسی نیز ترجمه شده و طرف علاقه ، مطالعه و پیروی جوانانی شد که به اخوانی ها ، شهرت یافتند. « اخوان » در زبان عربی برادر را معنی می دهد.

۳- موضوع عدم اجازهٔ یک تن از اعضای خانواده ی مجددی در مراسم خاکسپاری نیازی را یک تن از شرکت کننده گان برایم قصه نموده بود.

۴- کتاب سالارمجاهدین که در صفحات بیشتر معرفی شده است، زیرعنوان « ماجرای مسجد پل خشتی صفحه » ۸۴ صفحات بعدتر. مجددی از اخوانی ها نام نمی برد، بلکه از مخالفت با کسانی یاد می کند که به « دارایی های عامه » حمله ور می شدند.

۵- (فرازهای تاریخ شش دهه ی اخیر. سخنرانی حکمتیار. شاهد. ۱۳۶۶).

۶- منبع بالا.

تأهلی کوتاه پیرامون

لمتیازات هادی «خداداده گان»

در صفحات پیشتر یا دآوری داشتیم که روحانیت معتبر و همکار حکومت، با به دست آوردن تحفه های کلان، باغ ها و زمین ها و حق مریدی، در کمال آسایش زیستند. پس از کودتای ثور، همراه با سیرشکل گیری قطب بندی سیاسی - نظامی؛ و تبارز نهاد های سیاسی - اسلامی؛ سیلی پول از سوی کشورهای عربی، امریکا، اروپا به جیب آنها سرازیر شد. با تهاجم نظامی شوروی از میان رفته، به دامنه ی انتقال و دریافت پول ها، افزایش قابل ملاحظه یی به عمل آمد. تا جایی که اطلاعات به دست آمده است، پول ها را «امیر» یا شخص نخست هرنهاد به دست می آورد. بهره مندی از آن پول ها افزون بر این که جایگاه ممتاز و دارنده گی امتیازات مرفه زیستن، مهمانخانه داشتن، و هر امتیاز دیگری را برای ایشان فراهم می نمود، کارکردی در زمینه ی خریدن « قوماندانان » ها نیز داشت. کارکرد اصلی آن پولها که «امیران» را به عنوان ملعبه های زرخرید و مستخدمینی که جنگ فرسایشی ضد رقیب مهاجم (شوروی) را انجام دهند، بارمی آورد، وضاحت تمام دارد.

آنانی که با اعراب توانسته بودند، رابطه ی محکم ایجاد کنند، در هنگام ادای مراسم حج نیز زیر نام کمک به برادران مجاهد افغانستان، ملیون ها دالربه دست می آوردند. شاید برای عده یی از هموطنان ما تا حال توضیح نشده باشد که چرا شخصی که چند دهه عبدالرسول نام داشت و مدتی بعد متخلص به سیاف شد، در شروع دهه ی هشتاد میلادی، در نام او چنین تغییری ایجاد شد: عبدالرب رسول سیاف. دلیلش این بود که اعراب وهابی دارنده ی پول به او پیشنهاد نموده بودند که نخست نام خویش را مطابق طرز تلقی آنها تغییر بدهد. یعنی نه عبد (بنده) ی رسول، بلکه عبد (رب) بنده ی خداوند. و او نیز با دل و جان پذیرفت. زیرا پول برای او بسیار شیرین بود. واگر نیاز وهابیت در افغانستان تقا

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

ضا کند روزی تیغ وی سرهزاران انسانی را خواهد برید که نام عبدالرسول را پدر ویابزرگی بر آنها نهاده است!

شایان یادآوری است با آن که همه پول ها را زیر نام احتیاج مردم افغانستان و مجاهدین به چنگ آوردند، ولی به عنوان ذخایر شخصی ایشان بماند و هیچ وقت وهرگز خبری را به نشر نسپردند که چه حدود پول را به دست آورده ودر کدام بانک ها گذاشتند. گویی کودتای ثور، ودامنه و تداوم مظالم آن را خداوند برایشان ارزانی نمود. زیرا از برکت آن صاحب سرمایه هایی شدند که هنوزبا اتکا بر آن قدرت مداری می نمایند. هرگاه در زمینه ی وضعیت درد آمیز اکثریت مجاهدین، خانواده های شهدا، سطح غذا، لباس و درمجموع وضعیت زیستی آنها توجه شود، و به امتیازسرمایه اندوزی های رهبران جهادی نيزدیده شود، این نتیجه حاصل می شود که ظلم بزرگی را انجام داده اند. اما جالب است که تمامی آن جیب پری ها وزراندوزی ها را همواره محصول زحمات خود یاد نموده و با بهره مندی ازسلاح ترس و ارعاب، هیچ نوع صدای اعتراض، بازخواست وپرسشی را مجال نداده اند. به نظر می آید که آگاهی بیشتر از آن پول ها که به مردم افغانستان تعلق دارد، سزاوار بازخواست های جدی تر و رسانه یی شدن است.

هنگامی که رهبران زر اندوز وبی رحم به حال زار مردم و صفوف مجاهدینی که بار زحمت را بر دوش داشتند، بیش ازهمه ازعدالت صحبت می نمایند و در سخنرانی های خویش از ترحم، شفقت و کمک به نیاز مندان سخن می گویند، زنده گی آمیخته با سؤ استفاده واندوخته های حرام آنان بسیار جلب توجه می کند. از سخنرانی های یاد نمودیم حاشیه وار گفته شود، که گپ وادعای آنها ودست پرورده های ایشان، مانند حرکت در جاده یک طرف است، کسی را نه موقع می دهند که در مجالس سخنرانی آنها پرسشی را مطرح کند و نه آن را درنشریات خویش به نشر می رسانند. وقتی برخی از ایشان شجره یی با پیشینه های عرفا ومشایخ انتشار می دهند، ناگزیر نمونه یی را بیاوریم که مانند زراندوزان وطنی ما نزیسته اند. بلکه « خداداد ه گان » وطنی ما، به ویژه آنانی که در پاکستان رحل اقامت افکنده بودند وادعای کاذب فقیرانه زیستن را نیزدارند، مثل آن حکام وقدرتمندانی عرب زیستند، که در آغاز چیزی نمی داشتند، اما با گذشت اندک زمان، با

کشیدن شیر ی جان مردم زیر حکومت ، صاحب آرگاه و بارگاه می شدند.

چهره هایی ازدرویشان، عرفا و متصوفان را می شناسیم که ره به سوی حکومتگری و زر اندوزی نبرده اند. به منظور کوتاهی سخن، مثالی را که از رابعه عدویه بصری، عارفه مشهور سده دوم هجری از کتاب تذکره اولیای عطار می آوریم:

« رابعه (عدویه) گفت : روزی دهنده درویشان را فراموش کرده است؛ به سبب درویشی و توانگران را یاد می کند به سبب توانگری ؟
گفتم: نه.

پس گفت، چون حال می داند چه با یادش دهم؟ او چنین خواهد، ما نیز چنان خواهیم که او خواهد. »
ویا :

« نقل است که وقتی خادمه رابعه پیازی می کرد که روز ها بود تا طعامی نساخته بودند، به پیاز حاجت بود، خادمه گفت : از همسایه بخواهم.
رابعه گفت: چهل سال است تا من با حق تعالی عهد دارم که از غیر او هیچ نخواهم.
گو پیاز مباش.
در حال مرگی از هوا درآمد، پیازی پُست کرده در تابه انداخت.
گفت: از مکر ایمن نیم.

ترک پیه پیاز بگفت و نان تهی بخورد.»

گمانی نیست که انسانهای حق جو و مخالف امتیازات نا جایز ناشی از سوء استفاده ها، رابعه عدویه را سرمشق قرار نمی دهند، این مثال را آوردیم تا آن وجه تمایز در برداشت و تلقی از دو گروه را نشان دهیم.

تغذیه از خرافات

(اندکی پیرامون فال بینی، جادوگری و تعویذ نگاری ها)

گر سرت درد کند، خیل ملا نگذارم
برخت چُف، پف کدنی، کف کدنی (۱)

استفاده ی سو از دین و مذهب در محدوده ی شناخته شده ی خلفا، امیران، سلاطین مستخدمین آنها، وعاظ السلاطین و یا ملاهای خدمتگذار، همچنان از طرف ودولت های قدرت مند و نهاد های امنیتی و سیاسی، به عنوان ابزار مورد نیاز، محدود نمی شود. به دیگر سخن تنها به منظور خدمت به پایه های حاکمیت به کار نرفته و نمی رود. بخشی از افراد لایه ها و اقشار تهدیست جامعه، نیز از آن به عنوان وسیله ی آسان نان آوری و فریفتن مردم شریفی که دل پاک و نا آگاه استند، استفاده نموده اند. پس لازم است آن «خداداده گانی» را نیز در نظر آوریم، که از ناهنجاری های حاکم بر جامعه بهره ی سو می گیرند. آنانی که بی سواد می باشند و یا اندک توان خواند و نوشت را دارند، اما بیکار استند و نانجوی. کار توسل به دروغ و نیرنگ و مشاهده ی باورمندی های خرافه پرستانه، رشته یی از زمینه ها را برای آنها فراهم می آورد. در واقع آنها را «خدا داده است» که مردم خرافه زده اند و در بند ناهنجاری های اجتماعی و اقتصادی.

به این ترتیب بریکی از مظاهر دردناک و دیرینه ی دیگر، یا توسل به خرافات و بهره گیری سو از دین از طرف آن مفتخواران انگشت می نهیم، که سوکمندانه تا قلمرو زمان

کنونی نه تنها دامن کشیده؛ بلکه از چند سال به اینسو گسترش نیز یافته است.

به قول یک تن از دعا نویسان فال بین، «زیاده از ده نفران خور در خانه دارم. به هر کاری که دست زدم نتوانستم که مخارج زندگی ام را تامین کنم، تا این که این راه به نظرم رسید. البته از یکی از دوستانم کمک گرفتم تا راه و چاره ی کار را به من نشان داد.» (۲)

توسل به «جادو»، رفتن به سوی فال بینان به منظور دریافت سرنوشت خود ویا نزدیکان، مراجعه نزد ملاها، برای پایان دهی به امراض با نوشتن «تعویذ» و کاربرد «چف و پف»، ادعای حل تنش های خانواده گی ویا تحقق خواستگاری ها و ازدواج ها، از آن جمله اند.

چنین رویکردی برای به اصطلاح حل مسائل اجتماعی و مشکلات صحتی که بخش هایی از مردم جامعه ی را همچنان می آزارد، از مقوله ی خرافه گرایی و خرافه پرستی تأثیر پذیرفته است. یعنی مردمانی طرف شکار و سو استفاده قرار می گیرند، که نسل اندر نسل به خرافه ها باورمند هستند. پیش از باز نمودن بیشتر موضوع، توضیحی را در همین جا پیرامون خرافه می آورم:

گفته شده است که «خرافه» نام شخص عربی بوده است که ادعا می کرد، جنیان و پریان او را دزدیده و به میان خود برده اند و او زمانی در میان آنان زندگی کرده است. اما مردم داستان های او را باور نمی کردند و از آن پس به هرچه که باورنکردنی بود، می گفتند «هذا حدیث الخرافه»: یعنی این از داستان های خرافه است؛ و از آن پس، خرافه به باورهای سست و بی بنیان گفته می شود. « (۳)

اما درمندان به باید افزود که حال جامعه ی ما و برخی جوامع دیگر چنان زار و تأثر بار داست که سخنان «خرافه» های محیل و مکار، ابراز باورمندی شده است.

لوحه یی را که در صدر نبشته آورده ایم، طی چند سال چند بار تغییر کرده و همواره از آنها عکسی گرفته شده است. به گونه مثال، با تراکم نفوس در شهر کابل، وبا مشاهده مشکلاتی که در مناسبات خانم فرزند و مادر فرزند، ویا مادر دختر و داماد در اکثر موارد حضور یافته، «خرافه» های وطنی ما در لوحه دکان فریبکارانه ی خویش جمله ی «بندش زبان خوشو به گزنتی» را افزوده است.

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

همچنان مراجعه ی برخی مردم برای گرفتن نبشته ها در کاغذها، ویا گرفتن خوردنی هایی که از طرف جادو گر دعا های بر آن چف ویف شده است، تا آن را به شخص مورد نظر بخوراند ویا این که کاغذی را دود کنند، دکان چنان « خدادادگان » را رونق بخشیده است.

ناتوانی های مادی برای تحقق آرزوها، برخی مردم را وای دارد که به سوی فال بینان بروند. این فال بینان، جادو گران و دعا نویسان، جملاتی را از بر می کنند که ویا روی کاغذ می نشانند که برای مراجعه کننده گان مأنوس نیست، اما مراجعه کنندگان را خوب می قاپند و می چاپند.

این نمونه ها را بخوانیم :

«مدتی است که شوهرم از خانه دلسرد شده است. نظر به گذشته رفتارش تغییر کرده. سابق رفتار خوبی با من داشت، اما حالا به کلی رفتارش فرق کرده است. فکر می کنم پای کدام زن دیگر در میان باشد که شوهرم این چنین نسبت به من بی علاقه شده است.» (۴) یاسین رو به زن کرده و می گوید: «ممکن در گذشته رفتاری از شما سر زده باشد که شیاطین بین شما و شوهرتان دلسردی را انداخته باشند؟!». زن می گوید چه رفتاری؟ یاسین فکرمی کند و بعد ادامه می دهد: «ممکن در شب آب جوش روی زمین انداخته باشی، یا از روی خاکستر عبور کرده باشی! این چیزها باعث خشم شیاطین می شوند! تا جایی که من فهمیدم پای کدام زن دیگر در میان نیست! همین مسایلی را که گفتم، ممکن است در روابط شما تاثیر گذاشته باشد و گر نه کدام تاریکی بین شما و شوهرتان به نظر نمی آید.»

یاسین آنگاه کتاب دیگری را به زن نشان داده، می گوید: «هیچ تشویش نداشته باشی، کاری می کنم که مثل روز اول نامزدی تان در دلش شیرین شوی! مگم باید چند روز به مه وقت بتی تا روز و ساعت معین برسه. چون اوضاع ستارگان قسمی است که امروز می شه، مه منتظر می مانم تا هر زمانی که وضع ستارگان تغییر کنه، باز ایطو چیزی نوشته کنم که یک دقه هم از پالوی تان شور نخوره.»

در آغازنوشتیم که متأسفانه این رویکرد مردم و رونق یابی دکانهای خرافه گستری

استفاده جویی های سؤ طی سالیان پسین، بیشتر شده اند. تصور می شود که ناهنجاری های اجتماعی واقتصادی، ناتوانی دولت در حل مسائل مهم مردم، گسترش فرهنگ استفاده از دین ومذهب، نبود برنامه های افشأگرانه، جز موارد استثنایی، (0) بی برنامه گی وبی توجهی دولت به ضرورت از میان برداشتن چنان دکانداران دغلباز؛ آنها را آشکارا موقع داده که از راه فریب مردم پولب ه دست بیاورند.

در زمینه ی دریافت رشته ی بیشتر عوامل، می توانیم بپذیریم، هنگامی که جامعه ی تحول شایسته نبیند و رشد ذهنی افرادش همچنان دربند اسارت خرافه پرستی وخرد ستیزی، وعلم ناباوری رنج ببرد؛ وافزون بر آن امکانات مادی لازم برای حل مشکلات در اختیار نیازمندان نباشد؛ بستر مساعدی از سؤ استفاده جوئی ها پهن می باشد. مردم نیازمند که همزمان با محدودیت های ذهنی و مادی برای حل مشکلات خویش، به جادو، تعویذ وچف وپف ، تلقینات پیشینه را باورمندانه احترام گذاشته اند، ره به سوی کسانی می برند که خود از دروغگویی و دغلکاری خویش آگاهی لازم دارند. اشخاصی را در نظر آوریم که سالها است از درد سر رنج می برند. اما توان انجام معاینات لازم واساسی را برای دریافت علت درد خویش ندارند.ویا این که به دلیل نبودن وسایل طبی، نبود شفاخانه وداکتر و دوا، طبق معمول ومروج، روی به سوی ملا ها می برند. احياناً اگر باری به گونه ی استثنایی وناشی از تلقین ویا تصادف، بیماری صحت یاب شد، گاو ملا و یا پیر وسید به شیر دادن می رسد و دکانش رونق می یابد. در نتیجه او می شود شهره ی منطقه. در واقع اوضاع بی سروسامان به آنها مدد رسانیده و به اصطلاح « خدا برایشان داده است.»

ایجاد وتشدید فاصله های اجتماعی، تداوم اوضاع اذیت بار برای اکثریت مردم، تبارز ناهنجاری های ناشی از « بازار آزاد» بی بند وبار ومهارنشدنی، سبب شده که صاحبان امتیاز، با دیدن اندک ناراحتی صحنی به دهلی، دبی ویا کشورهای اروپایی بروند. (بنگریم مسافرت امرخیل مّاد تقلب انتخابات ریاست جمهوری افغانستان را که پس از آن رسوایی، سفری به دوبی نمود وگفت برای تداوی رفته بودم. شاید هم برای شست وشوی گناهان بیشمارحج نیز رفته باشد!) ولی مردم نادار ومحروم ازحد اقل امکانات که توان رفتن نزد دکترهای عادی را نیز ندارند، مظلومانه در چارچوب محدودیت های دل آزار ره به سوی

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

دعا نویسان می برند.

مراجعهٔ بیشترین مردم به سوی آنها، افزون بر موجودیت خواستگاه های ناشی از دشواری های اقتصادی، ازچالش ها و نارسایی های فرهنگی نیزخبر می دهد. و درد آمیز تر از همه که نقد آنها بار عواقب طاقت سوز را بر دوش دارد.(۶) زیرا مدافعین چنین دعا نویسان و بهره گیران از باورها و خرافات، دارنده ی پایگاه قوی در جامعه می باشند.

دلایل متعدد علمی و عقلی بر آنها می تازند و نشان می دهند که چنان توسلی به دین ریشه در خرافات دارد. زمانه های پیشین که وسایل هوا شناسی در اختیار بشر نبود و ذهنیت خرافاتی نیز حاکم بود، کاهنان غیب گوی و منجمان فال می دیدند و عده یی از روحانیون درباری استخاره می کردند، که سلطان مهاجم وچپاولگر به سویی بتازد یانه، اما امروز چنین پندار و توسلی شرم انگیز است و پایان یافته. جای بسا تأسف است که بازار توسل به آنها را ریاست جویان و بقیه فریبکاران گرم نگهداشته اند.

توضیحات و رویکردها:

این بیت از صاحب‌داده کوهستانی است. مقالات محمود طرزی ص ۷۴۰ به کوشش جناب روان فرهادی، انتشارات بیهقی، کابل. ۱۳۵۵ خورشیدی.

۱- آقای سیدعباس کوثری گزارش مستندی را در تارغای دویچه ویله (۲۸-۲-۲۰۱۲) به نشر سپرده است. برای مزید معلومات این گزارش مستند مطالعه شود.

۲- (به «خرافه» در فرهنگ دهخدا نگاه کنید). همچنان از: شهربرار. تارغای زبان و ادبیات فارسی/ ادیب آریا

۳- منبع شماره ۲

۴- در باره سهم و نقش افشأ گرانه ی چنین سؤ استفاده ها، جناب فهیم کوهستانی طی برنامه های مستند تلویزیونی که در یوتوپ نیز روی انتشار دیده اند، گام های ارزش مندی برداشتند.

۵- طی دیدار کوتاهی که در انجمن قلم، به تاریخ دوم اکتبر (۲۰۱۴) با آقای فهیم کوهستانی در کابل مساعد شد، کوهستانی گفت که به دلیل انتشار برنامه های انتقادی و افشأگرانه ی چنین

فریبکاران، «شورای علما» مرا طرف بازخواست و سرزنش قرار داد.

پس از کودتای ۷ ثور

پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، مخالفت‌ها و کدورت‌هایی که «ح.د.خ.ا» با روحانیون داشت، کار را به سرکوب‌های خونین و فزیزی تعداد زیادی از آنها کشانید. بسا از اعضای روحانیت، زنان و مردان معتبر، متنفذ و (همانگونه که می‌دانیم؛ مردم عوام) مورد حمله قرار گرفتند. حمله‌ی همراه با اصطلاحات مستهجن و فحاشی در تبلیغات، نمونه رفتار آنها به عنوان تجارب ناشی از برخورد فیزیکی و ناتوانی سیاسی- فرهنگی، و برخاسته از نظام مستبدانه تک حزبی غیر مذهبی سزاوار محکومیت و دوری‌گزینی بسیار است.

به طور در زمان حاکمیت آنها تعدادی از روحانیون سرشناس و آنانی که در خدمت دربار‌ها نیز نبودند، نیست و نابود شدند. عده‌ی از مردان خانواده‌ی مجددی را که توقیف نموده بودند، کشتند. در واقع در خلأ مبارزه‌ی فرهنگی، سیاسی سالم و واقناعی پیشین، نقش روحانیت متنفذ و به ویژه مجددی‌ها، تبارز شکل‌گرفته کور و تروریستی حکومت خلقی را تبارز داد. خلقی‌ها به خانه‌های آنها هجوم برده، تعدادی از اعضای خانواده‌های شان را که شامل زنها و کودکان نیز می‌شد، زندانی نمودند. پس از مدتی مردان زندانی را اعدام کردند و به زنان آنها گفتند که مردان شما را کشته ایم، ولی شما را آزاد می‌کنیم (همچنان که بسا دگر اندیشان و مسلمانانی را که با روحانیت معتبر پیوندی نداشتند، نیز کشتند. برخی مانند صبغت‌الله مجددی که در خارج بود و بقیه روحانیون معتبر (خانواده‌ی نقیب) پاکستان رفتند و به مخالفت پرداختند.

همچنان بسا چهره‌های روحانیت مذهب شیعه را که از طریق منبر و سخنرانی و پیوند‌های اجتماعی، جای درمیان مردم نیز داشتند، به قتل رسانیدند.

آن اعمال به شکل‌گیری واکنش‌های جدی منتج شد.

اعضای زنده مانده‌ی خانواده‌ی مجددی با تبارز هرچند کم رنگ سیاسی دگرباره دست به فعالیت سیاسی و نظامی یازیدند. کم رنگ به این دلیل که از نظر مقامات پاکستانی،

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

دولت های عربی مخالف «ح.د.خ.ا»، و کشورهای غربی، روحانیت سنتی و مریددار درمقایسه با نهادهای سازمان یافته تری مانند حزب اسلامی، استعداد و توان کمتر پیش برد جنگ را داشتند. از این رو هرچند روحانیت معتبرکاملا از نظر آنها دور نبود، اما چندان هم با نظر لطف آمیز استقبال نشد.

این بود که گرچه صبغت الله مجددی با ایجاد «جبهه ملی برای نجات افغانستان»، و با بهره گیری از روابط با عربستان و مریدهای داخلی، و جلب بعضی کارمندان نظام های پیشین، فعالیت خویش را آغاز نمود و «فتوای جهاد صادر کرد»، ولی جبهه ی تحت رهبری او از اهمیت جدی بهره مند نشد. از آن جایی که حالا منظور ما دریافت واکنش ها و آن هم پس از تصرف قدرت به وسیله ح.د.خ.ا است، این موضوع را در نظر داریم:

نمونه یی از برخورد خلقی های ح. د. خ.ا و نتایجی را که بر جای نهاد، می تواند موضوع جالب برای بحث برخورد با مخالف به ویژه در زمینه ی برخورد با روحانیت معتبر باشد. خلقی ها در تداوم بگیر و بکش های خویش، در برابر مجددی ها نیز نمونه ی مستبدانه، غیر عقلانی، کور، جاهلانه و عقده منشانه را به نمایش گذاشتند.

در نتیجه آن رفتار مستبدانه، علایق موجود در خود روحانیت، نیازها و پشتگرمی های عربستان، پاکستان و غرب، تعدادی از آنها را در حوزهٔ مبارزه «ضد کمونیستی» و ضد شوروی، فراز آورد و به تحرک واداشت. در واقع مخالفت «ح.د.خ.ا» با وعاظ السلاطین پیشین ناشی از حکومت استبدادی و گوشه یی از کلیت مردم آزاری بود. و این مردم آزاری، در چهره ی شکنجه و اعدام و وادار سازی به مهاجرت، زمینه های تحرک و نفوذ یابی بیشتر «خداداده گان» نوظهور و بستر جدیدی را برای رشد آنها فراهم کرد، که هر کدام داعیه حقانیت خویش را یدک کشیدند.

رهبران «ح.د.خ.ا» هر چند قدرت خود را به دلیل باورداشت های غیر دینی و دبعهٔ الهی و «خدا داده گی» نه نامیدند، اما، «انقلاب» داده گی و پشتگرمی های شوروی از آنها باورمندان متحجر تر بار آورد. و در زمینهٔ برخورد با دین اسلام، پس از کودتای ثور، اخلاق دوگانه یی را به نمایش نهادند که فراتر از آنها بسا نهادها و کسان دیگر را نیز به چنان

رفتاری سمت داده است. به این گونه که بر بنیاد بی اعتقادی وبی باوری به دین، درمیان خودیها یا حزبی ها، «ماتریالیست» بوده اند، ولی هنگامی که با پدر و مادر و یا اجتماع مردم مواجه شده اند، چهرهٔ دینداری و مسلمانی گرفته اند. نتایج حاصله از چنان رفتار مظهر یک بحران و ماموفق است.

به دنبال سقوط حاکمیت خلقی ها؛ پرچمی ها تا سقوط ریاست نجیب الله و سپردن کابل به دست رهبران مجاهدین، سعی و کوشش بسیار به خرج دادند تا در زمینهٔ بهره گیری از اسلام و مسلمانان به ویژه از راه «وزارت شوون اسلامی» دستاوردی را نصیب شوند، اما به رغم مصارف بسیار، توفیقی در این راه حاصل نکردند. زیرا آن سلاح در اختیار مخالفین داخلی و خارجی «ح.د.خ.» و شوروی قرار گرفته بود. یگانه موفقیت آنها شاید این بود که برخی از ملاها را به منظور تبلیغ به نفع خویش استخدام کردند.

شکست محتوم کودتای ثور و تجاوز شوروی، چهرهٔ واقعی فرهنگی و سیاسی نهادهایی را هم تبارز بیشتر داد که هر کدام پسوند اسلامی را در نام خویش چسپانده بودند. نیروهایی که در طی سالیان «جهاد» نیزعاری از رنگ و بوی بومی، قومی، منطقه یی و همچنان وابسته گی های بیرونی نبودند. و تا هنوز نخواستند اند دریابند که عامل رشد آنها، «خداداده گی» نبود، ظلم و ستم و مردم آزاری های که «ح.د.خ.» اعمال کرد، دستی که از سوی رقبای شوروی، شیخ های عرب و کشورهای منطقه و همسایه بر سر و روی ایشان نوازش کنان کشیده شد، بهره هایی که از باورداشت های مردم گرفتند؛ . . . دست به دست هم دادند، تا سرانجام، مردمان بی دفاع کابل را با فریاد و نعرهٔ الله واکبر، به خاک و خون کشیدند. و چه دل آزار است، مردمی که آن همه رنج و مشقت را بر دوش کشیدند، نشانی از شلاق و حشت و دهشت دورهٔ سیاه طالب را نیز بر تن و روان خویش دارند و دورمهای پایان یابی مصیبت ها را نیز در این نزدیکی ها نمی بینند. و سخن در این باره بسیار است. (۱)

«به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقیست»

استفادهٔ ابزاری از دین اسلام در افغانستان

(۱) در کتابی که با عنوان بررسی حکومت های افغانستان انتشار می یابد، کارنامه های دل آزار و گریه آور رهبران تنظیم ها را مفصل تر نوشته ام. از این رو در اینجا به یاد آوری فشرده بسنده نمودم.



